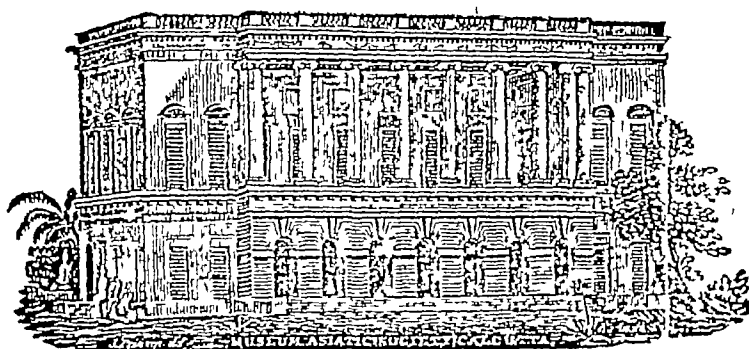




BIBLIOTHECA INDICA:  
A  
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS  
PUBLISHED BY  
THE  
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, Nos. 374 & 375.



THE  
AKBARNĀMAH  
BY  
ABUL FAZL I MUBĀRAK I 'ALLĀMĪ,  
EDITED BY  
MAULAWĪ 'ABD-UR-RAHĪM,  
ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH  
VOL. I.  
FASCICULI VII & VIII.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE URDOO GUIDE OR MUZHURUL UJAYED PRESS:

1877.



THE

# AKBAR NAMA

BY

ABUL FAZL I MUBARAK I 'ALLAMI,

VOL. I.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

BY

MAULAWI 'ABD-UR-RAHIM,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAT.

---

CALCUTTA:

PRINTED AT THE URDOO GUIDE OR MUZHURUOL UJAYEB PRESS.

1877.



( هر دو طایفه مقصود حقیقی شمامند ) در رسید - آمید که درین کار شگرف کامیاب آرزو گردیم .

• بطن •

\* کلمه که سرش زسان غیب است \* گنجینه گشای کان غیب است \*

\* زانکس که نگه کند به تمکین \* انصاف طلب کنم به تحسین \*

\* این نامه سرای آمرین باد \*

\* انشاء الله که اینچنین باد \*

( ۲ ) نسخه [ ح ] انشاء الله اینچنین - و نسخه [ ط ] که همچنین \*

### تاریخ طبع دفتر اول \*

\* شمسی \*

۱۲۹۴ هـ

اتم الحراء بحیر

\* دیگر \*

۱۲۹۴ هـ

\* ع \* از لطیف ے بیار تاخر رسید جز (۱)

\* دیگر ظاهراً و باطناً \*

۱۲۹۴ هـ

در حمادی الاول سنه یکهزار و دوصد و دود و چار هجری

\* شمسی \*

۱۸۷۷ ع

۱۸۷۷ ع

اثمت بفضل حل اعطاء - ولاحقتمت

\* دیگر \*

۱۸۷۷ ع

\* ع \* شکر حسیب صد که تاخر رسید طبع

\* دیگر ظاهراً و باطناً \*

۱۸۷۷ ع

نجاه می یکهزار هشتصد هفتاد و هفت عیسوی



از گوشِ خویش تن شنوی کان فلان نماند • در گوشِ دیگران خبرت هم رسیدنی ست

و میر عبدالحی این تاریخ یافت • • • مصرعه • • • ( ۲ ) • امی زای پادشاه من از بام اونداد •  
۹۶۳

و مولانا مسعود حصاری این را در ملک نظم آورد • • • ع • • • واصل حق شد همیون پادشاه •  
۹۶۳

اما برسم خطی که نام اقدس را بے الف نویسند - و مولانا قاسم گاهی این تاریخ را در رشته نظم کشید •  
۹۶۳

• ع • • همایون پادشاه از بام اونداد •

این تاریخ یک سال کم است - و تفاوت یک سال و دو سال در عمارات تجویز توان کرد فہ در وقیات  
۹۶۳

و جمعی این مصراع تاریخ یافتند • • • ع • • • وارت ملک جلال الدین باد •

کمالاتِ صوری و معنوی و مآثرِ عقل و دانش این یگانه روزگار بدیش از انست که بتحریر آید

از اقسامِ علومِ عقلی و نقلی آگاهی تمام داشتند - علمی الخصوص در اقسامِ علومِ ریاضی آنحضرت را

پایه بلند بود - و همواره باریابِ حکمت صحبت میداشتند - و ممتازانِ علمِ ریاضی در پایه سرپر والا

کامیاب معادات بودند - و آنحضرت را اراده بستنِ رصد مصمم بود - و بسیاری از آلاتِ رصدی

ترتیب داده بودند - و چند جا محلِ رصد خیال فرموده بودند - و توجه عالی شعر و شعرا نیز داشتند

و از اینجا ( که طبعِ موزون از خصائصِ فطرتِ سلیم است ) در خلالِ اوقاتِ وارداتِ قدسی را ( چه از

حقیقت و چه از مجاز ) در ملکِ نظم میکشیدند - و دیوانِ شعرِ آنحضرت در کتابخانه عالی

موجود است - و این چند رباعی ازان دیباجه کرامت مرقوم میگردد • • • رباعی •

• ای دل مکن اضطراب در پیتشِ رقیب • حالِ دلِ خود مگوی با هیچِ طبیب •

• کاریکه ترا بآن جفا کار افتاد • نه قصه مشکل است و بس امرِ محیب •

• دیگر •

• ای دل ز حضورِ یار میروزی کن • در خدمتِ او بصدق دلخواری کن •

• هر شب بخپالِ درمت خرم بشین • هر روز بوصلِ یار نوروزی کن •

• دیگر •

• ای آنکه جفا تو بعالم علم است • روزیکه ستم نه بینم از تو ستم است •

• هر غم که رسد از ستمِ چرخ بدل • ما را جو غمِ عشقِ تو نباشد چه غم است •

الْمَدَّةُ لِلَّهِ كَمَا دَكَرَ اِنْ سُلْسَلَةُ رَوِيْعَةٍ ( که چون سلسله سموات تائیدِ الهی و اعتصامِ قدسی دارد

و یک سرِ این سلسله پیوسته است بصلحِ ایجادِ آدم صفی - و هر دیگر بطلوعِ بَیْرٍ وجودِ شادنشاعی )



این دو نعمت برود بگردد گله کرده آید - مَرَاتِعَالِ عَظَم کَشید - و آنحضرت مدوحه کوه شده  
با اتصال مکندر ( که در مکنوت و آنحدود می بود ) نهاده •

چون نواحی هرگاه مکنوت اتصال نزول فرمود فاصده برورسند و بیزام خان را از فاصله  
اتصال حضرت جهانانی خبر کرد بیزام خان بیشتر من را صلاح نداده مکنوت عالی را  
مدوحه کلانور ساخت - که روزی چند دران حقه دلگسا امامت واقع شود - در بردن کی کلانور  
نظر شمع چولی رفید - و بر میان عالی آورد و مقارن این حال خبر فاصله ناگه بر معامع احوال رسد  
از امتناع اس و صیغه خانگاه گریه و زاری ( که قلم عالم محبت و دوستداری است ) از آنحضرت ظهور آمد  
و آنقدر آشفتگی خاطر و برهم زدگی باطن آن مقدس نهاد را روی داد که از حلقه خدای نشری  
تیرگی ناسد - و بیزام خان و آنکه جان و مام آنکه معدومات دلور تحلی مینداند چون از قریط  
محبت بود آنچه آنرا سرمایه تحلی مینداند باعث مزید اندوه میشد و آن بر گردید  
معدود حقیقی برای آحاد الناس آنقدر دل نگرانی و توجّه منبول میندارد - و از دست هر کسی  
( که رابطه از اخلاص و عقیدت و هلمردی دارند ) حکوله منافع و منالمت میشود های آنست که  
درب ناب ( که در زمان سالف موجب خرمندی و خوشحالی اهل عقلت میشد ) بردات  
مقدس حلس حالت رود - با اهل عالم ( که نظیر ایشان هر بر محسوس باشد ) در حقیقت بزرگی  
این بزرگ جهان اعدراب نمایند - و اس اعدراب و منالمت اهدای جمهور اناش شود - و اس اعدراب  
در بعه شمول نورانیت و عموم حقیقت گردد - و اگر گله این معنی بود در و معیت آباد دانش  
و حداف شناسی و حق پرستی اس بر برون اتصال کماراه دانست که در بغداد ابردی حلس شکایت  
در ابروی نمودت بهر مانده - آخر بدانند عمل در اندیش خود بماند مگر خرامنده  
در صدقات و مرقعات ( که بمحافل عالم بقا سرمد آید ) اهتمام فرمودند - احکاب نظم  
و انبای مهم مرشد و باز بخوا گفتند - از اسماعله خواجه محمدن مردی ترکب بلند در مرشد  
آن بفرمان دلت برتند داد - و اس حداف بعت از انصاف •  
• اشعار •

ای دل صدای مرگ برآه شدیدی مت • صبح اهل بمطلع عمرت دمنده مت  
حون کن نفس ذلت الموت حکم سد • میدان بقدر که شربت مرگ چشیدی مت  
این مای زندگی که نهاند مر ترا • مای ترا بطرف صفت کسندی مت  
ترا مشو بهین گل و بستلی زندگی • بهین خزان درون گل و صدای در زندگی مت

## سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهی از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس مقدس

مجموعه از احوال دولت اشتمال حضرت شاهنشاهی از زمان رخصت بصوب پنجاب تا زمان جلوس اشرف آسمت که چون رایت اقبال بصوب پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند در اندازی راه اتکم خان و سایر ملازمان عتبه دولت از حصار میروزه آمده شرف رکاب دوس دریافتند چنانچه ایمانی بآن رفت - و چون موکب اقبال بمهرند رسید جمعی از ملازمان پادشاهی ( که بکمک شاه ابوالمعالی تعیین شده بودند - مثل محمد قلی خان برلاس - و مصاحب بیگ و خواجه جلال الدین محمود - و مرحمت خان - و خواجه طاهر محمد ولد میر خرد - و مهتر تیمور شرنچی ) چون از صحبت بد مستانه نا هموار این جوان بے اعتدال به تنگ آمده بودند نوید مقدم گرامی حضرت شاهنشاهی را شنیده خود را بے رخصت رسانیدند - و سعادت ملازمت شتافته کامیاب عنایت گشتند - پیش از نزول عساکر منصوره مکندر ( که از کوه برآمده بود ) از شکوه آرائی موکب شاهنشاهی خود را باز بکوه کشید - و میر بدست ( که از لاهور بحکمت دمع او برآمده بود ) مراجعت نموده بلاهور شنافت - و چون بتحقیق پیوست ( که این ولایت بحضرت شاهنشاهی عنایت شده - و آنحضرت متوجه این ممالک اند ) بے اختیار با جمعیت خود در کنار آب سلطان پور رسیده ادراک ملازمت نمود - و آنحضرت از روی عطومت و منظور داشتن الطاف حضرت جهانبانی در مجلس عالی خود اشارت به شستن فرمودند - و میر مشمول انواع مراحم و مکارم گشت - و از آنجا ( که میر تنک شراب مهت خرقه دنیا شده بود ) بعد از آنکه ( رخصت یافته بمنزل خود رفت ) پیغام مرستاد که نسبت من بحضرت جهانبانی معلوم همگان است - علی الخصوص بخاطر گرامی باشد که در قمرغه جوی شاهی با حضرت جهانبانی در یکجا در یکطرف خوردنی خوردیم - و شما حاضر بودید - شما الوش دادند - پس بطر ناین بصفت چون سحانه شما آمدم تکیه بند برای من چرا جدا انداختند - و دعتارخوان برای چه علیحدہ برای من ترتیب داده شد - آنحضرت ( که معدن دانش و صروت بودند ) به بلخوردی او تبسم فرموده بساجی محمد سیستانی ( که پیغام آورده بود ) فرمودند - بگو توره سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر - آن نسبتی ( که حضرت جهانبانی را بشما بود ) مرا بیعت - عجب که در میان

بواسطه کمر سعي پر ميان همت نموده - و آنچه درين وقت بهره‌آفرينی نداشت و دشمن بانه کرد کردند - و در حذر اسانگهار و جمع اسانگهار آنچه مقدور وقت بود بجای آوردند - و بعد دولت اين مردمان عالي چون انظام و انعام<sup>(۱)</sup> نيابد که فروع جهان آزادی وجود اقتصار حضرت شاهنشاهي حلقه صدي مملکت شريف سر پر خلافت عالم و عالميان را مود گرفته بود سبحان الله انجمن دات تدبیر الکمال وضع اقبال ( که هم نظام بخش صورت و هم ممانعت معني بود ) که در داور و هم و عقل در برين مي گشيد که چنين روز ازين جهان گذران معتر اخنار مرماید - اما چون دست آن رسيد<sup>(۲)</sup> ( که جهان آمريز عالم کس را از مرنو طرارت نموده و عالمان را چنان نيازگي تربيت دهد - که در بشارت از مرون ساعه نبوده ) قحوم مصد اظهار کامل عبارتي بزرگ نهاده ( که اکمل اتراد هاتيان باشد ) نهاده - و لهذا وضع اس مصد لگير اگرچه در چشم ظاهر نشان دست آويز سوگواري و ماتم داری حت اما در نظري نالغ بطران سوسناس گشخته سر و سرور بواند بود - چه از وجود ناحود اس گوهر والای مملکت نموده عالم ظاهر و باطن رونق بدررفت و چارسوی دولت موزي و معنوي رواج نامت - و ( چون عقل والای اس حدبو جهان نقطه کمال دهند - و احباب در مانتروايي اس بزرگ منش سرانجام دانست - و موعه دولت عظمی بنام اس حداندي جهلی آمد ) باوجود ابروآبائي معنوي حو طراز مزيدي داس اکر ( مرمون رواي زمان را واسطه درست معني و ننگ طوبتي در بند حنات موزي داسندس ) بواسطه نعمت اسر<sup>(۳)</sup> ( که در آنگن خردمندي لازم است ) هراينه اين بزرگ زمانه را نعمت اين روز ببرد غرض اس بولس و ( چون حلقه پدري حلقه است گرامي از ابرو نهاده که باعقب الفا را شامعه نصب و بر حور داري مرزندان حرد در ندگی آنا و مرمون داري اسان سرلوس ملي تحرير نموده ) نادر مقدمه اين حس اقبال آن بود که مرمانده گندي اين جهان را بدرون ناپد - و باجماع بعد از لوازم تعريت و مرام به خلف اولنای دولت ( که در دارالاعظمه دولتي صحيح شده بودند ) احب جمعيت دلهاي پريشان متفرق شده هر کدام معای و مقام خود ساقند - و ترمي رنگ شان ( که ناتوان اين مردم بهيت سرانجام مهم اس بک در دولتي امامت داشت ) احباب و ادوات ماملت و دارائي مصحوب نام ملي شش انگس و جمع ديگر از مردم اندمدي ناکا جهان باده فرماده اظهار اطاعت و عهود با کرد - و معر اوتقام بهر معر اوتامل را ندر روز ملامت ساخت .

( ۲ ) در [ چند نسخه ] ميشود ( ۳ ) در [ چند نسخه ] رسد ( ۴ ) نموده [ ج ۵ و ] نموده ( ۵ ) نموده [ ج ۵ و ] مت .

ضمیر غیسانان داشتند بیست و سه آبی و نظام عالم در سعادت منشور سلطنت مستدام در خیر و برادری  
مزاج مصحوب نظر شایخ چوای بیش آن روز پروردگار ابدان فرستادند \*

و از عرائب اشراقات ضمیر آنکه در اواسط همین روز به بعضی از بار یافتاری دولت حضور  
میرمودند که درین روز سعادت بیک از دروگان زسان آیدیم عظیم رعد - و همواره که ازین جهان  
در گذرد - و در آنخواهان ( که در حضور اقدس بودند ) در اخلاقی این واقعه عظیم کوشیده  
در مرحنان خدیر لیا نشین مسند خدمت و جمع ساختن آسرای نظام ( که با طرائف ممالک متروکه  
رحمت یافته بودند ) سعی نمودند - و تا هفده روز دیروز عقل این واقعه حاملد از را از عوام  
پوشیده داشتند - حاصران درگاه و مدبران متبذ خدمت خضر حواحه خان و علمی قلمی خان  
و لطیف میرزا و خضر خان هزاره و قوندوق خان و دمر علی بیگ و اشرف خان و امجدی خان  
( که در سلک وزرای کفایت پیشه نظام داشت ) و حواجه محسن میرزا و میر عبدالستار  
و پیشرو خان و مهتر خان و بعد از چند روز تردید بیک خان ( که دیش امیر آسمانی بر لوس خاطر  
می نگاشت ) و سایر آسرا جمع شده تاریخ بیست و هشتم شهر مذکور خنده بعام ناسی و القاب  
گرامی خدیو زمان خوانده روزگار در غم شده را تدارک و تقنی نمودند - و معال و عاملان بیغام  
جمعیت حارید رحابیدند - هم کار مرعیان عالم قدس ( که در انتظار این بودند ) نامور شدند  
و هم کار گذاران عالم عنصر بمرک خود رسیدند - میر عبد الستار صدر این بیت  
خوادمه اند \*

۱۰۴-۹۵۳  
اگر روز عالم رحمت بر ناک • گل عد درگ سوری را بقا داد

و بعضی این بیت را دیش بسته بودند - و شهرت یافته بود - و نقل مسمها گشته - و از غرائب  
آنکه در همان هنگام یکی از فضلا مصراع ناسی را تاریخ جلوس این خدیو زمان یافته بود - لیکن  
اگر گله را دیا نوشته شود اگرچه بیک طریق رسم خط مساعده آن نمی نماید - و در ایام اخلاقی  
این امر جانگاه یکبار ملا بیگسی را لداس آن عمران قداش پوشاده بر بالای ایوانی ( که نشین  
آنحضرت بود ) در آورده و بجانب دریا مرمم نمودند - و طوائف انام کوریش کرده از اضطرار  
و قلعه که داشتند بقدر اطمینان یافتند \*

و چون این غایله مصیبت ظهور یافت شورش عظیم و آشوب قومی ( که لازمه این هنگام است )  
برخواست - اعیان دولت اند پیوند مقتضای دانتس سلطنت اساس در تسکین حواطر و اطمینان

( ۲ ) نسخة [ ب ] لطیف خان ( ۳ ) نسخة [ ر ] درهم حورده را ( ۴ ) نسخة [ د ] ملا دنگشی را ( ۵ ) در  
[ بعضی نسخة ] اولیای دولت \*

آنحضرت را می بردار. چون بنده از مسعود رانده را بهام انگه والدۀ ادهم خان درمندان می آورد  
 انسان حرم او معتبران کردن را طلبد. اندک بعد معاصر بنده می ماند - و چون از حضرت بهانه می  
 میبرد جواب می دهد که برای از حراشان دور خواهد شد - و بعد از آن با همگی از دست  
 مگر بر خود خبر داده تحلی می دهند - و همواره در آن ایام منتظر می گردیدند که نوی اندک  
 از س عالم مانی (که همه را گذاشتی است) بهام در زندان آید. عرت می بردند - و خان مستخلص  
 از س سرده سرده می گذشت - از آنجمله در طایر روی (که آنحضرت می نمودند) بسط حوش اس مطلع  
 سلج آذری را نوشته بودند •

• شیده ام که یوس طارم براندرود امت • خط که عانت کار حمله می نمود امت •  
 و در رب اندک امو کم می کردند - تا آنکه جمعی از محرمان در ۲۴ فرمودند که ملاحظه کن  
 تا بعد روز دیگر چنان شود که در راه حب رسد - و او یک هفت روز جدا فرموده در کادس به بند  
 به بندهای خاص نمودند - و بر زبان ادس گذشت که اکنون حور در ما هفت امت •

و در روزی (که اول مغرب مغرب ملک بقدس و سحر بود) حار حب ماده بود که طلب داده  
 نگار معل فرمودند آخر روز جمعه و پنج اول (۹۶۳) به صد و سست و ده شاه بداد و عالم -  
 و نگار ملک و جمعی دیگر از معر حجاز آمده بودند و حنی خان و بعضی مردم از کجرات  
 بخندست رانده عری سرگشت می کردند و بهلوان درخت مغرب و موافق آمد با عریضی مغرب حل  
 از کابل رسیده بودند - آخرهای روز بر بالای نام گذاشته (که درس مردکی بر دست داده بود)  
 در آمده مردم را (که در معین جامع مسجد بودند) به عادی کوس مشرف می کردند - و با حادی و  
 از احوال متع معطره و کجرات و کابل می پرسیدند و بعد ازل جمعی از رنجی دنان را  
 طلب فرمودند - و آن شب مطهره طلوع زهره بود و میخواستند که ملاحظه فرمایند و در  
 حوی طلوع آن بود که چون زهره طلوع بود و صاحب معرب کرد و مجلس عالی داده همه را  
 به صاحب داده آمدند از سلسله اذاتی شام آنروز خوانده که دعوت بود - آمد حوی در خانه در  
 رسیده اند مغرب ملک نام اذلی سه هفتام باها کرد حضرت بهامهای ادب و مطهره ادب همانها  
 اراده نهان روزه اند - چون در دعوت زهره در بود و سگیهای لغزیده - اس در حای سلسله  
 بری مبارک در دس پرسیدند و معنی اسرف امراد و زبانی و آمده به آمده  
 و در خانه بهایی آزدگی تمام به س حکمیه و مگر حدن چون از کوشی زاهد آمده (که آمده)

چوب بر طبل میزد - و اگر تظلم او از عدم وصول علوفه بود دو نوبت آن کار میکرد - و اگر مال و جهات او را ظالمی غصب کرده بود یا دزد برده سه نوبت طفل را بفرغان آورد - و اگر با کسی دعوی خون داشته چهار نوبت مدای طفل را بلند گردانید \*

آثار طبع مستخرج این خدیو قدسی نشان بدائع آفرین بسیار است - و هوامندان آگاه دل را بحسب دریافت جواهر گرامیه آنحضرت همین قدر (که ذکر شد) بسند - آنگون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته شرح مقصود در آید \*

## بر تو انداختن سفر عالم تقدس بر مرآت باطن حضرت جهانبانی

### جنت آسیانی - و مسافر شدن بآن عالم

بر صائیر خبرت گزین پوشیده نماد که در آن نزدیکی (که حضرت شاهدساهی دونهال چمن آگاهی بحساب پنجاب رخصت یافتند) اکثر اوقات بر زبان اقدس حضرت جهانبانی جنت آسیانی ذکر سفر ملک مقدس میگذاشت - و برخلاف عادت پدیدیده خویش [که این معنی را (که مدای عالم انتظام است) مکرر داشته مذکور مجلس عالی همیشه] درینولا بذکر آن حوشوقت میگذاشتند همادا که بر پیشگاه باطن غیب دان نقش آن پرتو انداخته بود \* و الحمله روزی تصدیق و تحسین کلام حقیق انجام حضرت گیتی ستایی وردوس مکانی میفرمودند - که حضرت وردوس مکانی در محفل ادب خود مذکور میساختند که فلان ملازم من میگفت که هرگاه خوابستان گورستان غزنین بنظر در می آید مرا میل مردن میشود - و در تلو آن میفرمودند که ما چون دهلی و مرآت آنرا مشاهده میکنیم سخن او بیدار می آید که چه خوش میگفت - و در همان نزدیکی (که متوجه ملک بقا میشوند) بعضی از مستعدان خطاب میفرمودند - که امروز بعد از فراغ عبادت سکری غیب دست داده بود - و ملهم غیبی این رباعی بر زبان داد \*

\* رباعی \*

یا رب بکمال لطف حاصم گردان \* واقع بقائقی خواصم گردان

ار عقل جفا کار دل انگار شدم \* دیوانه خود خوان و خلاصم گردان

و هنگام خواندن اشک از چشم حقیق بین میرفت - و تعییر تمام در پیشانی دورانی آنحضرت مشاهده میشد - و در آن نزدیکی (که دهلی محکم سرادقات جلال بود) آن دروغ ادراعی چشم خلاصت یعنی حضرت شاهدساهی شدی بخواب دیدند که شخصی کاکل مشکین مقدس

و آن در بدحسان احراج نامده بود - چون ( بدارالخلافت آگوه برل فرمودند - و نظیر اندس  
 حضرت گندی حنالی در دروس مکتبی درآوردند ) آنحضرت بعانت نمودند •  
 و از جمله مستدعات شریفه آنحضرت حرگاه بود که تعداد بروج مظهر مستدل در دوازده مسمت  
 بود - هر بروج مشگل در نجرها که انوار کواکب دولت از بعدهای آن نمان بود - و حرگاه دیگر  
 مانند فلک الافلاک ( که مستطیل ملک ثوابت است ) جمیع حوائب اس حرگاه را احاطه نموده بود  
 و چنانچه ملک اطلس از نقوش مترامت اس حرگاه بدرار نجره معرا بود •  
 و از مستدعات عسرب امزای آنحضرت معاط بساط بوده و آن معاطعت مسمت مستدل  
 در دائر اولک و کرات عناصر - دایره اول ( که معصوب بود بعلک اطلس ) معندرنگ واقع شده بود  
 و درم گنود - و سوم بمناست زحل شده - و چهارم ( که مستدل بر حدس است ) معنالی و نهم  
 ( که متعلق به بهرام است ) لعلی و سیم ( که حائت بقدر اعظم است ) زوس - و هفتم ( که ملرل  
 داهد است ) مدبر روش - و هشتم ( که حای عطار است ) موسنی برگاه صراج عطار مستدعات  
 و چون رنگ گنود را با گلگون امراج دهند موسنی گردن و سبب اخیار رنگ سوهی  
 در حائر الوان آنکه بعضی حکما رنگ عطار را کجلی گفته اند و رنگ موسنی از دیگر الوان معتره  
 کجلی نردنگتر است و دایره لهم ( که ملرل معرامت ) سفید است - و بعد از دایره هم  
 کره نار و هوا بدرتیب مرتبه گنده - پس کره خاک و آب انظام گرفته و تقصیر ربع مسمت  
 بادایم شده و پنج نامده بود - خود بنفس نفیس دایره زوس را اخیار معمرمودند و آنجا  
 سرار آزای خلقت میسند و هر طایفه از مخلوقات کواکب حلقه مناره را در دایره ( که بآزای آن  
 وضع کرده شده ) بلشحتی حکم معمرمودند - صد آفرای هندی را در دایره زحل - و سادات  
 و علمای را در دایره مدبر و مریخ ( که در دایره می نشینند ) نانداده مریخ ( که در هر حاندش  
 صورت مسمی بر وجه مکرر مصور بود ) مظهر میسند - و از دست هر کس هر صورت که  
 می آمد همان صورت دران دایره مسمت میسند - مدد اگر صورت خصم اسفاده می برد  
 می اسفاده و اگر اسفاده می برد می نشیند - و اگر مصطوح می برد می نماند •  
 و باعث مریخ اخیار شده •

و از سراج قدرامت آنحضرت موسنی اناس هر روز بوا مرقع رنگی که مسمت مرقع  
 آنرا است - که مرتب است - حلقه در روز مسمت خامی زن می پوشیدند - که مسمت  
 در دایره است و در روزی در - که اس - هر که مسمت مسمت و در روز  
 و از مسمت آنحضرت طلی دل به که اثر - که اس - مسمت مسمت مسمت مسمت

سرکار هوائی می نامیدند - و زمام اختیار آن سرکار بخواجه لطف الله داده بودند - و سامان شرکتخانه و شوچیخانه و حریان انهار و مهماتی که بآب منسوب باشد سرکار آبی میخواندند - و وزارت آن سرکار خواجه حسن تعیین یافته بود - و مهمات زراعات و عمارات و ضبط خالصات و بعضی از دیوتان به سرکار خاکی موسوم گردانیده بودند - و وزارت این سرکار بخواجه جلال الدین میزرا بیگ منسوب بود و در هر یک از سرکارهای مذکوره یکم از امرا را دخل داده بودند - مثلاً امیر ناصرقلی میرسرکار آتشی بود - و همواره جامه سرخ می پوشید \*

و از جمله اختراعاتی ( که در آن زمان ترتیب یافت ) (۱۳) یکم آن بود که استادان بحار چهار کشتی بزرگ در میان آب چون مرتب ساخته در هر یک از آن کشتیها چهار طاقه مشتمل بر دو طبقه در عایت خوبی مرتفع گردانیدند - و آن کشتیها را نوعی یکدیگر وصل کردند که آن چهار طاقه در محاذی یکدیگر و فوج یافت - و در میان هر دو کشتی از آن چهار کشتی طاقه دیگر از حیرت موت بعمل آمد چنانچه در میان کشتیها حوص منظم نمودار شد \*

و از اختراعات شریعه ترتیب دکابها و آرایش بازار در کشتیها شده بود - که حیرت ادراعی عقل نادره کاران بود - و در سال (۹۳۹) به صد و سی و نه ( که حضرت از فیروز آباد دهلی تا اکثر امرا و ارکان دولت و تمامی انکچیان و اعیان در کشتیها بشسته از راه دریا متوجه دارالحکمه آگره گشتند ) هم چنین بازار را آراسته بر روی آب چون روان بود - هر کس هر متاعی که میخواست در آن بازار می یافت - و برین قیاس باعدان پادشاهی بموجب فرمان بای بر روی آب ترتیب داده بودند و از مخترعات آنحضرت جسر روان بود \*

از جمله بدائع مخترعه آنحضرت قصر روان است - و آن قصر بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده بودند - و استادان تجار اجرای آنرا بر وجهی بر یکدیگر وصل کرده بودند که هر کرا چشم بر آن می افتاد می پنداشت که تمامی او یکپاره است - و حال آنکه هرگاه میخواستند آنرا از هم میکشادند - و بهر کشور که میخواستند نقل میکردند - و در بان طبقه اعلای آنرا نوعی تراشیده بودند که هرگاه قصد میکردند مدبسط میشد - و هرگاه اراده می نمودند مدعصب میگشت \*

و از جمله مخترعات عالیّه آن قدسی فطرت تاج بود در رفعت و لطافت بر حد اعتدال حاشیه ( که بر گرد تاج میگردد ) مشتمل بود بر دو درجه نمایان - هر درجه بصورت رقم هفت و ملاحظه آنکه ( رقم در هفت هفتاد و هفت است ) موافق لعط عز آنرا تاج عرت لقب داده بودند



تمام در جمع مال مقصور وارد) تدریس پذیر او به دیب مراد نارمیده و در عزل در محققه حال او گذشته  
بحرانی این رحمانده آید - و منبر خواند منبر موح در مانی همانوی تصریح کرده که در رمای  
مازمت من مهم التعداد من حدث المعدل بعدد اصحاب فصل و کمال مولانا محمد مرعلی  
معلق گرفته بود - و حل و عقد و نص و بعضی مهمات سادات و مشایخ و علما و نصا و ارباب  
درس و علم و تحقیق اصحابی ارباب عمام و عزل و نصب منکفان امور دس و تعیین وظائف  
و منورعات نجاب او صاحب احصا من بدینده بود - و مهم الدوله بعدد الحاطه  
امیر هندیگ معلق داشت - و رتی و رتی و بخت و گشاد مهم اعظم آمارا و اکبر زورا و تمامی  
مستدنان اعمال سلطانی و منکفان امور دیوانی و دراز مواجب عساکر و بعضی مراتب ملامان  
درگاه مغوی بار بود و سهم مراد و امور دیوانات بامروعهی استقرار داشت و او (چنانچه باده)  
بمشیت مهمات بیانات و تدریس اسباب بحمل و حشمت و تکفیل موجبات به آخر  
و عظمت می برداشت •

و از جمله مستدینات آنحضرت تعلیم تدرامت بدوازده هم - و هر کدام از طنقات انام را یکی  
از تدریس ساحت و اندازه مراتب طوابع خلایق بظهور آوردن - بدس بفصل - بدیندوازدهم  
(که موافق بهانت عمار طاعت) مخصوص برکش آتال پادشاهی بود - تدریس دهم منسوب  
نادرها و اهلان و زمره از حاطن نرادان که ملزم عند دولت بودند - بدیندهم منعلق بصادات  
و مسایخ و علما - بدینهم منعلق نامرای عظام - بدینهم برمره از مقریان و انکشان صاحب منصب  
تدریسهم بصاد انکیچان بدینهم منعلق بر خدای قائل - تدریسهم نکت حواریان نادر  
تدریسهم بنحو المذاران بدینهم بجموالتی حرکت تدریسهم بلام شاگرد بدسکن - بدیناول بدینان  
و باستان و امثال اس مزوم •

و از مستدینات آنحضرت آنکه مهمات مرکز سلطنت را بعدد ملامیرانده چهار بخش  
حاطه بودند - آنسی و هوایی و آبی و خاکی - و بهت بمسیت مهمات هر یک ازین چهار حرار  
دلبره منقره فرموده بودند - مهمات دولخانه و تدریس سلحه و آلات حرب و سایر امور دس از مرقن  
آس را دران لعل باشد بر مر آشی منکفان و وزارت آن مرکز حواحه عند ملک مراد مانده بود  
و مهمات مرکز ان خانه و بزر خستاده و امطل و سرانعام منویات امیرخانه و شترخانه را

(۲) در (چند صفحه) مبر آخره (۳) فصل (۴) درس علم (۵) در (حشبه) بهیکی معنی سردار  
برسه - و در (منه لسه) بهیکی - و در (منه) بهیکی (۶) در (چند لسه) بهیکی

حسنِ صوری و اهلِ نغمه و ساز را اهلِ مراد نام نهادند - که این مرادِ خمپورِ عالمیان است - و همچنین  
 بقسمتِ ایامِ هفته پرداخته بیکم از اهالیِ دولت و سعادت و مراد منسوب ساختند - برین موجب  
 که روزِ شنبه و پنجشنبه باهلِ سعادت تعلق گرفت - و درین دو روز توجهِ عالی با ناظمینِ منظم  
 علم و عبادات متعلق شد - و جهتِ اختصاصِ این دو روز باهلِ سعادت آنکه شنبه منسوب است بزحل  
 و زحل مرتبِ مشائخ و خاندانهای قدیم است - و پنجشنبه متعلق است بمشتری - و آن کوکبِ  
 علما و سایر طبقاتِ اشراف است - و روزِ یکشنبه و سه شنبه باهلِ دولت و سرانجامِ مهمامِ پادشاهی  
 و انتظامِ امورِ جهانبنانی اختصاص گرفت - و حکمت در تعیینِ این دو روز آنکه روزِ یکشنبه  
 تعلق بذی القعدة دارد - که سلطنت و فرمانروائی از پرتوِ تربیت است - و سه شنبه تعلق بمریخ دارد  
 و مریخ مرتبِ مپاهی است - و روزِ دوشنبه و چهارشنبه را روزِ مراد گرفتند<sup>(۲)</sup> - و دران دو روز بعضی از دما  
 و خواص و حمای دیگر از اهلِ مراد بعنایاتِ خاص مخصوص میشدند - و نکته در خصوصیتِ  
 این دو روز آنکه دو شنبه تعلق بقمر دارد - و چهار شنبه بعطارد - و هر دو را نامورِ دیوتات  
 مناسبت حاصل است - و روزِ جمعه سرطانی نامِ خویش جامعِ مراتبِ مذکوره گشته طبقاتِ ایام  
 از میضِ عامِ پادشاهی بهره ور میگشتند \*

و از مخترعات ( که در روزهای دیوان مخصوص بود ) یکی آنکه ( چون سریرِ خلافت  
 مقرر سلطنت میشد - و آنحضرت سریرِ آرای فرماندهی گشته بنیم دیوانی می آراستند ) باواری بقاره  
 طوائفِ مردم را آگاهی می بخشیدند - و هرگاه از دیوان برمیخواستند توپچیان بصدای دندرق  
 خلایق را آگاه میگردانیدند - و دران روز کرکیدراچیان چند دستِ خلعت و خزانچیان چند ددره زر  
 نزدیک بارگاه می آوردند - تا در بخشش و کامروائی خلق تاخیر نرود - و چند کس از ملازمان  
 شجاعت پدیده جوشن در بر افکنده مسلح بنزدیکِ بارگاه می ایستادند \*

دیگر از جمله مخترعاتِ آنحضرت آنکه سه تیرِ زرینِ مطلق ( که کنایه است از سهم السعادة  
 و سهم الدولة و سهم المراد ) ساخته شده بود که بهر یک ( از ارکانِ دولت و غیر آن ) تعلق میگرفت  
 مهماتِ آن سرکار بحسنِ اهتمام او سرانجام می پذیرفت - و مقرر آنکه مادام که صاحب  
 هر یک ازان مهمام در تمشیتِ اموری که متعلق بآن مهمام است بر وجهِ کوشش نماید ( که مستلزم  
 رضای الهی و مستوجبِ دولتخواهی باشد ) منظور عنایت بوده بر رسیدنِ اختیار ثبات و پایدار ماند  
 و هرگاه ( از شرابِ جاه بدست شده جاده اعتدال گذارد - یا بواسطه غرضِ نظرا از دولتخواهی پوشیده

نرسیده در بازار مرداگری در مائه مو و ریاض ( اند ) ندادن مال تنها صدک بشود - و ما در اعتبار و حاج انسان بفرزاند تسخیر دلهای این طایفه صورت نه پذیرد •

و خاطر منصف مآثر آنحضرت از منادی احوال با حال بر احتیاج امور مدینه و اظهار حقائق مدینه توجه داریم از آنجمله در این دست ( که حضرت گندی مدایی مردیوس مکتبی از کتب بعد از توحه مرموده حضرت هبانی را بجهت مصلحت مهمات در کابل گذاشته بودند ) در آنحضرت سوار شده در اطراف شهر ستر دشت و مرعزار میگردید - در آنای راه مولانا روح الله را ( که بشرف آخوندی آنحضرت اختصاص داشت ) میطابت ساخته مرمودند که در خاطر حنان پرمی اندازد که از ده کس ( که درین راه نش آید ) نعمهای اسان مال گنرم - و نفای امامی دولت برین نهم - مولانا برص رساند که بنام نک کس هم اکتفا میتوان کرد - فرمودند ملهم عدنی در دل چشای العا نمکند - به از طیب اندک معامیه مردی در حق کپولت بدادند چون از پرمودند که ده نام داری جواب داد که مراد خواص - و معامیه آن دیگری ( که بر دارا گوید هدم ناز کرده بطرم مندر ) نش آمد ( چون از اممش موال کردند گفت دولت خواهد آنگاه بر زبان الهام بیان جاری گشت که [ اگر نام شخص دیگری ( که نش آمد ) معامیه خواهد ناسد ] از عراب آفتانات حمله خواهد بود - و کوب مراد از ائقی معادات طلوع خواهد کرد و همان ساعت مردی ( که کاره هند میخواند ) در نظر آمد - چون پرسیدند ( که نام تو چیست ) گفت معادات خواص ملازمان زکات سعادت ازان کرامت علما در رعیت و عتر اندادند و بر همدان بمعافای انعامند که اس صاحب اتناال معادات مال بمعافای ازلی براتب ارحمد کاملاً دولت خواهد کرد •

( و چون اس مردی از موت بعمل آمد و گلس آمد از حویدار معادات سرحد و بازه گشت ) امامی از نظام مهمان درین و دنیا در مراد و سعادت نهادند - و جمیع سازمان مردی ( اسال بلکه تمام موقوفات ممالک متحرکه را به نعم منعم صاحبند - احواء و اقربا و امرا و وزراء و ائمه سدهان را اهل دولت کعدند چه پنداشت که بی سعادت اس طایفه مزاج بر مزاج دولت و تقابل منقر مدصب - و حکما و علما و مدر و وادات و مساج و کفا و شعرا و بر نعم و موالی و اشرف و افای را اهل سعادت خواهند - زیرا که آرام این سعادتندان و معاصی با این مرتبه شرفه صلب اصعدان سعادت اندی - و زکات عبادات و اصحاب

در هومن و هر صنعت استاد یک‌فنده اند ) استاد این فن بدیع نیز گشتند - و گارناهایی  
 غریب (که دوترها متضمن بیان آن نتواند شد) درین روش چون سایر پدشها ازان مظهر کمالات  
 ظهور آمد - و از حاصصیت این دایه قدسی منش چه گویم و چه نویسم که بی شایسته تکلف  
 هر شخصی [که در هرفن از فنون اقسام دانشوری (چه از حکم پروران بالغ نظر - و چه از صنائع پردازان  
 صاحب هنر - چه در امور کلی - و چه در اشیای جزوی) سالها سال پیش استادان دانا  
 ورزش آن روش کرده باشد] چون بشری ملازم این دقیقه یاب نکته دان همه رس میرسد  
 خود را از دیدن مزونی دانست گم کرده در مقام حیرت می‌آید - و بخاطرش میگذرد که همانا اوقات  
 آنحضرت بعین این کار صرف شده است - و باز میگوید که چنین مهارت عظمی که را نتواند بود  
 موهبت است حدادان - و از ندائع آنکه در مشارب مختلفه و مدارج متنوعه در یک مجلس  
 میسر میفرماید که در طبع جهان آرا دشوار نمی‌آید - حکما و علما و فضلا و صنعتگران دیگر را  
 که حوصله وفا میکند که بغیر روش خود زمانه صحبت دارند - این دریاست بلند و این  
 حوصله دراج در قوت بشری نگنجد - بلکه طاقت ملکی بر نماند - ایند تعالی این گوهر والا را  
 بحسب انتظام عالمیان دیرگاه دارد \*

## ذکر تنمّه احوال سعادت منوال حضرت جهانبانی جنت آشیانی - و شرح

### بعضی از جلائل مخترعات و قوانین آنحضرت<sup>(۶)</sup>

چون (انتظام مهمات پنجاه بنهضت مومکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی صورت دلپذیر  
 یاب ) حضرت جهانبانی پیوسته در دارالملک دهلی عشرت آرای باطن اقدس بوده  
 در نظم مهم ملکی اشتغال میفرمودند - و در تعمیر ممالک و استیصال اعدا و تسخیر اقالیم دیگر  
 توجه عالی داشتند - و مکرراً میفرمودند که چند جای را پای تحت ساخته در نظام هندوستان  
 کوشش میفرمائیم - دهلی و آگره و حویدور و مدو و لاهور و قنوج و بعضی محال دیگر که صلاح اعد  
 و هرحا لشکره بسر داری یکی از هوشمندان دورین رعیت پرور عدالت گستر مقرر میسازیم که  
 آن بواحی محتاج بکمک لشکر دیگر نباشد - و زیاده از دوازده هزار سوار در رکاب معلی نگاه نمیداریم  
 و میفرمودند که صندوقهای مرصع از طلا و نقره میفرمائیم که بسازند که در بار عام ساهزادهای کامگار  
 و مردمی (که در بساط قرب بمرید عنایت هراز اند) بموجب حکم عالی نشسته شرب امتیاز  
 یابند - که غالب چنان است که دلهای بزرگان عالی فطرت دنیا (که بدولتصرای اخلاص

## نهضتِ رایاتِ جهانتاب حضرت شاهنشاهی بصورتِ پنجاب

### موجب امر عالی حضرت جهانگشای حست آشیانی

درسِ اندا ( که خاطیر جهانگشای حضرت جهانگشای بداد و دعش نظام آزایی ممالک هندوستان بود ) خدوهای فاحوش از شاه انوالمعالی رسیدنِ گرومت - که از ناده ناگوار دنیا ند معنی کرده در آزارِ حلق میگوشت - و در محاکبِ حلابِ حکمِ ناساهی ملوک میماند چون حضرت جهانگشای را نادر توجه خاص بود امثالِ اس اخبار را حلابِ واقع انگاشته در اخذِ اهلِ حمد و اندرای باتوانِ بیلانِ مرد می آوردند - نا آنکه خدیر برآستینِ سگندر از کوه در اردری معنی شروع نامت - و نذر بیغی دوست که اس سدد زاده بدمعیت مرحمت حل حاکم لاهور را حکمِ بعد داده کس خود را بجای او مقرر ساخته امت - و در حریفه پادشاهی دشت لرازی میگرد - بخاطرِ اندسِ حضرت جهانگشای ( که آندسِ صوابِ نمای ملک و ملکوت بود ) نالهای رتایی چنان مصمم شد که لنجباب ( که از اعظمِ موبهای هندوستان امت ) بمیاسِ حرمت و حکومتِ حضرت شاهنشاهی و برکاتِ رامت و عدالتِ آن نور پروردِ اندل رونق بدرد - و ساه ابروالعالی را اگر مصلحت باشد حصار و آتشدود مرحمت شود و نذر حوس درین نردنکی محذراتِ تنقی مصمت را از بجل طلبِ منعمانیم لنجای در بصرفِ ملازمانِ حضرت شاهنشاهی بودنِ مناصبِ دولت امت هر حده لکیر اتنال آن مقدار بود که دفعِ سگندر لعاندل لکسِ بجعتِ مصالحِ ملکی و طبعی نام کمک مذکور مانده از اتل حال ( ۹۹۳ ) بمصد و شخصتِ سه در معانتِ معبود ( که حلوسِ اورنگ هفت اتل را زبند و ملطنت اند بودند نان انتغار زماند ) حضرت شاهنشاهی اندل پروردِ الهی را بآنسِ ملطنت و شکوهِ اتنال تعین فرمودند و نذر ام خان را بصورتِ اتالقی آلحضرت شاهنند و بمعانی تربیتِ آن اعضای دولت دنانمِ بوجباتِ حضرت شاهنشاهی حواله شد - و حدمِ لایر از ازبابِ عدالت و احلاس در رنگِ نصرتِ امدعامِ آلحضرت اخصاصِ گرفته رخصب پانتند .

حوس مویکِ دسقی آن نور پروردِ الهی بهرود رحمت ملازمانِ عقدِ اتبال ( که در حصارِ ندرزه بودند ) معزیت ملازمت در پانده محرتِ بدرای خاطر شدند و درونِ منزلِ معانتِ درود اندد مهر ستمدانی ( که در سده حصی خدمت و لطیفِ عذبت لخطابِ رومی حاتی شرفِ اختصاص یافته بود - و در غلبه آلشازی و بدنی اندازی مین لدشت ) دولتِ ملازمِ حضرت شاهنشاهی در تبت - و آنکاز بدنی اندازی آلحضرت از لنجا ست - و در تدد نرمت ( چنانچه

و ملا غیاث الدین را پیش از فرستاده - او این مرستاده‌ها را متقاعد ساخت - ایشان جمعی کثیر را پنهانی با خود متفق ساختند - و لغوی و مسون مردم درون قلعه را دست آورده دیوار را اسیر کردند - علی قلی خان سر از را درگاه معلی فرستاد - و وقوع این واقعه سر باطن عدالت متذکر پادشاهی گران آمد - و فرمان عذاب آمیز علی قلی خان صادر شد - که چون اظهار اطاعت میکرد و میخواست که همه زمت آید کار را چرا بستگ رسانید - و بعد از آنکه بدست افتاد چرا به حکم کشت و آنحضرت مکرراً بمقرنای محاط عتق میدفرمودند که مخاطره میخواست که این مرد را بیدار - اگر از خواب پیدایی او دشان حقیقت و درستی خوانده شود او را فوارش فرموده قریب عظیم فرمائیم \*

و از سوانحی ( که در دیوانه بطور آمد ) نامی میفرزا علیماں است - و شرح این بطریق احوال آنست که چون رایان جهادگشا تهنیت پذیر شد و حذران منوچه شد تردید بیگ خان ( که اندراب و اشکمش در جایگیر از بود ) حکم عالی سعادت همراهی یافت - و معین خان از جانب او برای انتظام جایگیر ماند - میفرزا علیماں فرصت را غنیمت دانسته قصد این مسال ( که بجایگیر تردید بیگ خان بود ) نمود - اولاً از راه گریز درآمد - که به بدرنگ پردازی متیم خان را بخود کشد چون آن صورت ده دست میفرزا پردۀ آرم برداشته بمصافحه اندراب قیام نمود - معین خان ناگزیر اهل و عیال خود را همراه گرفته درآمد - و خنک کنان خود را از آن مهلکه درآورده بکابل آمد \*

و از واقعاتی ( که در آن ایام پدید آمد ) کشتن حیدر محمد خان آخته بیگی بود غازی خان پدر ابراهیم را که سر سروری میبخارید - و شرح این ماجرا آنست که چون حیدر محمد خان را به بیان مرستانند غازی خان ( که حاکم آنستون بود ) تاب مقاومت نیارده در حصار بیان متحصن شد و بعهود و ایمانی ( که از حیدر محمد طهور یافت ) اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد - حیدر محمد چشم بر اموال و اسباب او دوخته بقضی عهد نمود - و بشمشیر اعتدالی او را بقتل رسانید چون این خدر بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید مستحسن خاطر عدالت پیوند نیفتاد چون دور دست بود و اوایل درآمد هندوستان ( سیاحت ظاهر حق او موقوف ساخته فرمودند که او دیگر کمر نخواهد بست - و الحق تا سپری شدن او این جهان را همان طور ) که در میان قضا ترحمان گذشته بود ( بظهور آمد - و شهاب الدین احمد خان را ( که میفریوتات بود ) نسبت تحقیق این معامله و تشخیص اموال او مرستانند - و خود بدرات و اقبال همواره در رعایت رعیت و تعمیر جهان و راهی مردم بوده اوقات گرمی را صرف مرضیات الهی میفرمودند \*

و از دامی ( که دران بردیکی بظهور آمد ) مصیقه بدر دنیوانه است - و اندک از گفتگوی  
بعداد او آمنت که او از آحاد الناس بلکه از مساهل اردوی اقبال بود و تم ( که زبات مصرت  
بعد از پنج مهر بد بختیپ دهلی بهست فرمود ) اس مندر جمع از ارباش را گرد خود فراهم آورده  
دست بداحت و باراج دراز کرد - و عروقه غلام بدست آورد - و بمردم داد - و از روی گریز  
پرسه مرانی دناز بدرگاه نوشه - و از مولای مهر بد باحد تاخده سدل را در بصر در آورد  
و خود در سدل نشسته بصر خوانده خود را ( که عارف الله نام نهاده بود ) بگذار فرستاد  
در اندکد راسی حصن حلوانی ( که از اعظم امرای اعدایان بود ) به جنگ ویران شد - و بدر از انجا  
خود را بکشت کوله رسانید و آن لواحق را بهسب و عارت کرد و در انجا خود را رکن خان ( که از رؤسای  
امانان بود ) حدک به ترکانه کرده شکست باسد - و از انجا بدارن آمد - و هر چند ( که اس دنیوانه عادل  
نرسه مرانی فرستاده - و اظهار بندگی و نگو حدمی کرده ) اما معل او نامول او موافقه  
نداشت - با از اندک اولیلم دراز کرده مردم را از خود ملصب خانی و ملطایی داد - و علم و تقار  
بمشتدس تنها مصدق دنا داشت - مردای حنون لغز ضمنه خالک او بود - بارها از دنیوانی  
با دنیوانه مخالفتی و ابله طرازی خانه خود را بدراج داده بود - و همواره از حرکات نامنظم  
( که شرکت بمحالی داشته باشد ) بظهور آمده - حون مکرر این معنی بمجامع و در حال رسد  
مرانی قضا حریان علی ملی خان شیدایی صادر شد که او را بدرگاه معنی فرستد - و اگر سر از اطاعت  
نشد مجبیه نماد - و در همین اثنا ( که دنیوانه از رکن خان شکست یافته بدارن آمده بود )  
علی ملی خان از مهتات منور<sup>۲۱</sup> فارغ شده بحدل رست - و بعد از مراجع مهتات آنجا بدارن آمد  
هر چند علی ملی خان کس بطلب او فرستاد بنش او نرست - و گفت چنانچه موبلد و داساهی  
مس هم از غاده دارایی این موکم - و اس ولست بر سر مستقر گرفته ام - آخر الامر علی ملی خان بچنگ  
بنش آمد - حون او دران نردیکی شکست یافته بود در قلعه بدارن متحصن شد - و عرصه داس  
بدرگاه معنی فرستاد - حون احوال او معرض مقدس رسید آنحضرت نام مغل را مرستادند  
که لورا مصدق و ملات بادشاهی ساخته باشد بپوس سرانرا حار - بپسر از نکه ( نام بدارن ) آمد  
و این مرد کشت رساند ( علی ملی خان او را کشته بود - و سمجعه ازل مرگشت آنکه چو ( منور  
قلعه را محصن کرد و محاصره امداد داشت و کاره می گسود ) علی ملی خان محمدی بیگ - که

(۲) لعله [ د ] بد لغت - و در [ ب ] بده [ بدو ] (۲) لعله [ ج ] مره - و بهر نام مره است

سری مهر نه که خبر از است ۱۲ من معنی اصرافی

آب میدادند - و همواره فرمانبرداری خالق و کامروائی مخلوق پیش نهاد همت والا ساخته  
سرپر آرای خلافت بودند \*

و از سوانحی ( که دران ایام موصی مزید سرور باطن اقدس شد ) آمدن شاه ولی ائمه بود  
از دارالاقبال کابل - که خدیو ملامتی مختارات تنقیص عصمت آورد - و خصوصیات احوال بعرض اقدس  
معروض داشت - و مرزده مسرت بخش رسانید - که از خدیو مطهر ماه جوچک بیگم ایند  
همتی بخش مرزده گرامی کرامت فرموده است - آنحضرت ازین بشارت دلگشا و نوید روح پرور  
شکر ایندی بحای آوردند - و جشن شادمانی ترتیب داده نقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند  
و نام آن گلشن اقبال را درخ وال بهادند - و شاه ولی را نمزدگانی این عطیة غیبی خطاب سلطانی  
کرامت فرموده با تحف و هدایا روانه کابل ساختند - و نمناشیر توحه و التفات سعادت  
آحتصاص دادند \*

و از وقایع ( که دران ایام روی داد ) آمدن رستم خان بود - که در سلک امرای معتبر افغانان  
انظام داشت - و مجمله ارین قضیه آنست که چون ائمه خان و جمعی از ملازمان نارگه دولت  
متوحه حصار شدند روز خرداد ششم شهریور ماه موافق چهارشده بیست و پنجم رمضان  
در دو گروهی حصار نزول سعادت نمودند - رستم خان و تاتار خان و احمد خان و پیر محمد رهنکی  
و بجلی حان و شهاب حان و تاج خان و آدم خان قیام خادی با جمعی از افغانان از حصار برآمده  
عرصه پیکار را آرامتند - و باوجود آنکه ( افغانان قریب دو هزار کس بودند - و اولیای دولت قریب  
چهار صد کس ) جنگ عظیم در پیوست - و نتائید الهی فتح روی داد - و تا هفتاد کس از مخالف  
در میدان لقتل رسیدند - و رستم خان گریخته قلعه حصار را مضبوط کرد - و مکه اهدان اقبال بیست و سه روز  
محاصره آن برداختند - چون کار برو دشوار شد قول طلبیده دید - و رستم خان را با نامردها  
قریب هفتصد کس مصحوب میر لطف و خواجه قاسم مخلص درگاه والا فرستادند - و او  
با جمعی کثیر آمده بدولت آستانبوس سرلند شد - و بعد از چندگاه حکم معلی شرف یافت که او را  
جایگیر مناسب نمایند - اما بشرط آنکه فرزندان خود را در نکران نگاهدارد - تا هم مسلک مرحمت  
مهلوک شده باشد - و هم راه حزم و احتیاط از دست نرفته - آن ماده مرد کوتاه اندیش ازین شرط دولت  
( که سرمایه استحکام سلطنت عبودیت بود ) انا نموده در مقام گریختن شد - چون این معنی در پیشگاه  
خاطر مقدس پادشاهی پرتو انداخت او را مقید ساخته به بیگ محمد ایشک آقا سپردند \*

( ۲ ) لکة [ ح ] چوچک ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] مصحوب میر لطیف - و لکة [ ح ] مصحوب علی قلی  
میر لطف الله ( ۴ ) لکة ( ح ) مرزده حود را ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] پیک محمد \*



لاهور تعین مرمودند - که اگر مکندر از کوهستان درآمده در میان وقت دُست اندازی کند تدارک آن  
 بوجه لایق نموده آمد - و سرانجام مهمات صوفیه لشعاب بمسارالده تعویض یافت - و صحت حوی  
 هوای حامانه و طعیان باران بخاطر اسراف رسید که روزی چند دران سرزمین دلگش یافت مرموده  
 درین اما عرصه داست مکندر خان لوزبک رسید که بدوین سنجائی بدار الحظنه دهلی درآمده  
 و مخالفان نائب مغولمت بماروده قرار نمودند - مصلحت آید که بدوین پای تحت هندوستان  
 بمعدن شینئی آن خدیو زمان مریلند گردد - نامتاع این بود از حامانه نهیست عالی  
 مرموده روز پنجشنبه عرّه رمضان حال مذکور در مملکت گدھے ( که در سبب شمالی دارالملک دهلی  
 بر کنار آب حوض واقع شده ) برول احال مرمودند و در چهارم اس ماه درین شهر معقّر  
 اورنگ خلافت شد •

و درین روز در انانی راه حصرت شاهنشاهی دور پرورد اقبال مروج باصره خلافت نده کایه را  
 بشمسر زده شکار مرمودند - چنانچه حضرت انرای اهل شکار شد - و اصحاب درماتت بر عکار  
 مقصود اعلی نشان یافتند کامناب مصرت گشتند - و حضرت مهاتعانی ( که از اندای اس سفر  
 مبارک نامعدن بدلهلی و منج هندوستان ترک بدوین حیوانی مرموده بدوین روحانی  
 استلحاق می نمودند ) امروز کمال انعطاف بجای آورده حکم شد که از گوست آن نده کایه باره را  
 خشک کرده نگاه دارند که چون بعد از رمضان بدوین ممل فرماید اول ازین گوشت  
 تبادل خولقم فرمرد - و مسجدای سکر بجای آوردند - و جمیع ملازمان ممل خلافت بمناصب عالی  
 و حاکمهای لقب شرف انتخار نامده - سرکار حصار و آن نواهی حاکمدر ملازمان حصرت  
 شاهنشاهی مقرر شد و تغاؤل کردین کار آگاه اس را حصار حوادث روزگار دالعه مسمداً بدولت  
 روز افزون آنحضرت فاعل گردند - بفرام خان را سرکار مهرند و دیگر برگهای منفرد عیادت  
 و بدوین بیگ خان را بدوین مریلند و مکندر خان را باکره - و علی قلی خان را بمندل  
 و حاکمدر مملت خان آخده بنگی را بجای بیانه ( که در مملک بدار الحظنه آکره و مع است ) تعین فرمرد  
 و بدوین ملازم بادشاهی و بزرگ انظام آن خدیو صورت و معدن هندوستان بدوین دولت  
 و سعادت گشت - و طهقات مملت و طرائف خلایق بمناصب ابدال گشتند - و آنحضرت در مملت  
 دهلی بوده بموسسه بمهرمت الهی بهر مبررند - و گلسی مملت را بمهر و بهار داد و دعش

ادبار ارباب خلاف توان دانست - اما ازان جهت ( که تعاقب این فرار نمودها را مانع آمد تا بهزار جان کندن خود را از سهلکه نجات توانستند داد ) از قسم اهمال و امهال آن گروه بخت برگشته توان شمرد \*

چون بدائید ایزدی اینچنین موهبتی کنی بظهور آمد آنحضرت بر مسند داد و دهش نشسته اندازد کار مخلصان جانسپار و خدمت هرکدام از مدائیان جان نثار امتیاز فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خرف ریزه خدمت فروشان سخن در میان آوردند - که این فتحنامه بنام که نوشته شود و حکم شد که هرکدام مبلغ دریاوت خود را بموقع عرص مقدس رساند - شاه انوال المعالی ( که سر مست باد غفلت بود ) از بدعبری اراده آن کرد که منشور این فتح شگرف بنام او شود - و بیدرام خان ( که در آمدن هندوستان را بسعی خود میدادست - و تا زمان فتح بحلاف جمهور مردم موافقت رای جهان آرای حضرت جهاننابی نموده در تسخیر این ممالک و امتیصال مخالفان اهتمام میکرد ) خدا خار خار این آرزو داشت که فتحنامه باسم او طراز امتیاز یابد - و دور دیدان کار آگاه معنی ( که فتح را از میمنت و اقبال حضرت شاهنشاهی نور پرور الهی میدانستند ) گوش هوش و چشم نظارگی باز داشته تماشای سخنوران میکردند - و معامله و همان انصاف گردن این فتح بزرگ را ( که در روز بخت منشوران این نور حدقه خلافت لمعه ظهور بخشید ) از توجه حضرت شاهنشاهی دانسته نیز از سخن سرائی این مردم حیرت انداز بودند - تا آنکه حضرت جهاننابی از روی الهام ربانی بر حقیقت کار آگاه شده منشور این فتح بزرگ را بام نامی حضرت شاهنشاهی معنون فرموده مسرت پیرای خواطر مخلصان دور و نزدیک شدند \*

و از وقایع عمیده ( که دران ایام سعادت و رحام سانج شد ) گرفتن خواجه معظم است و مسلمانی اربین سرگذشت آنکه نوشته چند سطر خواجه در آمد - که از کوفه اندیشی و تبه خردی بسواد و سخنان بالیق نوشته اظهار دولتخواهی او کرده بود - آنحضرت را بغایت بدیع نمود از خواجه امتکشاف فرمودند - چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این درالتواضعی پادشاهی اندیشیده بودم - و بقصد آنچنان کردم که این نوشتهها نظیر اندکس در آید - تا بمن دیشتر التفات مدول داند مرا سرلای خدمت شایسته گردانند - حضرت او را عقید فرموده بمبرقایی سپردند - و بعد از سامان و حرا انجام بهات مهرزد از راه سامانه بدار السطاطه نامی متوجه شدند و چون راهات نصرت سامانه رسید شاه انوال المعالی را با جمعی از ملازمان درگاه ( مثل محمد قلی خان راس - و اسمعیل بیگ دودی - و مصاحب بیگ - و ابراهیم خان اوزبک - و حمزه کنیر )

کالهار برادر اسکندر برآمده بخانه بجای آورد هر چند دران روز مقرر نبود ( که جنگ بزرگ مراجع انجام داند ) اما ( چون امری از بردی بعد از ظهور آمدنی بود ) رفته رفته با برادرش در استعمال اقربد - و آتش بیکر بلندی گرفت - انواع نصرت مروتی از اطراف درآمده بعد از سرابط حرم مردانه انعدادند - و نقش مضاف دلخواه بسخت •

- دو گز آغوش از حای خندند • رمض گفنی ز مر با نای خندند •
- دولسگر ز درو خنجر کسندند • خنجر و قلم را صعب برگسندند •
- تراک بدر و چاکا چاک شمسدر • دریده معبر بدل و زهره شمس •

و بنس امان اند اتصال حضرت شاعلمساحی رحمه عظم روی داد - و آلتیای فراوان بدست اولدای دولس در آمد - و رحمه کندر از مصالح العالی مدبر عالم نصیحت ستاندند - حکمدر با همه خود را بداند کوه بکتاب کشند - نکه از داوران حواحه محاتری خود را در آلتیای راه بکندر رسانند - حکمدر چون دند ( که شمس نصیحت او دارد ) برگشت هر چند دعت بشمش کرد شمش بدست ندفند بعد از سعی بحیار او را از خود دور ساخته خود را از مهلکه حال بدری برد - آرس کار بدستان دندا و معروزی ها حر اس چه باشد و حضرت جهانگزی در عین کامیابی دندا ( که بادا مردانک است ) هوسمند بوده نهارمند درگاه ابردی بودند و با طعقات رحمانه از کمال دانش و بنس سلوک معروزدند - اگر حلس کامیاب شوند چه دور باشد - فرمان برداری سلطانی خرد بزر مراد معروزد اول دعت درعت بهم معروزد - نادان گوشش در کار مریس حال او میسوز - نادان با هر چه ظهور بزمای شایسته بسبب آبرو سکون را نمیدارد و کارگر را هر داند از داندگر نمی شناسد - حاتم مقل آنگاه آنحضرت برای تعلیم نیاز مند حق ارباب صورت و اهر از مراتب - مامداری بر سر معزنی انکاف معروزد بهمانش ظاهر می برد اندک سخبات بدتر ابروی بجای آوردند - اگر چه [ درس مراتب گذشته ( که نهم هندوستان است ) بمع حضرت گندی حاتنی فردوس مکتبی کارنامه بود - حاتم سادگامت گذارش بامت ] اما هوسمند بسبب داند که مثل اس نادره کار نبود - فی الواقع ارباب گونه منبع ( که بتندک کم با حلس مقدمه بخشسته بود و الا از درگاه امیرهای الهی ) در زمین باسدنی کمتر نشان داده اند - معز این اس نهم ناد و ازان از اندازه بدین شد - ازین جهت ( که بزم بدعت گریه اید از نام بدیهای بزم نمک بود ) از مقدسات اتوبی اولدای دولت بزم بدعت - و از آفات

در ملازمت حضرت شاهنشاهی در میان قراولان خاصه سعادت امتیاز دارد - و آنحضرت ( که پیوسته  
خود را در ملائیس طاهر داشته از غیر میپوشیدند - و جمال شوکت را در نقابهای گوناگون  
مستغنی میساختند ) از توجه این جانور بدیع پرده دیگر نقاب جمال خود گردانیدند - اما اوامع  
خورشیدی و شمائم مشکی را در حجاب نقوا داشت - آدروز ( که نخت مرا بدادش آهوزی  
و دولتمندی میکشید - و بسعادت ملازمت مرده رو شناس کمال این سرگزیده الهی میساخت )  
چه سجدهای شکر بجای میآورد - و ازین درایت ملازمت چه کامیابیها داشت - تا در رات صوبی  
و معدوی سربلند گشتم - و خلوت سرای قدس دل را از خواهش فصول پاک ساختم - اکنون ( که دوست  
شکرگذاری رسید - و میخواستهم که همیدگیهای خود را در بیان آورم تا هم شکر بجای آورده باشم  
و هم چراغ بینش در راه تاریک روان باده آید ) نکلف ازین ( که در خدمتم - و معامله داد و ستد  
در میان است ) آورده ام - کاشکه آشنای صوبی ندیده - و در ملک ملازمان طاهر منسلک نگشته  
تا هرچه گفتم و نوشتم ظاهر بیزان کور باطن این کس را از کز خورشامد گویان نداده اند  
و از صوبی صوبی من جهانیاں پی به مقصود نرود کامروا کشند - سبحان الله بپاس نامهای  
باقتیاس [ که در باب ارباب تحرک ( که عشر عشر کمال این خدیو زمان دارند - بلکه بسا مردم با خود  
که حز ظاهر آراسته چیزه نداشته باشد ) رقم پذیرفته است ] جهانیاں معامله نامهم بواسطه آنکه  
( در میان داد و ستد بیعت ) مدح نامهای مذکور را از قسم خوشامد ندانسته اظهار حق میبند  
و امروز ( که حال پیشوای اهل طاهر و باطن بقلم میرود ) من پی برده مزاج زمانه را  
بار نامیدگی مردم بر دوش خاطر باید کشید - اما چون نظر من اول نراں افتاد ( که اندک از بسیار  
از شکر لازم نسای آرم ) ازین نار مردم آزار آورده خاطر بیستم - و چرا باشم و حال آنکه بذیت  
در صوب خود کامروا شده مشعله دار شگیر گرم روان گشته ام - و حمع کثیر پد برای حق شده  
شاهراه صدق بیتش گرفته اند - اکنون ازین ماحرا ( که آخر شدی بیست ) بار آمده بسر سخن  
( که دوم ) میروم \*

مجملاً فریب چهل روز حضرت جهانبانی کار و مائی متاربه را ( چنانچه آئین اقبال باشد )  
بتقدیم میرمایند - و لوازم اهتمام نسای آورده بآرایش معرکه بدر دلهای مخلصان را  
اعتضاد میبخشیدند - تا آنکه بتاریخ دوم شهر شعبان سال مذکور ( که دولب تردد ملازمان  
حضرت شاهنشاهی بود ) خواجه معظم و آنکه خان و جمع کثیر رفته کارزار کردند - و ازان طرف

ظہور کرامت علیا و شارت مطمنی ار حصرت شاہنشاہی  
و دیگر موانع اقبال

هرچند (حصرتِ ساهنشاهی صغیر) را نقابِ خود دانسته در پرده آراپی می‌بودند ) اما امری همان آرا حوین متخاوند ( که حال معلومی اس بزرگی زمان ظاهر گردن ) بے‌اختیار اموریده ( که هر یک شاعده صحت عدل در علو آمعداد و سمو مطرت ) بعالمِ ظهور می‌شدند - و از حمله حواری عادات [ که در ان آتام از حصرتِ ساهنشاهی ( که باطنی منصف موانعش مظہرِ امرارِ الہی و ظاہرِ قدسی مظاهرش مصدرِ اتوارِ نامنداهی ست ) ظهور آمد ] آنست که آنحضرت در بالای نامہ ار شہر درآمدہ نظیر انلم کسی خود را بر لکبرِ محالف اذلاخندہ نماسا میفرمودند - لشکرے با آن عظمت را ( که شکستِ آن در اندسے کس نگردن ) فرمودند کہ در چند مدتِ این را مردم ما تاراج خواهند کرد خامدہ بشقیانِ بحاطِ مَرت ( کہ بذرِ بختی امندار داشتند - و نارا ازل نور پروردِ الہی حواری عادات و ادایِ کرامات مساعدہ کرده بودند ) ازین نویدِ مسرتِ مرحامِ خوشوقت سده زبان بشکرِ اندری گداندند - آرسه امعلِ این امور در عانتِ پرسنلی عالمِ صورت بعد می‌نماد - اما حق پرسنلی معنی پس ( کہ سوادِ پیشانی روزگار درش دارند ) این معنی و صد میلِ اس از چیدنِ بزرگِ صورت و معلی در رمی انگارند .

و در پس آتام خواهه علمر ناظر (که از خدمتگاران بدست نمود) از کابل آمده استعمار ملازمت نمود  
و حضرت عبادانی آن دولتمند را در خدمت آن پور پورون ازبکی سردارند - بنموده در ملازمت  
بوده ارفاع و اطوار همدردمان بموقف عریض مترجاند - و اعلی هند را پیش آن مکتب روزگار آراش  
معداد چون طالع اهل هند درجه موت یافته ظهور سعادت داشت طریق این مردم در سراج اندس  
خوش می آمد - و اول بار (که آنحضرت را سکار چنده میل شد - و حنفی سکاری در نظری اندس  
درآمد) التماس بود که دینی یک بدر خان چهل حنفی (که در جنگ مابینواره از افغانان  
بدست آوردند) - و غنیمت باز نام داشت) بدستش آن شمر سکار صدکای اسفال کرد و دور بغلیه بخردان  
(که مرد یک به خط و مرت بو مد) ازین بکیر بدیع محاسب مرفوضات به الدار بهی بردند - و نگاهبان  
آن حنفی داندو نام ششتم بود که تر سعادت بدست و غریبه الخالص بخطاب فنیخ خان لهبر شد - و امرو  
(که این شکوفا و الهامه الخالص شدت ذرا هواخواه این المفضل رزم بدر منگردن) فنیخ خان

(۲) مر [اكثر له] هـ (سنة ۳) در [اكثر له] نه مغرب و پس بهی (۳) صفت [۵] طبی  
(۵) صفت [د] فتح بار (۶) له [۵] (دور) و صفت [ج] مرکب

بدرگاه آوردند - چون احصا روست روز دهم همان روز تمام بود - سیدت لشکر تاج پیدی بجای آورده دست داد و دهش در جهانباں گشودند \*

چون سکندر در سرگذشت آگاه شد با هشتاد هزار سوار دوازده هزار تمام سوار و سواران محلی گشت  
 دیرام خان از دور عقل و شجاعت در سپهر دانات بای روز دوازده اوازیم قندهاری و خواهر و فرزندان  
 بتقدیم رسانید - و عرائض منوالی بدرگاه والا ارسال داشتند بای توجه نمود - چون دران هنگام  
 عنصر مقدس آن یکانه آفاق از عارضه توابع آزرده بود بجای خود آن جمیع آزادی خدمت پهنی  
 حضرت شاهشاهی را ( که همواره فتح و اقبال در رتبه داری است ) باین فرمودند - روز سوار  
 اقبال این خدیو جهان از حوالی لاهور دور بودند که حضرت جهانباںی را سبب کامل پیدی داد  
 و آنحضرت در رات و اقبال هم از جهت سعادت بدانی و هم از روی احوال و معانی حاضر  
 و نصرت سوار داری شدند - و برای صواب اندیش ( که اندام پستی زمین بود ) مشور و فرمودند  
 که مرحمت خان شقدار لاهور و دایوس بیگ نوجدار بهجات و میرزا شاه سلطان امین و میرزا حیدر  
 خربنده دار این صوبه باشد - و شب عقیق رجب سال مذکور بود که حاکم عریضه سپهر و سواران شاه  
 نور پدید شد - و آمرای اختص بدیده سعادت متزمت انقیاد بادید کوس شادمانی زدند  
 پانزده روز آمرای شجاعت آئین در مقابل چنان لشکر گران بشده قندهاری میگرداند که طلوع  
 رایت جهانباں شد - و در باغ که نزدیک شهر بود سربرد اقبال زدند - و آداب نذر در وجهیکه  
 سرادار باشد قرار داده عساکر منصوره را چهار قسم فرمودند - یکی نظام گراسی حضرت جهانباںی  
 اختصاص یافت - و دیگری باسم دانی حضرت شاهشاهی سعادت پذیر شد - و دیگری را  
 بشاه ابوالمعالی و دیگری را ده دیرام خان معین ساختند - و هر کدام از معروف لشکر اقبال پیوند  
 که راجتهد بهیان جان بسته مساعی جمیل بجای می آوردند - و نهاد را جان نثار جانفشانیها می نمودند  
 و همواره از طریق مردان نبرد آزما می بحام تیغ شربت واپسین میکشیدند - و آرجاندین از راه مردی  
 و مردمی معمول شده بود که دلائبان جاسپار را با احترام و تعظیم مردم ایشان برده می سپردند  
 کوه بیدان اسباب بدین کثرت عساکر مخالف و قلت لشکر پادشاهی را دیده باندیشهای نا صواب  
 خدوک دلهای ساده میشدند - و دور دینان مستبب دان نفوس فتح و نصرت از پیشانی احوال  
 اولیای دولت خوانده روز در روز در همت افزوده باعث مزید ثبات پائی خلایق میگشتند - علی الخصوص  
 دات مقدس حضرت جهانباںی ( که جهان تمکین و اطمینان بودند ) هر کدام را بطرز مناسب  
 دل میدادند - و جان می بخشیدند \*

گذشتند - و عمارت اتنل' بچار موج مقصود - قول لشکارت و اخلاص بدرامهان امانت داشت  
و سردار بچ دراعار بحصرهان حراره معترض شد - و بزرگی حرارهار بتدری بیگ جان قرار گرفت  
و سگدرغان با جمعه از بیدر دمعان حال بنار بهر ادلی معنی شد - ( از آنجا ) که بیت شهریار جهان  
بر آکنی عدالت و سایر مرصعات الهی ( مقصود بود ) کز منصفان درگاه والا روز بروز در منج و نصرت  
انرونی گرفت - آفتان کمی لکیر مقصور و گدسش ایشان از آب شسته نا لشکر مرادان از واره  
معارضت رنده آمدند و نزدیک شام مریض بهم پیونده داد مردانگی دادند - و جنگ عظم  
ایم شد - دانتش پیشهای در دین لشکر منج نزدیک بحمره های جنگ را بخود قرار داده  
بای ثبات استحکام کرده بودند - و همه بهمنهای کلکشا درس بدر مرد آزمایی کز بردارها کردند  
تا آنکه سب در آمد بهادران رسد حمله هدر از اطراف رنده بدر شدند \*

و از آفتات حصه ( که مقدمه منج شد ) این بود که دران نواحی ده دایع بود بعانت بزرگ  
از مشعل قاعد ایردی آتش دران ده ( که خاتهایش از حس و حاشاک بود ) انداد و در معنی  
طراراز حراج در رهگذر دولت افروخته شد - و بتحقق پیونده که اس دادند الهی بومند سعید  
اهل خلعت شد - و هرگاه بمعنی اتنل درخشند آنچه ( اصحاب نراج بهود خود دانسته بعمل آوردند )  
حرمانه زبای آن گروه کردند - القصه اربین روشنائی ( که طلعه نصرت بود ) داوران ظهر بدشه  
بر احوال مصالحان نواتعی اطلاع یافتند از اطراف تمدنهای دلدار حاصدن بودند - و مصالحان  
از حال عمارت درویری مند عامل بوده مست در تاریکی می انداختند نا آنکه قریب سه ناس  
از شب گذشته بود که لشکر مخالف با مقامت ندآورده مرادمه قرار اختیار کرد و منج عظم  
روی نمود عدل و اسباب مرادان بدست اولیای دولت انداد نقاس عدائم تا عراض اخلاص روانه  
درگاه والا نموده روز دیگر معوجه بخش شدند - و بفتح و نصرت در سهرند رنده طرح انامت انداختند  
و علی قلی سلطانی را ( که از عقب آمده ملحق شده بود ) با همه پیسر مودادند \*

و از عمارت آنکه حوید در رندین باتار خان بالسرگران واسعه داد تمام بحدرد ماهواره مصامح  
حذل رسد با همه از معدن خطاب مود بودند که معانت بهنار است نا رسدن ما دران اسکر  
هرجه اراده از پی رسد باشد بظهور می آید - پس همان مبر که بهاد بعدد کبریا برده بدر مرز  
منج و نصرت از دماغه الهی آمدن مرمانم در همان هنگام دست دما بلند کرده بامدنی پیشروای  
و کب برلی مسلت مرمز شد - حد روز ازس و آمده نگذشته بود که مقدمه رسد - و نمایر مرادان

همانندانی فرستاد - و شکرانه این نعمت گوارا بجای آورده از آنجا روانه بیش شد - چون بمواحبی  
جالدهر رسید افغانان گریختن را صلاح وقت خود دانستند - بواسطه منازعتی (که در میان لشکر  
نصرت پیوند پدید آمد) اسباب و اموال نفیسی خود را با نقد جان همراه بدر بردند - و اندک  
از آن هرگز نشت آدهت که تردی بیگ خان میخواست که پیشتر رفته با افغانان گریخته خود را برساند  
بیرام خان صلاح در آن ندیده رخصت نمیداد - تردی بیگ خان نسبت این معنی بالتو خان را  
پیش بیرام خان فرستاد - که بهر نوعی که باشد رخصت حاصل کند - بالتو خان آمده پیغام گذاری نمود  
خواجه معظم سلطان در شت پیش آمده دشنامی چند داد - بالتو خان نیز جوابهای هشت گفت  
خواجه شمسیرے انداخت که دست بالتو خان رسید - چون این خبر بمجمع علیّه پیوست مشهور  
نصیحت نگارش مرصده تمامی سخن را حواله بتقریر افضل خان نمودند - او رفته شرائف کلمات  
و نصائح هوش امزای پادشاهی را بامرا رسانیده السجین صلح و صلاح فراهم آورد - و بیرام خان  
در جالدهر طرح اقامت انداخت - و هر کدام را برگذهای نواحبی حداساخته جاسا تعیین نمود - سکندر خان  
چون بمچه دیواره باسزد گشت آنجا رفته قابو خیال کرده بیشتر روان شد - و هر روز را بتصرف خود  
در آورد - و اموال و اسباب فراوان بدست او افتاد - درین اثنا تاتار خان و حدیب خان و نصیب خان  
و مبارک خان و حمعه کثیر از لشکر افغان از دهلی رسیده آمدند - سکندر خان در سهرورد<sup>(۳)</sup> بودن  
صلاح حال ندانسته بجالدهر آمد - بیرام خان این معنی را مناسب دولت خیال نکرده  
بر آشفت - که بایست پای ثبات و مردانگی را محکم ساخته در حراست مهربان اهتمام میدهند  
و ما را خبر میکرد \*

و بعد از گفت و گوی بسیار آمرای عظام اعتصام بقدراک اقبال ابد پیوند پادشاهی نموده  
از جالدهر پیشتروان شدند - چون بحدود ماچه دیواره اتفاق نزول افتاد تردی محمد خان و اکثر  
مردم صلاح در گذشتن آب ستلج نمیدیدند - که چون موسم باران نزدیک رحیده لایق دولت آست  
که گذرها را استحکام داده توقف نمائیم - چون شدت باران سپری شود و هوا رو باعتدال نه<sup>(۴)</sup> از آب  
بگذریم - بیرام خان و حمعه از دوربینان عرصه اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقدمات پسندیده  
ازین جانب گفتند - آخر بهعی ملا پیر محمد و محمد قاسم خان نیساپوری و ولی بیگ  
و حیدر قلی بیگ شاملو بیرام خان از آب عبور نمود - تردی بیگ خان و سایر امرا ناگزیر از آب

(۲) در [ بعضی نسخه ] رسید - و نسخه [ ط ] معروض داشتند (۳) در [ بعضی نسخه ] بودن خود را (۴) نسخه [ ح ] آورده





خصوصاً که در ملایمت و معذرت میزند - و چون موکب عالی مسطوت تمام دریای سند را عبور فرمود  
افغانان ( که در حدود رهتاس جمع شده بودند ) پریشان شده هر کدام خود را نجاتیته کشیدند  
و موکب عالی بقاید اقبال متوجه پیش سد - هر روز جائے دلگشا و سرزمینے نشاط بخش  
پیش می آمد و بلاد و قریات در ظل عدالت درآمده لذت آرامش و معصرت آشایش در می یافت \*  
و چون سخن بایضا رسید پیستر از سوانج اسلامی بعضی از همراهان رکاب نصرت اعتصام  
( که بقرب مندرات و علو مرتب اتصاف داشتند ) نوشته میشود \* بیرام خان - شاه ابوالعالی  
خضر خواجه خان - تردی بیگ خان - سکندر خان - خضر خان هزاره - عبد الله خان اوزبک  
میرزا عبد الله - مصاحب بیگ - علی قلی خان شیبانی<sup>(۱)</sup> - محمد قلی خان برلاس - خواجه معظم  
علی قلی خان اندرابی - حیدر محمد آخته بیگی - بابوس بیگ - اسمعیل بیگ دولدی  
میرزا حسن خان - میرزا نجات - محمد خان چایر - سلطان حسین خان - فذوق سلطان<sup>(۲)</sup>  
محمد امین دیوانه - شاه قلی نارنجی - تولاک خان - کاکر علی خان - باقی بیگ یاتیش بیگی  
لعل خان ددخشی - بیگ محمد آخته بیگی - خواجه پادشاه مریض - کیچک خواجه  
خواجه عبدالباری<sup>(۳)</sup> - خواجه عبد الله - میر معین - میر غدی - شاه خضر الدین - میر محسن داعی<sup>(۴)</sup>  
خواجه حسین مری - میر عبد الحی - میر عبد الله دادویی - خنجر بیگ - عارف بیگ  
خواجه عبد الصمد - میر سید علی - ملا عبد القادر - ملا الیاس اردبیلی - شیخ ابوالقاسم جرحانی  
مولانا عبد الباقی - افضل خان میر بخش - خواجه عبد المسید دیوان - اشرف خان میر منشی  
قاسم مستلص - خواجه عطاء الله دیوان بیوتات \* خواجه ابوالقاسم \* شهاب الدین احمد خان  
معین خان مرخودی - خواجه امین الدین محمود - ملک مختار \*

و ( چون موکب جهان آرای حدود قصبه سعادت پیوند کلانور رسید ) شهاب الدین احمد خان  
و اشرف خان و فرحت خان را لاهور مرستادند - که رؤس منابر و حوای دناپیر را بنام والا مروع بشدند  
و متوطنان آن شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه و فساد مدشور نجات جاردادی کرامت نمایان  
و بیرام خان و تردی بیگ خان و اسکندر خان و خضر خان هزاره و اسمعیل بیگ دولدی  
و جمعی کثیر را در سر صیاب خان بدیع بیه ( که در قصبه هر خانه اقامت داشت ) رخصت فرمودند

( ۲ ) نسبه [ ۵ ] دلکش ( ۳ ) نسبه [ ۱ ] نشاط افرا ( ۴ ) نسبه [ اب و ط ] مسبقی ( ۵ ) نسبه [ ح و ]  
فردی - و در [ بعضی حا ] فیدوق ( ۶ ) نسبه [ ح ] عبد الدقی ( ۷ ) در [ بعضی نسبه ] مبرح حسین - و در  
[ بعضی ] مبرح حسین ( ۸ ) در [ بعضی نسبه ] داعی \*

اگرچه ( هر مردمان عالم معامله دایمی اس کلام حقیقت برحمان را برداشت و بصورتِ حصرت  
 جهان دایمی نشارے شایسته حدال نموده نسبت آزای مکهل سعادت شدند ) اما دورنگان  
 نارگه دانش بجوای اس نظم بدیع را بود خدامت گدزی و مردۀ سلطنت عظمای حصرت شاهنشاهی  
 دربانده بر در انتظار طنول علو این طایر بزمی اقامت فرمودند - و حصرت جهان دایمی اعصام  
 عبودۀ الوفاق عذات الہی و امدهاک بجلال المندی بسارت آسمانی نموده ناندکے از مردم  
 ( که بعه هرا نگند ) بمقامدت بعتارے از حدود عینی ( که در شمار محامدان عقول نگند )  
 بصورت فرمودند - بدرام حان لجهت احتکام بعضے از مهمات پادشاهی و سامان برای خود  
 رخصت نموده دارا اقبال کذل ماند - و حصرت جهان دایمی از حال آباد نانی عیش و عشرت  
 بحالہ موارده از آب گذشتند - و سلج محرم حال ( ۹۶۲ ) بهصد و شصت و در عرصۀ بگرام مصرب حدام  
 اقبال شد سکندر حان از یک ( که خدمات پهلویده کرده بود ) مورد جلال عنایات گست  
 و دران روز بمصرب خانی امتدار نامت - و پنجم صغر این سال درانی سد ( که به نداد  
 مشهور است ) مدعیرانات بصرت شد و سه روز درمن ملول خاطر گما مقام بود - و درین مرحله  
 مسرت آرا درام حال از کابل آمده سعادت بمطابوس در نامت و در همان روز مستران اقل  
 بود دولت آوردند که باثارغان کاشی ( که با لکریه گران بحراست قلعه رفاس مدعی بود )  
 باوحد امدادان قلعه داری و استحکام ملعه ( مسترد شدند ظلطنه اربعاع زانات بصرب  
 بحدرد سد ) نامی بدلت از حامی داده فرار امتدار کرده اس و آنحصرت بطرمه بنکو خدمتدہای  
 دہم و حدت بمطابان آدم گهر منصور بمطاعت بر حفاہ او را برمن بوس عالی اسارت فرمودند  
 ارجمہا کہ طالع بلند بدست عدیر زمینداراده آوردد عرصه داشت کہ با سکندر عہدے سده است  
 و بصرمرا لکری نام همراه خود برده اگر من دولت زمیں بوس در نام ہم بعضی عهد کرده نام  
 و ہم بحر مرا ہم حکومت است - از انامی دولت بموضع عرفی رساندند کہ مناسب آن می نماید  
 کہ لکری در ای اسرا حاکم بود کہ اول فکر از کرده بصورت فرما کند کہ خوب سیرے چندی را  
 در میان گذشت و اس رنس از در اندیسی در نامت آنحصرت ( کہ مدعی مررت و دولت بودند )  
 فرمودند کہ از بدو در حلقه جملی سعادت و اطاعت بوده است - و صدقاً خدمتدہ ساعده  
 ( حدانہ سہما گذشت ) ناموز آرد - در دولت توده از اوق دولت روز امر و بدد نام

مذکور و سایر ارباب خلاف محاربات روی داد - و همه جا غالب آمد - و با وجود آنکه (سوارچی امپ  
 نمیدانست - و همواره او را بر صندوق فیل بار کرده میبردند) بوسیله جرات و جسارتی که داشت  
 زرهایی مفت بدست افتاده را بکاشا صرف میکرد - و کارهای شگرف (که در اندیشه  
 اهل روزگار نگردد) پیش میبرد - چون در حوالی آگره سکندر استقلال یافت از بجانب بهار  
 و بنگاله روان شد - خضر خان ولد محمد خان بجای پدر نشسته نام بزرگی بر خود بست - و خود را  
 بمسلطان جلال الدین ملقب بیمعنی ساخته در انتظام بنگاله همت گماشت - و مبارز خان و هیمو  
 قصد بنگاله داشته شطرنج اوقات بدفع مخالفان خود اشتغال نمودند - و تفصیل این سوانح  
 (که گرای گفتن نکند) در نهانخانه اجمال گذاشته بمقصود اصلی میروند \*

## یورش جهانگشای حضرت جهانبانی جت آشیانی بنسخیر هندوستان و فتح آن بمیامن دولت روزافزون شاهشاهی

بر منتظران بدائع آثار و مستمعان جلائل اخبار پوشیده ماند که [چون حقیقت هرج و مرج  
 هندوستان و شور و شعاع این مرکز امن و امان (که اندک برمز و ایما گذارش یافت) مکرر  
 بسمع گرامی حضرت جهانبانی جت آشیانی رسید] یورش هندوستان (که در مکمل ضمیر  
 پیش این تصمیم یافته بود) پیش نهاد همت عالی ساخته جمیع مخدرات تنق عصمت و  
 در دارالملک کابل بحمایه ایزدی پیروده شاه ولی بکول بیگی را انکه میرزا محمد حکیم ساخته  
 در خدمت گذاشتند - و خدمات حضرات و مهمات صوبه کابل برای رزین مدعم خان تعویض نموده  
 در واسطه (الحجه ۹۶۱) بهصد و شصت و یک در ساعت مختار و زمان منتظر (که حرکات افلاک  
 بآن افتکار نمایند - و نظرات کواکب بدان مباهات کنند) عنان عزیمت والا بصوب صواب ممالک  
 هندوستان معطوف فرمودند - و آن نور پرورد ایزدی یعنی حضرت شاهنشاهی را (که عمر عنصرو  
 آنحضرت در آن هنگام سعادت پیرای درازده سال و هشت ماه بود - و عقل کامل آن نزرگ کوید  
 از احاطه احصا امرو) مقدمه جیش فتوحات صوری و معنوی ساخته نادپای اقبال را  
 بحولان فرآوردند - و در روز توجه عالی بدیوان لسان الغیب تبرک و تفاؤل جستند - چون  
 (امر عظیم از پرده غیب و جلباب حجاب ظهور می نماید) مادیات سئادت (از انعص و آمان)  
 بهزار زبان بلند آوازه میگردد - از الحمله این شاه بیت مدسی عبارت بر هر صیغه اولی (که سرنوشت  
 پادشاهی دولت تواند شد) عدوانی مدشور و فتح نمود \*

\* شعر \*

\* دولت از مرغ همایون طلب و سایه او \* زانکه با زاع و زغن شهر همت بدود \*

مخیل شد - الحق این پدر و پسر در النظام اسباب روزگار مخلوقه مواقیق داشتند - حجب که در حرام نمایی و کفر معنی زندگانی خود را به پروا کردند اگر (این دو کس از ملازمان عدیه علیه انصاف حضرت شاهساهی بوده خدمت نازک معتنی به پدر مقروض میشد - و اهتمام مرحومها به پسر او نامرد می بود) هراننده مشمول مراسم خمرزایی گشته بودند خدمت شایسته زندگانی که در بزرگی داشت (آنها حیات شماره) نامند - آسپان کز کلان را انجمن کار و ما ناصیه رعایت عامه (که بعضی حرام نمایی بدست آمد) دانایان کارشناس زمین چنان را رعایت نمود از مردن در بینه چنان بهان بعرس نثار می بماند •

و بالجمله چون سلیم خان بعدم خانه شناخت منار رحا آسپان ظهور کرد که کس نکند و احمد خان مور برقه سلیم خان (که رعایت بلخاب با اهتمام او بود) مدعی بر ماتر زایی شد و حوسس را عکدر نام نهاد و محمد خان (که رعایت ترب نشرخان داشت - و حاکم بنگاله بود) بر برنامب عامه در اترلقب - و آبراهیم خان سور او هم به رعایت رعایت انالت هندوستان را در بلاغ شد - و شجاعت خان (که بحال خان در الهه عوام اشتهار داشت) در مالوه سر خود سری بلند کرد - و ارباش امانه با هم افتاده در شوش و آشوب گسارند سکندر بالشکر بلخاب و سایر ارباشان فراهم آمده صد دارالحکومه آگه کرد - و منار رحان و ابراهیم خان بر همین اراده برآمدند آخر دروای بازی همدو مبارز رحان شرق روزه سدقت و درنگ آگه میان حکمدر و ابراهیم جنگ در بیومت - ابراهیم شکست داده نگوشت در رمت و پدر او عازی خان مور (که بر وایب بیانه تملط داشت) بقعه رنده منحص شد - و کبر سکندر بصورت بلند شد - و از حد نا در بای گنگ بتصرف او درآمد - و لسکر نزاران فراهم آورده منحوامت که شرق روزه رنده و مدعان حکومت را از میان برداشته دمیوی انفراد نماد - نویس هنگام طبطه توجه و اناب بهانگسای حضرت جهانمایی حقت آشنایی بصحبر هندوستان بلند آرازه شد - و تارخان و حجب خان و جمع کثر را به رعایت بلخاب معنی نمود و محمد خان حاکم بنگاله قصد جمع منار رحان و سایر مختالفان خود پیش گرفت - با منار رحان و همدو در حدود جگرگنه بعد از خندس سرگدست مبارزه عظیم روی داد و رضا را محمد خان نرگدست - و خرائی - مرخان و حلقم خان بدست همدو افتاد او دو مذمت رعایت محمندی و مخالفت نفعتی مروفت - و بارش از روی ظاهر بالا گرفت و در میان آنرا نا ابراهیم

(۲) مر [چاه نده] آمد (۳) نده [د] که نده (۴) نده [ح] جگرگنه (۵) نده [ح]

درین جنگ کشته شد - و نده [ط] است که پس از گذشت •

خود را از مالِ مظلوم بصورتِ می آرامت - حاشا حاشا برای آقایی خود اسبابِ وبال سرانجام میداد  
و بدستِ خود تیشه بر پای خود میزد - اینکا بزرگانِ دینی را بسیار خطا می افتد - <sup>(۲)</sup> چه این گروه  
مراوان مشعل ( چون حویای احوالِ مردم اند ) در ذاتانِ سخن چین را ( چه برای دانستنِ احوالِ  
معیّنه مردم - و چه برای سزای مدکارانِ دیگر ) در پیشِ خود جای میدهند - اگر چه عهد  
در باطنِ خود می کنند ( که بوسیله سخنانِ اینها قصدِ عرض و باسوسِ مردم بیک اندیشِ دولتمخواه  
نشود ) اما این طایفه ظاهر آرای خراب باطن اوقات را دریافته برای وایدِ خود بچرب زبانی  
قصدِ دولتخواهان می نمایند - و این طدقه علیّه احیاناً بواسطه افزونیِ مشاعلِ اراں عهد عادل شده  
بگمب و گوی این بد نهادان بدولتخواهان ده گمان شده در انهدامِ اماسِ دولتِ خود میکوشند \*

و بالجمله این بد نهاد نادرست از کمالِ غلط دمائی در خاطرِ سلیم خان جای گرفت  
و در اکثرِ مهمّاتِ ملکی و مالی دخل پیدا کرد - و [ چون پیمانۀ عمرِ سلیم خان پُرسد - و بوقتِ ریاستِ  
تبعه کارانِ هندوستان، بمبارز خانِ مذکور ( که پسرِ عمِ سلیم خان بود ) قرار گرفت ] این مرد را بیکسر  
از کارِ جهان یافته جمیع کارخانه حکومت در پیشِ خود گرفته نامارتِ عظمی رسید - و از مبارز خان  
( که در ادوّه و السند بعدلی استهبار دارد ) جز نامی نماند - نصب و عزل و داد و ستد از پیشِ  
خود گرفت - و از دوربندها که داشت خزائنِ شیر خان و سلیم خان و فیلخانه آنها را بدست آورد  
و در پراگنده ساختنِ اندوختههای آنها بے محابا دست دراز کرد - زر و ددهای پست و طرّت  
معامله بافتم اورا پرستس نموده در رواجِ کار او شععی میکردند - و در چند خطابِ نسبتِ رائی  
سر نخوت برادر اخت - و لخته اسمِ راحگی بر خود بسته بهمدامی راجه بکرماحیت کلاه کج نهاد  
و از تهی مغزی و کوتاه حوصلگی نام بزرگانِ در خود بست - و از در اندیشی نام سلطنب بر عدلی  
انقا نموده با مخالفان او محارباتِ عظیم کرد - و از حرّات و حسارتی که داشت فیروز جنگ آمد  
و کارنامههای شگرف در مراسمِ پیکار او ظهور پیوست - و تشجاعت و کار مر کردن زبان زدِ مردم شد  
تا آنکه رفته رفته کار او بحائیه کشید که روی جرأت و جلالت بحاکمِ موکبِ عالی حضرتِ شاهنشاهی  
آورد - و ( چون ذاتِ مقدّس معیارِ جمیع نیک ذاتان و بد نهادان است ) عیارِ این قلب گرفته آمد  
و بانوارِ عدلِ جهان افروز ظلمتِ وجود او مرونشست - چنانچه بحایِ خود گذارش خواهد یامد  
و ( چون از هزار یکی از احوالِ خسرانِ مآلِ هیمو گفته آمد ) اکنون بشرحِ <sup>(۳)</sup> تدمّه احوالِ هندوستان  
می پردازد که چون مهمّاتِ خلق بمبارز خانِ مذکور قرار یافت کارِ هندوستان از آنچه بود بیشتر



معنوی این خدیو عالم می نمایند) از دید امثال این امور چه سبب - آنگاه (مردن دوا میجدهایی  
معنی باشد) ارو ظهور عجائب موربی چه قدر کار باشد - بگرام خان در باب قدق اندازی حضرت  
شاهنشاهی قصیده مطبوع ترتیب داده در جشن عالی دعوی اقدس رسانید - و این مطلع  
ازان فصیده است \*

\* عقد قدق ربود خدنگ تو از کچک \* کرد از حال صورت پرزین شاه حک \*

و در همین ایام ادبساط (که اندیشه تسخیر هندوستان در خواطر ارایای دولت جلوه میداد) عراقی  
ارباب اخلاص از هندوستان آمد - و خبر گذشتن سلیم خان و سایر هرج و مرج آں ممالک مدعا  
مرد جلال رسید \*

### مجموعه از سوانح و حوادث هندوستان که در ایام هرج و مرج روی نمود

چون رشته کلام بدینجا کشید با گردید عمق واقعه نویسن آست که رسوم احوال هندوستان  
گذارس یابد - تا سخن رسان (۲) الجمن معنی را حالت منتظره در پیش بیاید - مجموعه از احوال  
هندوستان آید ( چون بتاریخ یازدهم ربیع الاول ( ۹۵۲ ) نهصد و پنجاه و در شیرخان پنج حال  
و دوماه و هیزده روز بتغیب و تحاط حکومت با استقلال کرده بعدم خانه شنادت ) پسر خود از  
سلیم خان بعد از هشت روز باتفاق امرا بجای پدر نشست - هشت سال و دوماه و هشت روز تکپوی  
ریاست می نمود - لحتم اوقات در جنگ عادل خان برادر کهن و خواص خان پرداخت - از ار غلامان  
شیرخان بود - و بابل طرازی و گرنزت و تصرف کردن اموال مردم و اندوخته های عالم را دادایی  
و اسامی دادن در خواطر گروه عوام بولایت خود را مشهور ساخته بود - و [چون مخالفت با آقای خود  
( هر چند او باطل باشد ) میمنت ندارد ] ارباب خلاف را کار بسائی بر مید - و زمانه با طبقه  
نیازیان ( که ایالت پنجاب داشتند - و هر کرده آن مردم هیبت خان بود ) زد و گیر داشت  
و این مردم محبوب شده در شعب جنال کشمیر در گوهلاک فرو رفتند - و شطریه از اوقات بفراع  
طبقه گکهران مشغول بود - و ( چون این طایفه از ملازمان این طبقه متعلد نبودند - و نیز دم  
از دولتخواهی این دودمان مقدس میزدند ) کار ساخت - و دست بر ایشان زیامت - و بنای  
قلعه رهناس ( که اسامی آن شیرخان نهاده بود ) با تمام رساند - و در میان جنال سوالک حال بد  
بحود زده ماسنه و پناه بخود انگاشته قلعه مانکوت بنیاد نهاد - و زمانه دراز از او باش افانده  
و بد معاشی خود متوهم شده در قلعه گوالیار بسر میبرد - اگرچه با رعیت سلوک بهنجار میکرد



و عادات بخش رمنی بر آسانی گشت - در آن آقام مدغم حان را نابالغی حضرت شاهنشاهی  
 بانه امپراتور بلند صاحبد - اگرچه بطر نرم و عادت این نام برین پذیر نهادند اما در معنی آن پیر را  
 طفلوار ندانند امری دولت پیش آن مظهر عقل کل مرسادند - مدغم حان آداب شکر اس عطیه  
 عظمی بجای آورده حشم دلکش آراسته کرد و پیشکشی لایق بنظر در آورده امداد بظاهر و اعتبار  
 خود را مراسم داد و در آن حال الج بیگ بر سر هلهل سلطان از جانب فرمانروای ایران رسید  
 و بصف و هدایا بنظر امر با گذرانده باعث مرید انعطاف شد - و آنحضرت در وقت بلوار  
 داد و دهش برداشته در مراسم پوشش هندوستان بودند - در آنای اس اندیشه حالگما  
 دمی از درویشان ( که بر اقامت اسبهار داشت ) هفت موزه بطریق نفع مرسادند بود - حضرت  
 جهاننمایی فرمودند که ما از این موزه یعنی هندوستان تعادل گردیم - چه زبان رد عوام شده  
 که برگشتن سر و خراسان سده و هندوستان بای است - و فرمودند که اس تعادل میل آن  
 معاوضه است که حضرت صاحبقرانی فرموده بودند - و آن چند است که در آن حال ( که از ماوراءالنهر  
 یعنی خراسان مبعوث شده بودند ) چون موکب منصور ناندیون رنده سنگی آتا نام درویش در آن صده  
 بصاعی صحر و حریف عادت اسبهار داشت - حضرت صاحبقرانی ندیدند او بجهت فرموده اند  
 درویش هفت گوسفند را بر سر ماحصر آورده پیش آنحضرت گذاشته است آنحضرت در قرآن  
 صراط عترت فرموده اند که ما ارس هفت یعنی خراسان تعادل گردیم - چه خراسان را سده روی زمین  
 گفتند اند و در آن عند رمضان بود که ندرام حان بشرف مقرب استعجاب یافت - و آنحضرت  
 بحضرت مرید انعطاف و مرید عنایه که بار داشتند مراسم عید را اعماده فرموده حشم دلکش بر از عید  
 تبریک فرمودند - و درین روز نهجست اتروژ ( که عیار چابک حواریان ندیدند ) تیراندازی موشکت  
 مفرغند ( آن سحرار میدان آندل نونهال بهارستان حاد و حال معنی حضرت شاهنشاهی را  
 میل آن شد که رمانی از نشاط آباد خود را بعمق انداختن مشغول دارند - و تغذی و پیراندازی  
 خود را بر ظاهر بدلی هودا حاحنه صورت برمنای عالم حمامی را بسا همراه عقدت خوانند  
 دمه اول معنی را ( که کزدانی بحریه کار در زمین آن حاضر بودند ) نشانه تدریج ساخته عقد  
 آدمی زمین را بحدیک موشکت درختند - از دروغ اس امر مربوط حاضریان بارگاه عترت برآمد - امثال  
 این امور در دیده ظاهر این بدیع نماید اما آنرا را ( که با تحب پندار بدیده معنی نشاطی اسرار

مشرف شد - و مهتر قرا ( که از معتمدان محمد خان حاکم هرات بود ) دینز با پیشکشهای گرامی  
ادراک ملازمت نمود - و عریضه عقیدت بنظر اقدس در آورده مشمول جلائل التذات شد - و از برای  
مصلحت ملکی و نشاط خاطر در نواحی شور اندام طرح شکار و مرغ ( میکنند ) و آن شکار دلخواه  
اولیای دولت آمد - و تعاؤل بصید مرادات گرفتند \*

و از مضایای ناملایم ( که در قندهار سانس<sup>۱</sup> شد ) کشته شدن شیرعلی بیگ بود بدسب  
شاه ابوالمعالی - و مجمل ازین سانحه آنکه دران نزدیکی شیرعلی بیگ پدر قرا<sup>(۲)</sup> بیگ میرشکار  
ببر حصت از والی ایران شاه طهماسب آمده ملازمت کرده بود - و شاه ابوالمعالی ( بدست داد  
تقر و مدهوش جام عترت و شعاعت خود شده و پای از دایره اعتدال بیرون نهاده ) بدستگیرها  
کرده - و از انجا ( که تعصب حنک اهل خروج دماغ عقیدت ادرا پریشان ساخته بود ) مکرراً در مجلس  
حضرت چهاربائی بر علانیه میگفت که من این راضیک را خواهم کشت - و آنحضرت از توجه که  
داشتند این را مطایبه پنداشته بآن التذات میفرمودند - تا آنکه شده آن بدسب داد تعصب و صد  
آل یگناه کرد - و خون آن نامراد بخاک ریخت - آنحضرت را بسیار ناخوش آمد - لیکن علاقه خاص  
مجازی ( که سائر عیوب است ) آنحضرت را از محازات آن تناه کردار متقاعد ساخت \*

و چون حسن احلاص بپیرام حال توضوح پیوست و در جهادین روشن شد ( که بر جاده اطاعت  
و بیکو خدمتی ثابت قدم است ) قندهار را ( که مکنون ضمیر انتظام بخش آن بود که بمنعم خان  
مرحمت شود ) ازان اندیشه عذاب گردانیده به پیرام خان مستقیم داشتند - و زمین دار را از خواجه معظم  
تعزیر فرموده بهادر خان برادر علی قلی خان عنایت فرمودند - و چون خاطر چهارفکشا از انتظام  
مهمات ملکی و رافع یامت ده بیت تسخیر هندوستان مدار الملک کابل نهضت عالی فرمودند  
و بپیرام خان رخصت یام که سرانجام این یورش نموده بروز ترین وقت خود را بموکب والا رساند  
ولی بیگ و حاجی محمد سیستانی را ( که همواره مردم از ایشان سخنان نقل کرده اسباب شورش  
مراهم می آوردند ) قرین رکب دولت ساختند - و نزدیک بعمره عزیزین حضرت شاهدشاهی  
نور پرورد سپهر آگاهی بدولت و اقبال اعتقبال فرمودند - و نمودار قران السعدین انتظام یامت  
و محمد قلی خان برلاس و انگه خان و حمیه دیگر بشرف کوروش استسعاد یافتند - و در اواخر  
سال ( ۹۶۱ ) نهصد و شصت و یک مضای دولت فزای کابل بقدرم والی آن فرمانروای زمان

و نیز هر روز اوردی مرقه العی جلالت مرقه الظہر جلالت حضرت شادشاهی تا عریض نمشادعت  
 شریف معادلات ارثائی داشتند و کلامی آنحضرت (که منظم مہمات عریض بودند) لوازم مہماداری  
 سرگزیم حدیب مدد - و حزن و اندات حلال از عریض بدشدر نہیست فرمود آن تازہ نہال حدیفہ آتال  
 سرجمعت فرمودہ کابل را بعدیم معدمت بخش عشرت آنکہ دولت ماحند - بگرام خان (کہ خلعت  
 سعدنش طرار ارادت داشت) موکب گرامی بادشاهی را از بعدهای عظمی داندہ آداب سکر  
 بجای آورد و با دلہ مملو از اخلاص پا از مر ماحند ندہ<sup>(۲)</sup> مرستی قلدہار بموضع سور اندام بشرف  
 رمی بوس حر بلندی نامت - و بقس آنحضرت شد کہ در حق او آنچه گفته اند از صدق نبوت  
 داندہ و در ساعت معدمت قلدہار از مرموکب عالی رونق گرفت - حسلہای رنگس و برمہای  
 دلگسا در لب دانت و از مساعدر ملازمان رکاب دولت شاه انوالعالی و ملعم خان و خضر خواجہ خان  
 و مسیت علی خان منرخلدہ و اممعدل دولتی و حندر محمد آخند ننگی و حمید دیگر بودند  
 و از اہل معادلات خواجہ معدمت مرزی و مولانا عبدالقاسی صدر و بعض دیگر معادلات حضور داشتند  
 بگرام خان در آداب خدمتگاری و لوازم بناز ناشی دقتہ نرو نگذاشت - و نام زمعان در قلدہار  
 ہمیش و عسرت گذشت و در س مدت آنچه بہت سرکار خاصہ بادشاهی در کار بود ہمہ را  
 بگرام خان سرانجام نمودہ مدت بر حال خود مدد داشت و جمیع مقامان درگاہ را در منازل نوکران  
 خود مرزد آورده لوازم مہمات اسان نصاحان منازل مفوض ساحدہ بود - ہمیشہ حصر بہاندانی  
 دران خلعتہا در تفرقات حق و ثقلی و رتبات موسی و معنوی بودہ البدان منگوبند و عموارہ  
 ہزم آزای خاگر بدش و عسرت تمامی موافق دلکش بودہ زاریہای درویشان و کلمہای صفاکشال را  
 ہادام و قدس می ہدواند - و مراخوہر حالات و معامات افاضات و احتیاجات رو میداد - از اجملہ  
 مکرر بصحب مولانا ابن الدس محمود گماکر (کہ از مدارزان مرشک نفس آمارہ بود) مدبرہند  
 و کلمب مدستہ از طرائس مذکور میداد و اسرار و اشارات بر حصول مہمات و مرادات ماحلہ  
 و آحاد فرا میگرفتند - و خواجہ عاری (کہ بر حال ایران رومہ بود - و دستر از مذکور موکب عالی  
 نا عاف و ہادام ہادہار آمدہ بود) بر سرب مازمت سر بلند گشت و از بدو حدیبی بمناصب  
 اشرف دیوان امتعال داشت - و در وہان مردیکی معظم سلطان از وضعی داور آمدہ محمدصت عالی

(۱) نسخہ [د] بحر معنی اندوز (۲) نسخہ [ز] مدرس الدس و نسخہ [ط] صبح ابن الدس

(۳) نسخہ [و] و شرح سرک (۴) نسخہ [ج] صیوہ سراب (۵) نسخہ [ح] لغوم

سکندر خان اوزبک را بحراست آن گذاشته خود بدولت و اقبال متوجه کابل شدند - و بعد ازان  
 اعیانان هجوم عظیم بران فاعه آوردند - سکندر خان داد مردانگی و قلعه داری داد - و اغانان  
 لے لهره پریشان گشتند - و ( چون اراٹل سال ۹۶۱ ) بعد و شصت و یک کابل بعد قدم پادشاهی  
 رونق تازه یافت - و مستدرات تنقی عصمت بشرف ملازمت امتیاز یافته مدارکبادیها فرمودند ( <sup>۱</sup> )  
 آنحضرت بر زبان ادس را بدند که مدارکبادی آمدن و دیدن یکدیگر بحای خود است - اما قصیده  
 میرزا کامران مدارکباد ندارد - که بدست خود قصه چشم خود کرده ایم - و ناولدای دولت مناشیر  
 عطوفت شرف صدور یافت - و بعد الرشید خان حاکم کاشغر ( که پیوسته مدت قوت و قرابت بوده  
 در مراسم یکجتهی اهتمام داشت ) سوانح احوال نوشته مصحوب کارداران روان ساختند - و در همین  
 ایام ( که آنحضرت بمهمات مالی و ملکی اشتغال فرموده و لطف و قهر کار مظلوم و ظالم ساخته  
 در گردآوری رفای ایزدی اهتمام داشتند ) شب چهارشنبه پانزدهم جمادی الاولی این سال  
 بعد از گذشتن دودانگ بطالع قوس از هنر معنی ماه حوجک بیگم فرزند گرامی متولد شد  
 آنحضرت نام او را محمد حکیم نهادند - و ( چون بعضی تاریخ این مولود را ادوالمعاصر <sup>۹۶۱</sup>  
 و بعضی ادوالعصایل یافته بودند ) هر دو کدیت آن فرزند مقرر شد - و ابواب شادمانی و مسرت گشاده  
 مراسم شکر ایزدی بحای آوردند - و در همان نزدیکی از مقدمه دودمان عصمت حادث <sup>(۵)</sup> بیگم  
 عبیده حوجوق میرزای خوارزمی فرزند وجود آمد - نام او سلطان ابراهیم نهادند - او بروی  
 آهنگ عالم دس نمود \*  
 \* شعر \*

• بود برفی ز آسمان کرم \* زادن و مردنش بهم نزدیک \*

توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آسیانی

بقدهار - و مراجعت بدولت و اقبال

در عذقوان زمستان این سال نهم <sup>(۳)</sup> آنکه ( جمعی از متذکران از حامی پیرام حان سخنان  
 غیر واقع بموقع عرص حضرت جهانبانی رسانیده بودند ) رفتن قدهار را بر رفتن هندوستان  
 بدیم فرموده متوجه قدهار شدند - و حکومت کابل را بعلی قلی خان اندرانی تعویض فرمودند

( ۲ ) نسخة [ ه ] و پریشان ( ۳ ) در نسخة [ ط ] صورت مکتوب ( که بعد الرشید حان تحریر یافته بود ) نسخه  
 آورده - اما ( نجهت عدم امکان تصحیح نسبت کثرت اعلاط نسخة مذکوره ) دانداع اکثر نسخ قلم اندر کرده شد  
 ( ۴ ) نسخة [ ط ] نمیدانم دودانگ از شب گذشته بود که بطالع قوس ( ۵ ) در [ اکثر نسخة ] حاشی صبیحه  
 ( ۶ ) در [ بعضی نسخة ] تقدس \*

بدین می‌نمود و مدد را از مشغولِ شایست پادشاهانه ساحه و دایره می‌بردند و چون قرار داده بود  
 ( که مدد را در محصور اظهار وقت نکند ) خوب را حفظ می‌کرد - و همین ( که حضرت متوجه  
 در دستش ( شده ) می‌روا بهای های نگرفت - روز دیگر حکم شد که هر که از ملازمان مدد را  
 همراه می‌بردند باید منع برفت - در این بهای همراهمی بماند - بلکه کسی اندام نپذیرد آن‌گاه که  
 در می‌نمودند ترک آشنائی کردند حمله کوکله ( که از کمال جهانت و دلاوری حضرت صاحب‌ساحه‌ساهی  
 خطاب حاکم عالم نماند رحمت هفتی را صرب کار دلی نعمت خود و صاحب عالمان نمود  
 چنانچه شرح آن در حالی خود گفته آمد ) اندامه بود - و در آنوقت معبر حق حضرت و مدد  
 عواطف همروایی بود حضرت جهانگشایی می‌نمودند که حمله کوکله همراه مدد مدد ی یا پیش ما  
 مانعی از بار خود صدق خدمت درگاه و بر طاعت پادشاه طریق و ناداری بر لذات موری  
 معتمد - مانده عرض رساند - که لایق بحال خود بدان می‌نماید که در این روزهای بدوایی  
 و بدو سبای دنیائی در خدمت می‌روا با هم - آنحضرت ( که محبت آدم سنایی و مهران  
 خدمت می‌نمود ) حرف و ناداری او را نعمت پندارند و بار خود آنکه خدمت محصور از  
 دلاوری بود رغبت دادند و آنچه ( از نقد و حاس برای احراجات معبر مدد را قرار دادند بود )  
 حواله از درمیده پیش می‌روا رساندند - و تا ملک بآن بعد که داشت از ملک ملول برگشته  
 معتمد آمدند و بر خاطر بکنه دل بمانت ناپسندیده آمد - و تا بدولت موری که داشت  
 سر دین نظرها شد و مدد را از راه در بای مدد به دست - و از آنجا مقصد - بمانت - و به هیچ  
 در بمانت و در بار دین ماه می آنچه در میان ( ۹۶۳ ) فصد و صص و چهار لنگ گویان  
 احاطه دین حق نموده محمل تمام بخت •

چون صاحب محبت مدد را امران درم نودیده آمد اگزن بحر معصود شده تجرب می‌نمودند  
 که [ چون موقع بگرام ( که ده هزار سورت دارد ) صوب حاتم بصورت - ] فاعله آنجا را اعلان  
 کرد و در آن جا حاکم بود - معترض - که فاعله را بعد از فرموده و حاتم از در لنگ و اهل را گذاشته  
 معتمد بمانت رساند که - بر اینهمه اس طایفه مقدمه فاعله خاندان امت و امرا  
 ( که صدق قابل بود ) می‌نمودند که بهیچ وجه در میان واقع شود - حضرت جهانگشایی  
 و صاحب محبت فاعله فاعله را که در آنک می‌نمود آن فاعله بمانت اهل را بعد از فرمود  
 و آن در دست فاعله را فاعله را که در آنک می‌نمود و اینهمه صورت تمام بدو بر

یوسف صدیق برآمد - و از رخصت یافتنهای سخن ( که در ملازمت بودند ) هر کدام در تعدیل آن سخن میگردید - و تامل داشتند - حواجه حسین مروي دعوض رسانید که آنچه در باب کشمیر میگفته اند ( که حکم چاه و زندان دارد ) راست بوده است - چه قصه یوسف ازین هر دو معنی محبره است روشن \*

چون بے اتفاقی همراهان بوضوح پیوست بے اختیار فسخ عزیمت نموده بصوب کابل توجه مبدول داشتند - و چون کنار دریای سند مکیم اقبال شد میرزا کامران التماس سفر حجاز نمود چون ( درین وقت خشنودی خاطر میرزا مطلوب ضمیر جهان آرای بود ) مرخص ساختند شمس که رخصت میفرمودند از آنجا ( که بررگان را بزرگی زبده و حوشماست ) نا جمعه از مخصوصان بمنزل میرزا تشریف ازانی داشتند - میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراسم احترام آلا این بیت خواند \*

\* کلاه گوشه درویش در ملک سایه \* که سایه همچو تو شاه مکن بر مراد \*

و بعد ازان این بیت بر زبان میرزا رفت \*

\* بر جام ار تو هر چه رسد جای مدب است \* گر تاوک جفاست و گر خنجر هتم \*

اگرچه بیت ثانی جانب شکر دارد اما سخن شناس دریاند که از شکایت لبریز است - آنحضرت ( که جهان مردمی و مهربانی بودند ) ایها منظور نداشته رفته فرمودند - و بر زبان الهام بیلان گذشت که عالم الاسرار والحقیات آگاه است - که ازین کار ( که بے اختیار من واقع شده ) دعایت شرمندگی ام کاشک این حالت از شما نسبت بمن بیشتر ازین شده - میرزا از خواب غفلت بیدار گشته اندازه گناه خود و مقدار مراسم خسروانی دریافت - و در مقام نیازمندی و شرمندگی درآمده از حاجی یوسف پرسید که درین جا چه کسان اند - او حاضران مجلس عالی را نام برد که تردی بیگ خان و مدغم خان و نابوس بیگ و حواجه حسین مروي و میر عبدالکلی و میر عبد الله و خنجر بیگ و عارف بیگ - میرزا گفت یاران همه گواه باشید - که من اگر بیگانهی خود دانستم در چنین وقت شریف ( که آنحضرت تشریف دارند ) تحمل کردم اما یقین منست که مرا استحقاق هلاک بود - جان بخشی کرده رخصت سفر حجاز می نمایند بر تعصل و مدت آنحضرت هراس شکر بجای می آرم - که هدور بقدر بدی و بدعهدی من مکانات فرموده اند - و بعد ازان به عارش فرزندان خود پرداخت - و آنحضرت بگشاده روئی و خوشخوئی

روایت خدمتش ماحضند - و متورا کمال بوجه ( که نار داست ) دسهای او را گرفته

در چشم بانمای خود بهاد - و اس نیت خواند •

• عرمد که چشم برحت مرده کیده است • نساقت بچشم که نم روی تو دند است •

و حضرت جهاندانی بعد از اس حالتی ترخه اقدس را به تنیده زمرد بیراهه جانویه ( که سگ راه

بود ) مصروف داشتند و آن دهقانان گردنکش ( گردن ارالت از مدله اطاعت عاطل داسه

و بهاد زان بصرت دشه کارزار کرده ) مورتان عدم آواره گشتند و از عمارت اقبال خولده مام مهدی

و حله دیگر دانه سهادت مریددی نامند •

و حسن خاطر از اس حدود جمع شد بوزش کسمر ( که سالها مکنون صفیر اسرا برون بود )

تم گشت و آمارا مصلحت رمت معدند - و نسا و زندان بشده داده در مدتب کسمر

ان میگفتند ( که ساند خاطر اقدس از اس بوزش بار آمد ) که در موب ( که از اجتماع

و اران اگر افعال برهم خوردگی در ممالک هندوستان بدند آمده ) سلم حان نامند ان

اگر بیست روزیم - و از اس طرف ابعداک جنگ ( حنا به ناند و ساند ) عمل ناماده

که ساند بار کسمر بزرگ رسد او را گذاشته رمت و کسمر در آمدن حه مناسب ناند

می انعامد - لایق دولت ابروت اگر افعالی بدو رای هر درها استحکام نهاند کار نکا

در - نه اند ) متوجه دارالمد اندیس اس بوزش نگذرد - و ( چون اخل بقان ار مدان ما

نزارند و بزرگی افعال ) و برامل بهنگ جنگ نمو : دلام همت برباک مهر

آنحضرت بعد از اجتماع اس بندان به سانی دملر از روزگار افعالی بدو رای هر درها استحکام نهاند کار نکا

حضرت ساهساهی را بهت حرامت و سانی و مصلحت ای گذارند تا بهین دادند

و خود مالی عرمد نسا کسمر - طرد سانی با جمع از افعالی دولت و اع مودان

آمرای - و اگر مزاج ( که هر مرموعه جو نظر ) اندر مرموعه و حاد اعل امرای ساهساهی

جو را گذاشته مودع ال مدند و هر مرموعه جو در از اسامی امرای دیگر که بعد

از حرکت ساه ( که از اسامی و اند ) و هر مرموعه جو در از اسامی امرای دیگر که بعد

موسس گشت و حه از مودع ال مدند و هر مرموعه جو در از اسامی امرای دیگر که بعد

و اگر مرموعه جو در از اسامی امرای دیگر که بعد و هر مرموعه جو در از اسامی امرای دیگر که بعد

و هر مرموعه جو در از اسامی امرای دیگر که بعد و هر مرموعه جو در از اسامی امرای دیگر که بعد

و هر مرموعه جو در از اسامی امرای دیگر که بعد و هر مرموعه جو در از اسامی امرای دیگر که بعد

از چنگال و نال این عقوبات خلاصی بخشیده خلایق را در ظلِ معدلت آسایش بخشیده  
حضرت جهانبانی نظر بر حکمت و مصلحتِ مسببِ الاسباب انداخته درین امر اقدام نمیفرمودند  
که آن مددِ جهان آرای باوجودِ قدرتِ کامله چنین سُرت را اَبَقاً نماید - البته مدعی در عرضیه  
و مصلحتِ ست - و با این همه ناریک بینی فصائحِ حضرت گیتی ستادی فردوسِ مکانی مبطور  
نظرِ حقیقت بین بوده قرار بر ارتکابِ این معنی میدادند - آَمرا باز از اسکا ( که انواعِ خوریزی  
و فتنه انگیزی اراں سفاک بیناک دیده بودند ) مکرر در ملتَمَسِ خودِ اِهتمام و اجتهاد نمودند  
و درین باب استغنا کرده بمسائلِ مُفغیانِ مسجل و محضرها بحسبِ اکابر دین و دولت و اعلاظمِ ملک  
و ملت مرتب ساخته بنظرِ اقدس در آوردند - حضرت جهانبانی آنرا پیشِ میرزا کلهران فرستادند  
میرزا چون نامه اعمال و محضِرِ مکاناتِ افعالِ خود را مطالعه نمود گفته فرستاد که این مردم  
( که امروز در قتلِ من مهر کرده اند ) هم ایشان مرا باین روز شاهده اند - حضرت را عرقِ مهربانی  
سُرکت آمده گذاشت که با هجومِ عام و حصولِ چندین نواعث و دراعی حکم در حودِ درمی او فرمایند  
مدتی مدید سرنگریبان تأمل و تفکر داشتند - عاقده الامر بحسبِ مصلحتِ جمهورِ انام در حق او  
حکم خاص واقع شد - و او را از نظر انداختند - و بحسبِ این کار علی دوست ناریگی و سید محمد پخته  
و علامِ علی شش انگشت مامور شدند - اینها بخیمه میرزا در آمدند - میرزا تصور کرد که  
بقصد کشتن می آیند - در ساعت مشیت کشیده دود - علی دوست گفت میرزا آهسته بآهسته  
حکم بر قتل نشده - اضطراب از برای چیست - در مقتضای عدالت ( که شما پیش ازین  
سید علی و جمعی دیگر را دیگناه نابینا ساخته بودید ) بچشمِ خود مکاناتِ آنرا به بینید - میرزا  
( که این سخن شنید ) حکمِ آنحضرت را بدیده قبول کرد - و دراز کشید - تا آنکه میل کشیدند  
و هر در چشمِ میرزا را ( که دیدنِ دل فتنه سرشت او بودند ) از بینش معزول ساختند - و این مخلصانِ  
میران در جهت احتیاط بیشتر هم بیشتر زدند - میرزا بشکرانه حاشِ بخشی دم برد - و آنحضرت  
از عظمتِ ذاتی رفته در موده بیشتر روان شدند - و بها ستمانِ بلند مهر امزای در زبان  
حقایقِ ترحماء گذراندند - و این قضیه در اواخر ( ۹۴۰ ) نهصد و شصت بوقوع آمد - و حواحه  
محمد موسی در تفسیری تاریخِ این قضیه را بیشتر نوشته بود - و میرزا همان روز که پیشِ مدعی خان  
و سادات که سینه خواهم که به روزگار ( که دانی ) و بهر روش ( که توانی ) نیک ملوک را  
در پی خدمت من آنحضرت تقدیس کنی - آنحضرت همان لحظه منقلب میرزا را معذول داشته



که پایه مدبر او را بادواب بهاط بوس سر بلند گرداند - و مدبر را دیر نصائح و مواعظ هوشمندانه ( که رنگ حلاوت و سقا را از آکنده دل او برداید ) حاضر نشان سازد - و بعد از آنکه رانیت اقبال از آب صد عمر مرمره اثری از سلطان آدم نظهور بیامد - همانا که اندشهای زمیندارانه نامواب در امریو خاطر از منگست - آنحضرت منعم خان را پیش او برستاندند که بحیثان داور دلاصا نموده بدشدر بملازمت آورد - و مدبر را دیر سخن چند ( که راهبر معادیت او بود ) رساند - و مکذوبات صائراشان را از حهره حال تفرس نموده حقیقت حداثت مرائر را معروض دارد - منعم حال رفته کارنامه دانش خود بظهور آورد - و بعد از آنکه و انصانه سلطان آدم مدبر را همراه خود گرفته در بواهی برهاله دولتی زمیں بوس سرپ امدناز یانت - و آنحضرت شب را زنده داسده انجمن آرای مشرت سدید - و مدبر را کامران وارحود چندین حرام ( که هر یک معصوم عقوبت قطنی تواند بود ) مشمول انواع انفعات شد - جمیع امرای دولتخواه و داسورای حدراندش بموعب عرض و مالفدند که اگر چه رامت و عاطفت حضرت هبهتالی و فطرت عالی و عطوفت والا همدن ثلعا میکند ( که گداهان بزرگ در درگاه معلی طیلعان عفو بیوش ) اما عاصب اندشی و کار مرصوفین حرم مقصدی آنست که مدبره کار مردم آزار را بحزای اعمال رمانند تا کرد شرارت او از حهره سلامت عالمان رفع شود - شانسند در اندش و دور بینی آنست که آماش ظاهر بیکی را ( که بدخواه باشد ) بر آماش چندس خلایق ( که شراب دولتخواهی احصا داسده باشند ) تگریزند - اگر (حبت حبر خاطر سخته دلق و اندمال حراحت سنده رسان نفس نامد تقالیه از نگارخانه عالم صحر سازند) دیوار معدلت را چه اخلال حصوماً که در ضمن آن صلاح هزاران کار مندوح باشد - هرآنکه معوصا این صبریت بطون مطابق رفاهی ابروی و موافق نظام کل خواهد بود - آنقدر کفران نعمت و طعنای فدا نده است که بآئند بهر باز احوال او پرداخته کرده را ناکرده الکارد - کار از اندازه گدسده اس - و طانتها طان سده لایق بحال او و خلایق آنست که او را صابیر ملک عدم سازند - تا خلق خدا از هزار گونه به نجات یابند - و نامه اعمال او سنا تر نگردد - چه مدتی مدید معگرد که از آشوب این حربه نفسی داده مرشت امرویی خلایق در معرفت لب و عزت حائضات آمده - و مرص و ناموسی عالمیان مداد داده رده - و جای خلدین مردم خاک بها گسده - و جوهر اخص ( که زبیراه ان مرص خواص اصفا ) در بازار آسود و دسد شد - الاوه صلاح رست است که این حاین کسی را

بپایا سعید فرار داد که تا زمان دراز چیزی میخوانده باشی - تا مردم دانند که میرزا در خواب است و خود تغییر لباس داده و درق بر روی امکنده از طرف سرپرده بدر رفته بمامن قرار داد شتامت و راجه او را تأیید لایق دید - و چون خبر آمدن لشکر تنکص میرزا سعید پیش راجه<sup>(۲)</sup> کهلور (که در آن نواحی محکمترین محال بود) فرستاد - او نیز بواسطه همراهی از دشمنان خود میرزا را بدرقه داده بجانب جموران ساخت - و راجه<sup>۳</sup> جمو از دور اندیشیهایی زمیندارانه میرزا را گذاشت که ولایت او در آید - میرزا سراسیمه و سرگردان متوجه ولایت مانکوت شد - و نزدیک بود که آنجا گرفتار گردد باز تغییر وضع کرده در لباس زنان بهمراهی افغانی (که اسم جلاب بود) بجانب کابل روان شد و بادیشهای نامواص سلطان آدم گهر را دید - که شاید این جماعه را بخود متعلق ساخته کار با ساختنی از پیش برد - و او دولتخواهی درگاه را منظور داشته بلطائف الحیل میرزا را پیش خود نگاه داشت و عرصه داشت بدرگاه معلی فرستاد - و میرزا نیز چون علامات نو میدی از چهره احوال این الوس مشاهده نمود ناگزیر براه گریز شتافته از راه احتیاط عرصه داشته (چنانچه گذارش یافت) ارسال داشت - و هر چند میرزا تدبیرها انگیزخت (که شاید گهران را در قنده<sup>(۳)</sup> اندازی با خود متعلق سازد) صورت نداشت - از بدر رفتن خاطرش آرمیده بود که مقر<sup>(۴)</sup> داشته - و نیز از حراس این قوم و از واماندگی خویش بدر رفتن را دشوار میدانست - ناچار همت در همراهی این گروه دسته روزگار میگذرانید - و پنداشت که دولتی را (که تأیید ایزدی آرایش دهد - و حمایت الهی نگاهدانی نماید) بدخواه تیره رای هر اندیشه تباه (که در حق او نماید) خاسر و خایب گشته در نکال ابد فروماند - و هر چه آندرا سود خود اندیشد زبان بزند - و مصداق این حال احوال میرزا کامران است - چنانچه محمل گذارش یافت \*

و چون ایلیچی سلطان آدم حقیقت حال را بموقف عرص رسانید یورتی هندوستان تا ولایت گهران مصمم شد - و خواجه حلال الدین محمود را بحراست و حکومت ولایت کابل فرستاده حدود دولت و اقبال مهت مرمودند - و حضرت شاهنشاهی را برای تمشیت مهمات صوری و معنوی و میمنت دینی و دنیوی همراه موکب<sup>(۵)</sup> والا گرفتند - و کمر عزیمت بر میان همت بستند که کار میرزا کامران را بانجام رسانند - و عالم را از شور و شراو ایمن سازند - و چون اعلام نصرت اعتصام بدردن سد رسید قاضی حامد را (که قاضی اردوی طهرتین بود) پیش سلطان آدم فرستادند

(۲) در [نسخه ۱] کلید (۳) نسخه [د ۴] اردوی (۴) نسخه [ح ۵] معمر (۵) در [نسخه ۲]

که کار چندی در دست بر رگوار نهاده سازد - و حواریها بخود مرار داده بنشین از رود و خواهد که معدود کاری او  
اولی نعمت خود حنفیه نگری نماید - گویا هیچ شمس آنکه اندیشه‌های مادرست منور را بر سر آورد  
با معدود سه راه هندوستان گرفت و از نواحی هندو شاه بداع خان را بنشین علم خان مرشد  
او در حوالی قصه بن از مصداق نجاب بود - مرشدان میرزا آقا رسد - و ادای رعایت نمود  
علم خان انعام مراد منور را از حوصله خویش ابرون دانسته مدارائی بنشین گرفت - و خرویی خرج  
بصورت او روان ساخت و مراد داد که در همان حدود بوده انتظار نبرد که کمک از دنبال منورم  
خبریده بعضی منکم هنوز مرشدان بنشین میرزا مرشد بود که علی محمد اصب را نذر بنشین علم خان  
زاده کرد بعد از درازی شمس ( که گویا ازان قوی تر ) چون منور را بهار گروهی بی رسد  
علم خان بهر خود آواز خان و مولانا عبداللّه سلطان بوری و حمی از آمارا را نامنعش مرشدان  
و نریش ( که لایق دستان و مکن درگاه نباشد ) منورای لغاتند الدش تان وضع آن سرگروه اعیان را  
بزیارت همراهان منور با با حوچک بود - و مقاسعانی و بابا محمد متعاق و شاه بداع و عالم شاه  
رحمان ولی خان و صالح دوانه و حاجی یوسف و علی محمد امین و مرماش و عتاب خان  
و ابدال کوک و حمی دیگر از اذکار باغهای روزگار که نامهای آنها در دانه ده - و ( چون کردار  
حق ناسامان و اندیشه کاتر نعمان بر مراد نصت - و عادت و هم دار ) هرچه اس کرده را  
بنشین آمد تنگ اعمال اسان بود - منور از دسلوکی اس گروه بدانش آلوده بود - و همواره  
در خلوت شاه بداع را ( که تعرض و رعیت در آمدن کرده بود ) مرزانش کرد

چون علم خان خاطر از مهمات نجاب جمع کرده بجانب دهلی روان شد منور را ( که بهش  
نصت - و بدو اظهار رغبت میکرد - و صورت نمی نصت ) بمواعتاد ناد حس همراه گرفته  
و چون شد بازگشت در راه از مدح حسانه هندوستان مقاد سازد - منور از کمک مادر  
و از رغبت نامزدن چون دانست حال خدمت ابدان گریختن بقوه قرار داد - و خوگی خان را  
( که از معدودان منور بود ) بنشین ( که در دوازه گروهی حاجه دوازه بود ) فرمود  
در استعاض و امدادیت زن - او مرشد را ( که در دوازه بنشین ) بداد منور را - و از سه  
( که علم خان از آب حاجه دوازه بنشین ) صادر

کپی (۳) صفحه (ج) ۵۰ صفحه (۵) ۵۰

(۱) نسخه (۲) حاصل نام آنکه (۳) در (کسر صفحه) ۵۰ صفحه (۱) صبر - و در (نصف صفحه)

(ج) ۱۰ و نسخه (۵) ۵۰ صفحه (۶) نسخه (۲) حوچک

سکندر (۵) در (نصف صفحه) در خانه خوب بود

آمده بزور این خا را از تصرف کشمیریان گرفت - و بعد از ملک کلال پسر از جانشین پدر شد  
و بعد از پسر او لیر نام کلانی آلوس خود یافت - و بعد از تدار ناظم قبیلۀ خود شد - و او را  
بشیر خان اوعان و سلیم خان پسرش مدازعت عظیم روی داد - و خود را از متدسبان این دودمان  
میدانست - چه در زمان ( که حضرت گیتی ستانی فردوس مکی تسخیر هندوستان در موده بودند )  
در ملازم حضرت آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود - علی الخصوص در جنگ رانا مانکا  
حافظشانی موده - و او را دو پسر بود - سلطان سارنگ - و سلطان آدم - و بعد از سارنگ کلانی  
آن گروه بسلطان آدم رسید - و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان گهر متابعین بنعلق میکردند  
القصة مقارن ایلچی سلطان آدم گهر خوگی حان ( که از خدمتگاران نزدیک میرزا کامران بود )  
زمین بوس موده غرض داشت میرزا مشتمل بر چرب زبانیهایی که گذرانید - مکرر این مجموعه  
هوشمندی ادوالفضل ( که مباشر تسوید واقعات این دودمان گرامی است ) چون [ همت در شرح  
احوال و بشر اخبار دول پیرای حضرت شاهنشاهی دست - و از جهت سیرانی تشنه لدان  
این داستان گرامی از آدم تا این دم ( که عهد ولی عهد عالم است ) از سلسلۀ علیۀ این دودمان  
خلاصت تطعیل می آرد ] ذکر مکمل از ناکامی میرزا کامران و مکافات یافتن او از کردار خودت  
داگیر است - اگرچه این شگرفنامه را پایه ازان بلندتر است ( که امثال این امور دران اندراج یابد )  
اما برای سرانجام سخن در شیب و فراز آن شدن ناگزیر سخن آرائی است \*

بر مسامع مستمعان این سوانح عیدیه ( که هر یک ازان واعظ مذکور قدس است ) پوشیده نمازد  
که [ چون میرزا کامران دران سحرگاه ( که پیش ازین ابلاغ یافت ) شکست یافته بهزاران تک و پوی  
خود را از دست تبع گذاران صف شکن خلاص ساخته بدروست [ دیگر بخود قرار بودن داد  
و از تنهایی خرد ( که نتیجه حق ناشناسی است ) با وجود چندین ادبارات ( که هر یک هادی شاهراه سعادت  
تواند بود ) خود را بملازمت اینچنین خدیو مهران بسیار بخش رسانید - و درین هنگام ( که بایسته  
گرد بدام و پشیمانی بر چهره احوال او نشست - و وسیله محزون و خائب خود را بآستان بوس  
مشرف ساخته تدارک تقصیرات نمود ) از رحمت و ازگون متوجه هندوستان شد - که پیش سلیم خان  
پسر شیر خان ( که بکمران نعمت ذاتی از بادۀ غفلت و سرخوش غرور آشفته دماغ بود )  
روقه کمک ادبار خود آورد - سبحان الله چه عقل است اینک بدشمن جانی خود رجوع کرده

( ۲ ) نسخه [ ح ۵ ] پر نام - و نسخه [ و ] مبر نام - و در [ چند نسخه ] بر نام ( ۳ ) نسخه [ ط ] مکرر این  
خجسته داستان ادوالفضل ( ۴ ) در [ اکثر نسخه ] و برل مکافات یافتن او ( ۵ ) نسخه [ ح ] از ناده عقلت  
سرخوش غرور و آشفته دماغ بود \*

حضرت مقدس آنحضرت آوردگی تمام دریاقت - اراجا (که هرشمندی قریب دولت و لرحملتی ست) از روی حرم و عاقبت اندیشی منشور طلب حضرت ساهنسا هی در ماعت عراصدار مرمودند و بعدوم میمنت آثار آن دلسی نراد ( که جمیع سعادات در دممش تعدد نموده اند ) عنصر قدیمی آنحضرت را کمال صحت و عاقبت کرامت شد .

بہشت موبک، مقدس حضرت جہاندانی حت آشنائی بہ نگش - و نادیب

گردن کشاں - ولوای عربمت افراحتن بہدوستاں - و ہدست آوردن

میرزا کامران - و مراجعت نکابل - و دیگر مواضع

در زمان آن اواخر حال ( ۹۵۹ ) بهشت و بهشتا و ده حضرت جهانبانی را عمرتِ نیکش روزه  
مستقیم گشت که آنقدر ده بهشتِ کلل نشان است - و در میان این بهشت تندی سرکسای آن دواز  
و بهشتِ لشکر مدروزی اثر نیر مطهری صمیر جهانگشای بود - و بهشتِ حاکمگی و فرماندگی  
مورد فتوحات غنیمی مطهر کراماتِ ازلی حضرت شاهنشاهی را در پیش دولت انفرای خون اتنا  
در میان خود حاحده بحال گردید و بهشتِ بهشت فرمودند - و طوائفِ انعامانِ ممدرد بهشت  
و بادست شامعه دانند - و اموال و اسباب بهشت حنا بهشت انقرا انقاد - و اول بهشت  
( که بهشت رست ) قبله انعامانِ تبارک رحمانی و آخر انعامانِ بر سریدی بود - و فتح ساه انعام  
( که از حق و مدایی گمان دانائی بر خود کرده در افلاک گمراهان بود ) و از صدقاتِ امواج باغها  
بان شاهی نزار نموده با جمعیتِ خود بدر مفرقت ( بمنعم خان و جمع کادر ) که از حلق آبان  
مدوخته موکب عالمی بودند ) دوچار شد - جمیع احوال و اسباب او بهشت این دوامداد گشت  
و خلا رخصی گزشت و در تمامی زن و دگر و مالک و مازاج و کلاسی سلطان آدم گهر ( که سر و مردار  
گروه ناهران بود ) مرصع است او را آرد شریف ناز مرقع بهشت - مضمین آنگاه مدوخته ناهران  
مراسم و سرگردانی با بهشت آمد و است و مرا ( که هوای دیر لغوئی در سراسر ) نماند و هم  
که مدوخته در آزارگی نوزاد بهشت اگر انعامانِ بهشت مرصعانِ تبارک کردن نوزاد بهشت  
و طوبی بهشت مدوخته بهشت نازک حریم گدسته - از بهشت دولت گردانم و خود بهشت  
نوزاد بهشتی بهشتی آم •

هنگامی که کاهن را طواف میزدند و در آنوقت آب بهت وساده نوقری دارند  
در آله . بظان این آئین کهنه سرگشته ای از اصراری فریبده (که محاکم عجل نموده داشت)

(۱) تعجب (۲) د، بگو، بگو که هرگز اینم ندیده (۳) تعجب (۴) بهیچ وجه

تا هم عیارِ نزرگي آين گوهر والا گرفته آيد - و هم فراحي حوصله سپرد رعيت معلوم همگان شود  
و هم در آداب فرمان روائي ورزش بهم رسد - چه در هنگام صغیر سن و آنکه در آيام جدائي هر که  
(هوشمندی را پيشرو خود ساخته در جميع اطوار سلوك برنگاه نمايد - و نزرگي خود را ملاحظه داشته  
نخردان و مسکينان طريق نصفت و معذلت سپرد - و با اتصال معدومي اکتفا فرموده از دروي صوري  
ملول خاطر نباشد ) هرايینه آن ذاتِ بدیع کومر يکتای خدمت تواند بود - و ( چون حائل  
صفتِ مذکور از لوحه پيشاني مظلون دل متيقن بود ) در اوائل سال ( ۹۵۹ ) هجری و بمسجد و به عثماني  
حضرت شاهنشاهی را بدولت و سعادت نغزین فرستادند - آنکه خان و خواجه جلال الدين مسعود  
و تمام ملازمان ميرزا هندان درين يورت مسعود ملتزم رکاب دولت اعظام بودند - سر رشته حراست  
جميع مهمات صوري برای رزین خواجه معروض بود - مدت شش ماه با کاهي و شاد ماني گذرديدند  
و چون پيشوائی صورت و معني از نامه اقبال ظاهر و لايج بود همواره اعمال بسنديده و خصال ستوده  
( که در سن نزرگي از سال خوردان جهان ديده پديد نمايد ) اراں حواں بخت فرحده طالع ظهور می آمد  
و پيوسته ببيت درخت از حق پرستي گرد دلها میگشتند - و همواره در گرد آدری پراکنده داني  
سلسله صورت توجه عالي می گماشتند - و پيوسته در امتراضی طایعه ( که در شهرستان تبریز  
تصرف عظیم داشته در تهذيب اخلاق و شاخت ايزد کمر اجتهاد بر بسته راه فقر و وفا پيش گرفته اند  
و از راحت و الم و مدح و ذم اهل عالم يکسو شده معامله خود را با يکتای به مقابله درست کرده اند )  
آهنگ میفرمودند - در غزین دران زمان بابا بلاس از مسند و بان حفي شناس مستعرق بستر شهون  
و محو درام استعراق بوده در کنج عراست و زاویه حمل بهر ميدرد - مکرر بدیدن او توجه میفرمودند  
و آن راست دين کارخانه تقدیس پيشوائی صورت و معني از سواطع پيشاني مطالعه نموده  
بياد شاهی ظاهر و باطن تهنيدها میفرمود - و اشارت های طول بقا و مژده های علو مراتب میداد - و چون  
خاطر اهداس از سير و شکار غزین نزدیک بود که فراغ يابد بموجب اشارت حضرت جهانباني  
حسنت آشنائي بمستقر حاه و جلال بدولت و سعادت مراجعت فرمودند - و سبب طلب آنکه  
حضرت جهانباني پيوسته در کابل انتظام بخش مهمات بودند - و اوقات گرامی تقسيم و توزيع فرموده  
لمحه از روز و شب ببطالت و تعطيل مصروف نميساختند - و با وجود دان بخشی و دلجوئی شکسته دلاں  
و ساير کار و بار سلطنت بملاحظه مزید شوق و انبساط بهير و شکار بيز توجه میداشتند - روز بعد از زمه  
( که موضوع است از مواضع دلگشای کابل ) برسم شکار حوار شده بودند - بحسب تقدير از اسب جدا شدند

چون بر روی صحن در برده تیری در آمد ظاهر شد که ندست (انداده بیگ ملک احمد) - که منیر را باز  
 در بطنه نظری بود - و منیر را بدر رفته بود - و چندی از اعیان اویش (میل شلیج جمع کزانی)  
 و ملک منگی و چندی دیگر (بجنگ اندادند و خاک رسوایی بر روزگار خود کرده و دیگر بر نهادند  
 و اعیان و اموال بدست ارباب دولت انداد - و پیشتر از آنکه رانان اقبال نرسد ملحق چندی  
 روی داد - و منیر را بخود فرار بودی آلوده نداده متوجه هندوستان شد - و چون خاطر اسرب  
 از تادیب اهل نمرود و بدست ارباب عصیان فراموش یافت - و بعد از این بر روی نهمی عرب (که مقدمه  
 تنوهای تواند شد) منیر آمد از این سرزمین ظاهر آید در سنگام مراجعت نموده بمحلل به خود زود  
 امدل فرمودند - و چون بدقت پیوست که منیر را بحالیکه (مراد از ناسپاسان حق ناشناس تواند بود)  
 بر آمده متوجه هندوستان شده است [حضرت بهانه تانی از این منیل بهمان کوح فرموده دناغ معا  
 (که بهار حسن آراش طرب انرای غواظر و صفا بخش نگارستان بواطن توان گفت) درم انروز  
 مجلس حاد و حال گسند خون (ایام سکونه بود و آغار کونگ بهار و طاروت خدایان و لطافت  
 عرببار کوه کسای طمان) جمع از مخصوصان را نصر کردگی علی ملی اندرانی ندادار الملک اهل  
 فرمادند - که آه سکونه بهار منای اقبال بهی حضرت شاهشاهی را بتعاری محتررات تنقی عصمت  
 و مطهرات مراد است معقت بصورت اقدس آورد - با بوسله ماهده ذائقه دونهار و مطالعه  
 محتلف المراد برآورد - ناخوب نقشند از این محرم گسند اساس شکر مبدد دهد در آندک نرمن  
 حضرت رابع الدعات محفوب حضور و سرور زود معانت فرمودند - و آنحضرت شکر صوم  
 نامناهی (که مستحب مرید نمر ملحق حقایق است) بجای آوردند و بعد از بحث  
 بحاط المصاف و امراض شوق عماد توجه ملطف داشته در معبود ترین جامعته بدار الملک اهل  
 منزل احوال فرمودند .

توجه حضرت شاهشاهی بغزلس - و آن سرزمین را

برول احلال ارتفاع آسمانی بخشیدن

همچنین (حضرت بهانه تانی روز مرزا توجه رسد و ببرد تانی از نامه اقبال حضرت شاهشاهی  
 در دیوبند می بینند) در دیوبند (که زمین آبس نازیر بیا) را می بهانه تانی به موجب الهام و تانی  
 این نامه نرسد که آن نواز را چمن خلعت را از هر روز بیاد از خود حدانی نهمین فرمودند

موت مقدار است و قدرت سزااست نهاده - مناسب دولت آنست که جمعی از مستخلصان درگاه و جانبداران  
 کاردان را گذاشته عدل مراعات بصورت کابل معطوف دارند - و مرتبه از دورایان بساطت قرب  
 معروف میداشند که چون هوا رو با اعتدال نهاده ( اگر ریاات نصرت ارتفاع دهشت یابد - و قبائل  
 ابعادان بتاحات و تاراج رود ) هرانیده مصلحت و امت خواهد بود - و تا این گروه بدویش ( که  
 سرمایه فتنه و وساد اند ) تندیه بر اصل دیادند بصورت کابل توجه و مرسوم از صالح اقبال دور است  
 هم میرزا کامران ( که درین طوائف پنهان میگردد - و اسباب تفرقه را آماده میدارد ) بدست  
 می افتد - و هم بدیخ آشوب مذاقان دیگر در کده می آید - حضرت چهاربانی را این رای قویتر نمود  
 و این شفی را در مراعات رجستان داده بدترت و تسخیر و نصرت سوار سمند دولت و اقبال شد  
 که ناگهانی بر سر قبائل ارباب ضلالت رفته عداوت در بر مغارق اعدا انباشند - جمعی از بهادران متهور  
 و تبع گذاران جرار مدخل محمدهان حاکم و سلطان محمده موانع و شیخ دهلوی و شاه قلی نارنجی را  
 بدشلیقی سلطان حسین خان مقدر و مرمود که پیشتر رفته - و در آن شب هوا بتدریج بیرون داشت  
 و راه دور بود - بهشت آسایش خدم و حشم در میان راه درود آمدند - و سرگاه دولت سوار شده  
 متوجه گشتند •

چون قبائل جانبا پراکنده درود آمده بود معلوم نمیشد که میرزا در کدام قبیله باشد  
 در اثنای این تردد ماهم علی قلی خان و بابا خزاری ( که از حانب میرزا کامران پیشین ملک  
 محمده مندرادی میفرستند ) بدست اولیای دولت افتادند - از احوال میرزا استفسار نمودند که  
 در کدام قبیله است - ماهم علی سایلان را در علط انداخته غیر قبیله ( که میرزا در آنجا بود )  
 دشان داد - بابا گفت او ترسیده است - میداند که چه میگویند - میرزا در فلان قبیله است  
 و من سرکرده می برم - در اول صبح صادق پیشروان موکب دولت بدواحتی آن قبیله رسیده  
 بتاحات و تاراج پرداختند - و جمعی کثیر را بوحشت آباد عدم فرستادند - و زن و فرزندان  
 قوم فتنه بهاد را بند کردند - و در خیمه ( که میرزا بحواب رفته بود ) چندی از بهادران در آمدند  
 و شاه قلی خان نارنجی از مدعیان این معنی سب که در آینه آن خیمه من بودم - و دو کس  
 در آن خیمه بوده اند - یکی بدست افتاد - و دیگری بصدد اهتمام خود را بیرون اداحت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] هواها ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] طایفه ( ۴ ) نسخه [ د ] قرائی ( ۵ ) در [ چند نسخه ]

نگردند ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] ماهم علی قلیچاق ( ۷ ) در [ چند نسخه ] خزاری ( ۸ ) نسخه [ ط ]



خدمت معصوم عالم را در حیطه محترم در آرم - و خاصیت محمّدیان هفت اقلیم نوازیم - حای مدکور  
 صفت که ( چون این حالت مشاهده اماناد و این سخن نگوش و گوش رحید ) مردود حضرت شدم  
 و هفت عظم در من نثار کرد - آنجا بنواصم ابدان گوشت رنده منجیر بودم - و حلق مرده  
 بدخوار مدکور حرف سراسی مرموند \*

و دران آنام ومع پندند آتصرت از کمال دور بینی و بلند مطرتی چنان بود که هرگاه  
 کم از خوامد گویان ندره رای ( که هر خود و زبان خود بشناسد - بلکه خود خود را در زبان خود  
 داند ) اظهار کرده ( که منقریب پادشاه هفت اقلیم شود با فرمانروای زمان گردند )  
 نهایت دغوش می آمد - و منفرمودند که آنها عقل ناقص خود خود را درخواه می نمایند  
 حاسا که از در اینجا که درخواهی خمره داشته باشد بشلقار شدن حضرت جهانانی ند من  
 می اندیشد - و خود دنداری مرا در زبان دس می اندوزد - بلکه آشوب در ملک عافیت انداخته  
 سر سوز انرایی دارند - چه معانت دینی و دنیوی فرزندان آتصت که همیشه نیت و خواهش  
 و اعمال شان در آمودگی بدر بررگوار مصروب باشد - و درارج عمر گرامیش خواهند - که هرکس  
 با خدای محاری درسم معامله ناسد در حقیقت با خدای حقیقی حکونه راحنی خواهد نمود  
 بپاژد خود را و طاعت پاک و نیت درص این بررگ صورت و معنی را - و بالتحملة بررگی  
 و بختداری از طریز مالد و بود و مشعت و خامت آنحضرت میدرخشد - آنچه ( بررگی بحره آمور  
 بمعنی نکر و نظر در نیکد - و بدعت آرد ) این دروش یافتن نظیر ابروی را بادی بوی بوی در بدیهه  
 مسترود - و در دانش و حکمت ( که آمودگی و ورزش کنندگان را نشواری فراهم آمد ) این مظاهر  
 ترتیب صورت را به تمام و تفکر دمت مدداد - حکمت باله ازین نور باصره مطلقیت و جلالت  
 جسم آماد روزگار را درش میبخت - و بر امتعانت رای و منایب دانش اس نور برورد الهی  
 ناسود بود - و با تمام ظهور جلالت در مظاهر و مکاس منقوره محتجب و مخفی بوده همواره  
 درین حصی معلوی و خبری الهی از دصمت مکر و کد بدخواهان ایمن زیست مکرند \*

در نیت حضرت جهانانی حمت آشنایی از بهود بر مرقائل افعال

که کمیگاه نیت سرور افعال بود - و در اراد به دوستان

چنین امر مرموع بهود مرموع زمینی باختر رسد - و موانع حرما با آنها بدرمت - و معلوم شد  
 که مهربان مهربان با معذرت در مدخل امتحان بسر معجز ( اگر آفرام را برین شدند که اناج معجز را

بر عشرت اسب ناری ( که اعظم اسباب ریاست و سرافرازی است ) می گماشتند - و گوی کمالات و هدر پردازهای صوری و معنوی را بچوگان امداد قدسی و تربیت ازلی می ربودند - و گاه از بال گشائیهای همت در مضای هوای حق شناسی هوس کبوتر ناری بحاطر ملکوت مناظر آرداه جهت دلربائی دل‌های رنیده دانه می اوشادند - و از شوق و وجد ظاهری این مشتیه نال و پر بمواجید ذوقی شهودی ارباب کمال پی برده شوق پرداز عالم معنی می بودند - و از طیران این طایران اوج علو دل بر بلند پروازیهایی تیز پران سماوی مقدس داشته در لباس بازی کار عبادت سامان میفرمودند و گاه بسگ دوانی میل فرموده بکار نفس می پرداختند - بصورت سگبازی بود - و بمعنی نفس آرائی بظاهر دل بهگ بسته بودند - و بباطن در اخلاق ملکعی او حاصران بساط را راهبر میگشتند و هر چند ( در پرده بیگانگی تکاپوی میفرمودند - و خود را بلداس ارباب ظاهر میدانستند ) اما خوشبوئی و روشنائی را نتوان پوشید - پیوسته فرایندی از ناصیه سعادت پیرای آنحضرت مینامت - و شمائل پیسنوائی صورت و معنی از چهره نورانی آن برگزیده حق هویدا بود \*

روزه بدامن کوه سفید سنگ بشکار اشتغال داشته بدهت هر یک از خدمتگاران نزدیک سگان شکاری سپرده بودند که تسقاول باشند - و چندی را بالای کوه تعیین فرموده بودند - که آهوان را رانده به بیادان آرند - و چون آهو بتسقاولان رسید جمعی ( که بسگ نفس شوم گرفتار بودند ) از کوتاهی در ریاست صغیر صوری را پیش نظر داشته بخوردنی مشغول شدند - و سگان را بوقت نگذاشتند - چون تحقیقت معامله آگاهی شد سلطنت معنوی در جوش آمد - و حکم فرمودند که گردن آنها را چون سگان بطعام بسته در تمام لشکر بگردانند - و چنان بر مهند فخر بدهند که کهن سالان کار دیده متنبه شده انگشت حیرت در دهان مالدند - چون این واقعه بسمع افدس<sup>(۳)</sup> حضرت جهانبانی رسید خاطر اشرف ابسط عظیم یافت - و فرمودند که عنقریب سلطنت عظمی رسیده کامیاب دولت جادوانی میشود - شاهم حان جلایر میگفت که روزی حضرت جهانبانی به بنده حکم فرمودند - که رفته خدر بیار - که آن نونهال بهارستان اقبال چه میکنند - و در چه کار اند چون رستم دیدم که بر بستر استراحت آسوده اند - روی نورانی آنحضرت بغایت شگفته است و بظاهر چنان می نماید که بخواب رفته اند - و در باطن با مقدسان ملاطفتی در گفتم و شنود اند دمت مبارک ایشان گاه گاه بجنبش می درآید - چنانچه از ارباب شهود در حالت مواجید ظهور میروند - و گاه در همان حال از زبان گوهر اوشان - ظهور می آمد که انشاء الله سبحانه

( ۲ ) نسکه [ ط ] حدیثی و حق شناسی ( ۳ ) نسکه [ ح ] همایون ( ۴ ) نسکه [ رط ] در همان حال که

خدمتِ تعلیم و روزی را مولانا نازید فرموده - و از ناسِ خدمتِ اهتمام داشت - لیکن چون ابرو  
 جهان آرا اس ادب پروردِ خاصِ خود را نمخواست ( که معلومِ صورتی<sup>۱</sup> رمعی<sup>۲</sup> آلوده گردد ) خاطرِ او را  
 ازین داعیه پرداخته منوحه<sup>۳</sup> کار نمی ساخت - و ظاهرِ بیقان<sup>۴</sup> بقصرِ اربابِ تعلیم مبعده ازین طبعه  
 شکایت داشتند - و آن مردم چون حیران<sup>۵</sup> ایشان نیکذات بودند محس<sup>۶</sup> شکوه بدرجه<sup>۷</sup> مدول نمی رسید  
 تا آنکه درلوقه<sup>۸</sup> از برتو<sup>۹</sup> اشواق<sup>۱۰</sup> الهامِ ربانی حلمان<sup>۱۱</sup> بخطر<sup>۱۲</sup> وعید<sup>۱۳</sup> که بحیث<sup>۱۴</sup> تعلیم آن ادب آمو<sup>۱۵</sup>  
 مکسب<sup>۱۶</sup> ربانی قرعه<sup>۱۷</sup> در میان<sup>۱۸</sup> مآ<sup>۱۹</sup> عبدالقادر<sup>۲۰</sup> و مآ<sup>۲۱</sup> زاده<sup>۲۲</sup> مآ<sup>۲۳</sup> عصام<sup>۲۴</sup> الدس<sup>۲۵</sup> و مولانا بایرند اندازند  
 تا نقشِ دولت بنام هر که برآید او در آخوندی<sup>۲۶</sup> معقر<sup>۲۷</sup> بوده بمعادت<sup>۲۸</sup> این خدمت سرملندی<sup>۲۹</sup> ناند  
 مضا<sup>۳۰</sup> را قرعه<sup>۳۱</sup> سعادت<sup>۳۲</sup> تمام مولانا عبد<sup>۳۳</sup> القادر<sup>۳۴</sup> اساء<sup>۳۵</sup> - و مرمان<sup>۳۶</sup> خطاط<sup>۳۷</sup> در عی<sup>۳۸</sup> مولانا بایرند و نصب<sup>۳۹</sup>  
 مولانا عبدالقادر<sup>۴۰</sup> برین خدمت شرف ارفع<sup>۴۱</sup> یاب<sup>۴۲</sup> •

بر خردمندی<sup>۴۳</sup> دسغه<sup>۴۴</sup> شناس<sup>۴۵</sup> بودند و بصت<sup>۴۶</sup> که بعین<sup>۴۷</sup> معلّم<sup>۴۸</sup> درینجا<sup>۴۹</sup> از باب<sup>۵۰</sup> رسوم و عادات<sup>۵۱</sup> است  
 نه از مص<sup>۵۲</sup> انصاف<sup>۵۳</sup> کمال<sup>۵۴</sup> - و گروه<sup>۵۵</sup> دانش<sup>۵۶</sup> پرورد<sup>۵۷</sup> ابروی<sup>۵۸</sup> را بدعلم<sup>۵۹</sup> از محلق<sup>۶۰</sup> و بوجه<sup>۶۱</sup> بعدق<sup>۶۲</sup> چه نداز  
 و لهذا هرگز خاطر<sup>۶۳</sup> اندس<sup>۶۴</sup> و باطن<sup>۶۵</sup> مقدس<sup>۶۶</sup> منوحه<sup>۶۷</sup> تعلیم<sup>۶۸</sup> روزی<sup>۶۹</sup> بدو<sup>۷۰</sup> - و عمده<sup>۷۱</sup> حکم<sup>۷۲</sup> و مصالح<sup>۷۳</sup> بی<sup>۷۴</sup> منلی<sup>۷۵</sup>  
 آنحضرت<sup>۷۶</sup> بحرف<sup>۷۷</sup> آموزی<sup>۷۸</sup> رمعی<sup>۷۹</sup> آنکه در زمان<sup>۸۰</sup> ظهور<sup>۸۱</sup> الوار<sup>۸۲</sup> موصات<sup>۸۳</sup> عننی<sup>۸۴</sup> برحائنان<sup>۸۵</sup> ظاهر<sup>۸۶</sup> شود  
 که در پان<sup>۸۷</sup> بلند<sup>۸۸</sup> این خدو<sup>۸۹</sup> رمان<sup>۹۰</sup> آموغنی<sup>۹۱</sup> و ماحتگی<sup>۹۲</sup> بصت<sup>۹۳</sup> - دان<sup>۹۴</sup> الهی<sup>۹۵</sup> صت<sup>۹۶</sup> - که تکلیفی<sup>۹۷</sup>  
 بر سر<sup>۹۸</sup> را درونی<sup>۹۹</sup> مدخل<sup>۱۰۰</sup> نموده - و آنحضرت<sup>۱۰۱</sup> درون<sup>۱۰۲</sup> زمان<sup>۱۰۳</sup> لحدوری<sup>۱۰۴</sup> ظاهری<sup>۱۰۵</sup> و فراقی<sup>۱۰۶</sup> دولت<sup>۱۰۷</sup> روزی<sup>۱۰۸</sup>  
 انحصار<sup>۱۰۹</sup> دالمه<sup>۱۱۰</sup> از اظهار<sup>۱۱۱</sup> کمال<sup>۱۱۲</sup> معنوی<sup>۱۱۳</sup> خود<sup>۱۱۴</sup> تحلی<sup>۱۱۵</sup> عارب<sup>۱۱۶</sup> نموده اکثر<sup>۱۱۷</sup> اوقات<sup>۱۱۸</sup> بنامی<sup>۱۱۹</sup> می<sup>۱۲۰</sup> پرداختند  
 و در نقاب<sup>۱۲۱</sup> غلام<sup>۱۲۲</sup> مکر<sup>۱۲۳</sup> و غمگنی<sup>۱۲۴</sup> میکردند - بطوریکه<sup>۱۲۵</sup> در بیام<sup>۱۲۶</sup> روزگار<sup>۱۲۷</sup> را درون<sup>۱۲۸</sup> مظهر<sup>۱۲۹</sup> می<sup>۱۳۰</sup> آنداد<sup>۱۳۱</sup> و تراجم<sup>۱۳۲</sup>  
 ( که صمت<sup>۱۳۳</sup> الله<sup>۱۳۴</sup> است ) بناب<sup>۱۳۵</sup> کمال<sup>۱۳۶</sup> خود<sup>۱۳۷</sup> را از امور<sup>۱۳۸</sup> عقیده<sup>۱۳۹</sup> ظاهری<sup>۱۴۰</sup> می<sup>۱۴۱</sup> ساختند - و دل<sup>۱۴۲</sup> در کار<sup>۱۴۳</sup> می<sup>۱۴۴</sup> بستند  
 که اگرچه<sup>۱۴۵</sup> پیش<sup>۱۴۶</sup> اهل<sup>۱۴۷</sup> ظاهر<sup>۱۴۸</sup> حص<sup>۱۴۹</sup> آید هویدا<sup>۱۵۰</sup> می<sup>۱۵۱</sup> بود اما اهل<sup>۱۵۲</sup> معنی<sup>۱۵۳</sup> ازین<sup>۱۵۴</sup> حکمتها<sup>۱۵۵</sup> می<sup>۱۵۶</sup> دردمند  
 و آنحضرت<sup>۱۵۷</sup> بهر<sup>۱۵۸</sup> خلف<sup>۱۵۹</sup> ستر<sup>۱۶۰</sup> محسب<sup>۱۶۱</sup> نظرت<sup>۱۶۲</sup> نظر<sup>۱۶۳</sup> گماشته<sup>۱۶۴</sup> تفرج<sup>۱۶۵</sup> کرمی<sup>۱۶۶</sup> عجایب<sup>۱۶۷</sup> قدرت<sup>۱۶۸</sup> معترده<sup>۱۶۹</sup>  
 و در شکل<sup>۱۷۰</sup> و سبیل<sup>۱۷۱</sup> امحوله<sup>۱۷۲</sup> شعر<sup>۱۷۳</sup> ( که در کفر<sup>۱۷۴</sup> جادو<sup>۱۷۵</sup> آید سرزمین<sup>۱۷۶</sup> است ) بقاری<sup>۱۷۷</sup> و تماثلی<sup>۱۷۸</sup> بودله<sup>۱۷۹</sup>  
 و در اظهار<sup>۱۸۰</sup> سلوک<sup>۱۸۱</sup> در پیش<sup>۱۸۲</sup> نه<sup>۱۸۳</sup> او<sup>۱۸۴</sup> ( نه<sup>۱۸۵</sup> کسی<sup>۱۸۶</sup> - و برده<sup>۱۸۷</sup> باری<sup>۱۸۸</sup> و فرط<sup>۱۸۹</sup> رضا<sup>۱۹۰</sup> و تعلیم<sup>۱۹۱</sup> - و کمال<sup>۱۹۲</sup>  
 اطاعت<sup>۱۹۳</sup> و انقیاد<sup>۱۹۴</sup> اگرچه<sup>۱۹۵</sup> مهارش<sup>۱۹۶</sup> خدمت<sup>۱۹۷</sup> گوید<sup>۱۹۸</sup> باشد - و قناعت<sup>۱۹۹</sup> بر خوار<sup>۲۰۰</sup> بود<sup>۲۰۱</sup> - و صبر<sup>۲۰۲</sup> کردن<sup>۲۰۳</sup>  
 بر سه<sup>۲۰۴</sup> آبی<sup>۲۰۵</sup> ( نه<sup>۲۰۶</sup> بهای<sup>۲۰۷</sup> معنوی<sup>۲۰۸</sup> و صورت<sup>۲۰۹</sup> بی<sup>۲۱۰</sup> و برده<sup>۲۱۱</sup> صبر<sup>۲۱۲</sup> - و محسبان<sup>۲۱۳</sup> خلی<sup>۲۱۴</sup> خدای<sup>۲۱۵</sup> )

(۲۱) در [ چند نسخه ] مسعود (۲) در [ بعضی نسخه ] تعلیم سری و در [ بعضی ] تعلیم سری (۲) در

(۲۲) در [ چند نسخه ] بی<sup>۲۲</sup> مکر

از نظر کردهای میرزا بود - دیگر خاندان درست بهاری بابا درست هم از منزلهای میرزا بود - این ( چون در قانون تربیت هیچ چیز دیگر از صحبت و دلداری اند ) او را از خدمت طلبیدند همراه صاحبان - و محمد طاهر خان اگرچه از قدیم در مالک مارمان میرزا بود اما بواسطه آنکه فدیور نتوانست نگاهداری سرودن نظری حقیقت بدین شد - و درین بدوش - مادت همراهی بداشت و ( چون درگاه این رزق بخش گیتی عیار جوهر انصاف است ) ازین مردم هرگز ( نیک میرت پاک طینت خیر بهاد بود ) نژادش ( روز بروز بهتر شد - و امتداد عالی بود ) خود رسید - و آمدن چنان است که دران نشان نیز مرخده عاقبت و نیک سرانجام داشت - و هرگاه اندکوتر بود بیک از بزرگان برداشته شد - و کس بجای رسید که موجب خدمت جمیع بدمندان عاقبت گشت .

و چون موضع بهسود مستقیم سران قات افتاد شد قاعه مستقیم اساس بهاد و دوست فرمودند و حضرت شاهشاهی را برای استقامت معانی درالملک کمال و خدمت فرمودند که ازین عشرت سر بوده و زنتی آداب سلطنت صوری و بهاری بداند - و خود در دولت و افتاد بدوستان درالحدود بهمدیاب نصرت ایردی بوده از اشوال میرزا نامران مستقیم گشتند - و قریب پنج شش ماه آن هرزمین جلوهگاه مومک عالی بود - میرزا از نه استقامتی هر روز بهمان قبول میشد - و هرشب برمیدارد پناه میگرفت - و از منقصت نظری ( در خیاب پندار مانده - و از معانی مستقیم و موافقت چنین ولی نعمته مبروم بوده ) همواره اندیشهای واحد و خیالات متکامل نمود واد میداد .

و دربدولا طایفه طاهر دیدان ( که در ملازمت و خدمت حضرت شاهشاهی بودند ) از دانش آید باطن عادل بوده کله حضرت شاهشاهی نصرت جهانبانی نوشتند - و آنحضرت باوجود آنکه و درواقع نور باطن حضرت شاهشاهی نظر در نشان طاهر انداخته مشور عبادت فرستادند و بصائح و مواظ ( که مدلول آن معنی راد و عطمت منصب انون باشد - و بر وجه تنبیه و احتیاط ) رفته کمال عنایب فرمودند - چه تربیت یافته دستهای ایزدی را نصیحت جهانبان چه احتیاج - و خدا پرورد را نامثال این پندنامه چه رجوع - و دران مشور عطاوت این بیت شیخ نظامی مشهور بود .

• غافل مدشین نه وقت بازیست • وقت بدر است و کارسازیست •

اول پینس ملا زاده ملا عصام الدین درس میخواندند - آخوند چون بعشق کبوتر مشغوف خاطر بود ملازمان عتده علیه حضرت شاهشاهی ازین آخوند شکایت کردند - آنحضرت او را معرول فرموده

## اختصاص ولایت عربین بحضرت شاهشاهی - و ارتفاع

### مزلت بعضه مستعدان دولت بحضرت والا

چون [ آثار بزرگی و بر مرام براری از بیستاتی نورانی آن موباره شکره ملطفت و احوال و کلسه حقیقه خلافت و امداد (معنی حضرت شاهشاهی) از مصر من و دین حال ظاهر بود ] درین زمان (که از عمر اند پند آتحضرت حال دهم بود) جمیع ملازمان منرا هندال را تا تمام محال حاکم منرا (از عربین و غیر آن) نامرد حضرت شاهشاهی فرمودند تا ورزش بر مرام براری نموده در منط و ربط مردم آبار لطف و مهر ظاهر مانده در مصطفی و النمام اس مشاغل حروبی استعداد آزادی کل باشد - و از عربین بعضا آنکه پیش ازین سپید روز در تنگای اذنهایی (که در مقاومت حضرت جهانبختی سوار دولت مامورند) دمدار آن نور دیده دولت (که امیر نازک معاندت گویند) حای خود گذاشته بود - منرا هندال حاضر شده از کمال اعزاز نایب بختیاری خود را دران اذنهام عام از سر خود گرفته بر مری مردان حای آتحضرت مهاده بود و در بر بختیاری نازک حاکم از من ساجه مغاؤل حمده انام باحداری و فرماندهی شاهشاهی را در یک شمرده حضرت پیرای خاطر بودند حق حل و عا از من اس خجوده عمل منرازی مرخنده مال را در حاکم سادات (که عمر بختی و عیش اید عمارت از انصت) سر بلند گردانند و حضرت شاهشاهی (که نور پرورد الهی اند) در گرد آروزی دلهای مردم چنان آثار بزرگی و مهربانی و ندر دانی و آدم سلاخی نظیر آورند که آن مردم را عم منرا هندال از خاطر برآمد و بصورت حاوند بسند شدند •

- الهی تاجهان را آب و رنگ است • ملک را در و گندی را در تک امت •
- صانع دارش از عمر و خوتی • ز هر جنش مری ده زنده گنی •

و حمده ملازمان منرازی معفور (که در ملازمت حضرت شاهشاهی بوده در سلک پیش قدمان را لایع ملهظم گفتند) احاسن گرامی اسان بدن معصل امت - صحت علی خان - نامر الهی عاوه و سر اقام مولانا و ده گاه - آبداء تنبختی ساجی - قرطوبی - حلی محمد نقاشی - نایب الدین صمیمی - در دینی - قندورشی - و مولانا نانی که نانی احوال بختیاری ختبی سر فرار گفته بود - و مولانا دها قوسب منر که منرا باو توجه بدید داشتند - و در حلی که او در

( که نظر بران شصت آویز افتاد ) دانست که قضیه چیهست - دستار بر زمین زد که میرزا هندال  
بشهادت رسیده است •

القصه روح میرزا دران تاریکی شب ناله‌های مکنی به نام آب‌آباد شبگیر بلند کرد - و همان طور فانیش  
افتاده بود - درین اثنا بعضی از نوکران میرزای مرحوم برگشته می‌آمدند که خواجه ابراهیم  
بدخشی را بنظر درآورد - که افتاده قلماتی می‌داد در بردارد - چون شب تاریک بود و شورش تاریکی  
چنانچه باید منوجه شد - باز شاطرش رسید که میرزا هندال جیده می‌داد پودیده بودند - و بر میگردد  
و ملاحظه میکند - میرزا را می‌شناسد - از روی صدر و آشنایی (که شعار خرد منشان است) میرزا را  
برداشتند بخراگاه ایشان آورد - و در آنرا بدر دنان پیون - و از حسن تدبیر در اخفای این واقعه  
حاکم کوشید - تا در چنین شورش و آشوب اعدا خوشوقت و چیره دست نشوند - و از ایامی دولت  
بیدل و خاطر شکسته نگردند - و اظهار کرد که میرزا نردن بهیار کرده اند - و ضعف دارند  
و بقدر زخمی رحیده - که درین نواحی شور و عواغ نکند - و خود بر بلند می‌برآمده از جانب میرزا  
مدار کبابی فتح می‌سازد - و بر خاطر اشراق بنابر حضرت جهاندانی برتوسه ازین معنی ثابت  
القصه تابوت میرزا را در جوی شاهی بامانت سپردند بعد از چند ماه بکابل بردند - و در گذرگاه  
نزدیک لمرقده مقدس حضرت گیتی منادی نردوس مکانی پایان بای آنحضرت مدنون ساختند  
و ملا خرد زرگر ( که از منتسبان میرزا بود ) مرثیه گفته - مطالعه اینصحت • شعر •

• شمع خون جگر در مردم چشم شبلیشون زد • سپاه دیده از آمدن خون خیمه بیرون زد •

و این تاریخ نیز ازوست • شعر •

• هندال محمد شه فرخنده لقب • ناگه ز قضا شهید شد در دل شب •

• شبیخون بشهادتش چو گردید مجرب • تاریخ شهادتش ز شبیخون <sup>۹۵۸</sup> طلب •

و میرامانی بطریق تعمیه این تاریخ گفته که • مصراع • • سروی از دستان دولت رست • <sup>۹۵۸</sup>

و ولادت میرزا در ( ۹۲۴ ) نهمصد و بیست و چهار بود - و درین باب گفته اند •

• مصراع • • کوکب برج شهشاهی بود تاریخ سال • <sup>۹۲۴</sup>

و حضرت جهاندانی روز دیگر از آنجا به بهبود نزل اقبال فرمودند - که خاطر جهان‌پدرای یکبارگی  
از شورش فتنه‌سازان فارغ ساخته دارالملک کابل را بعمر موکب عالی ممدط امن و امان سازند •

(۲) نسخه [د] میاده دیده (۳) نسخه [ط] و در تاریخ این مسافر ملک بقا میرامانی قطعه در رشته نظم در آورده بود  
• قطعه • شاه همدال سروگلش نار - چون ازین دستان نجات رفت - عالم را بیداد سرو قدش - و ملک دود آه حسرت رفت

گفت تاریخ قمری نالن - سروی از دستان دولت رفت - و در [ چند نسخه ] و میرامانی نسخه بطریق •

و بزرگوار و بصرت از نامیده دولت در حسینین گزشت - و هباید حصم هر نعمت را عقیقت شمرده  
 هر کدام پریسان و بشیمان نگرفته و کنارش بدر نعمت - و اولیای دولت کامیاب و کامگار گشته لویای  
 جمعیت برادرانند - خطاطی همگان ناظمینان همسوس گشته بود که ناگاه خبر ناحوش بدرد کردن  
 میرزا هندان خراب آناد جهان را بمعاصع عرو و حال رسید - عیش باطل تلخ شد - و حرور خاطر  
 بحر مفرط منقل گشت - آرزو رسم این جهان مانی همساعت که اگر بفرقه سادای برآند  
 زمانه توگر در اندوه از سینۀ سوحنگ علم نرآند •

• ملک جسم از صبح روشن نکرد • که شام از شفق چون بداس نکرد •

نه سانی را دران مهال مهلتی - و نه اندوه را دران رغصیت امامی - میرزا اگرچه ازین جهان بے ثبات  
 گداشته و ازین سرای بے بقای گذشتنی در گذشت - اما معادۀ شهادت دریافته هم بکنای  
 ملک صورت سد - و هم در عالم معنی بلند پایه گشت - زده اندک بدیدر بختار بخش که بر من  
 جان مستعار چلش در لهای پادار بخش - آلتصرت ( که معدن حق شناسی بود ) از موت  
 چمن برادره ابعملد آن مقدار محترم و مذاقر شدند که بعارف و اغارت در نماند - و اولیا  
 ( که حرد و الا و دیده درین مری روزگار آلتصرت بود ) از حرج و مرج نصر و بختل گزیده  
 با رقت برای رما و تعلم چاره گر خود آمدند •

و سرچ اس ساجد حانکه آنکه میرزا هندان از اجتماع خبر شنیدون اهتمام مورحلها کرده  
 هر بر بختار مرحلت بهاد بود که غوغای انعامان برخاست و در هر مورحل چندان افغان پیاده  
 هجوم آورده بود که بغت درنگند - و همه کثرت از انعامان درون مورحل میرزا در می آمدند شب  
 نازک بود - میرزا بدین اس کرده سبزو رکار اهتمام مستموم مردم مراستند بختار این اسانی خود  
 شدتند درین لایا میرزا خود زیر روی امتحان سد - بزم کوک و حلسه دیگر سرمد با سرادگی  
 و بختار ادا بد خدمت گشتند - و بار از تر و کمان گذرانده بیکم بطنس لغس آرزخت  
 و بر بختار همت آن ار مادی بختاروا انداخت - برادر آن تفره بخت خورده نام انعام از بختل مهملد  
 و بختل ( هرگاه ) را مادی ملک بطنس ساجد بخت از همراهی میرزا بختار نقل مستکردند  
 که آن ادا بد گوهر شست آریانه ( که شعبلی خالص بود ) گزیده بخش  
 میرزا بختار مرد - و بختارست که با که این صر بد بختار و بختارست و بختار بختارست - میرزا را

از خبر شورانگیزی او درهم خوردگی پیدا کرد - و از صادر و وارد بمسامع علیّه رسید که بار از حدود  
 دیلاک مراجعت نموده باتفاق طایفه از اوباش در حدود جوی شاهي سر فتنه برداشته است  
 آنحضرت میرزا همدال را از غزنین طلب فرمودند - و حایکیر داران نزدیک را حکم یورش شد  
 و در اندک فرصتی میرزا همدال بعز بساط بوس سرافراز گشت - و دانیان حق شناس و نعمت شناسان  
 شکر پیرای گرد آمدند - و حضرت جهانبانی تعزیمت اطعای فتنه دهشت اعلام والا فرمودند  
 از استماع توجه موب عالی میرزا کامران بدناکسی خود را بگوشه کشید - و در زمانه ( که رایت  
 اقبال نزدیک سرخاب رسید ) حیدر محمد آخته بیگی با اکثری از یگهای اخلاص پیشه بمندصب  
 هراولی اختصاص یافته پیشتر از اردوی معلی در کنار سیاه آله ( که در میان سرخاب و کدومک  
 واقع است ) فرود آمده بود - میرزا کامران ( که در خود مقاومت خنک صف نمی دید ) نزد شبیخون آورد  
 حیدر محمد از روی هروری خود دانه دلوری و مردانگی داده کارزار مردانه نمود - و زحمهای  
 نمایان ( که طعرائی محرروئی صوری و معنوی باشد ) بار رسید - و ثبات پائی نموده جای خون را  
 بگذاشت - اگرچه بسیاری از اسباب نتاراج روت میرزا کاره نساخته سراسیمه باز گشت - و بعد از  
 چند روز ( که موضع چپر بار ( که از تومان بیگ<sup>(۱)</sup> نهراست ) مضرب خیام دولت شد ) از آنجا ( که حزم  
 و احتیاط از لوازم آگاهی ست ) مورچلهها قسمت شده خندق و دیوار<sup>(۲)</sup> نهشته<sup>(۳)</sup> سرانجام یافته بود  
 آخرهای روز دو افعان خبر آوردند که امشب میرزا کامران با گروه انبوه افغانان قصد شبیخون دارد  
 حضرت جهانبانی آئین آگاهی بحای آورده هر جا مردم تعین فرمودند - شب یکشده بیست و یکم  
 ذی القعدة ( ۹۵۸ ) بهصد و پنجاه و هشت ربه از شب گذشته بود که میرزا کامران با بسیاری  
 از افعانان بر اردوی ظفر قرین ریخت - حضرت جهانبانی بر بلندیه ( که عقب درلنگانه بود )  
 سوار دولت شده ایستادند - و غره جبهه عظمیت و دره اسیر خلافت یعدی حضرت شاهنشاهی را  
 پیش خود طلبیدند - ملازمان عتبه علیّه هر کدام در مورچله خود قواعد حراست و مراسم شجاعت  
 تقدیم رسانیدند - و پای تمکین مستقیم داشته دست اهنما گشادند - و آتش محاربه و قتال  
 اشتعال داشت - در اثنای این عوعا و آشوب عبدالوهاب یساول ( که در مورچلهها گشته اهتمام میکرد )  
 تیرے بار رسیده شهید گشت - و همچنین بارار محاربه گرم بود - تا آنکه ماه مدیر ( که آئینه دار  
 عالم است ) از مطلع اقبال سر سرکرده روی زمین را بپرتو شعشعه جهانبان روشن ساخت



بهیمی و سعدی را ( که در تفسیر هذلولی اسمانی اسان سران داشت ) نند کمد از نکر آدمی  
 صورت اصلاح داده بحال لایق حای دادند - و اسانرا بلکه عالم را از حد طاعت خلاصی بخشیدند  
 و غرض به بهادر خان فرار گریخت و تنه حاکم را و بر بعضی از ملازمان درگاه مسست ناست  
 و آن رمضان در آنحدود سعد و شکار استعمال در موه بزم آرای طرف و بر پست او را بی اعل عقدت  
 و خلاص بودند - و در اوایل موسم بهار ( که هنگام اعدال <sup>۱۴</sup>مراج عماصر بود ) اتعانی ے اعدال  
 ( که همواره در آنحدود بهمر حمر برداشده مدنه انگیزی و معاندانری مگردند ) حمی بادراک  
 دولت ملازم و احراز معادلت آساندوس سرانرا گشدد - و گروچه بومله عرائض و پیشکهای لایق  
 در زمره اعل اطاعت در آمدند و گرد نده و آشوب مدوزا درو شعت - حصرت جهانانی از راه  
 بادیه نآب نازان برل سعالت فرمودند و دران شب ( که موکب عالی نواهی نادیچ بود )  
 برپ و باران مظلم شد و حمی را آمد رسد - و بعد از امدقای مدرو شکار دارالملک بکل  
 مدقیر دولت سد - درامحان نانظام مهمات مدعار رغصت یافت و خواجه عازی حبت رسالت  
 والی نران با تحف و هدایا بهمراهی بیرامحان مرخص شد و ولایت عربدن و گردن و بغش  
 و تومانی لهوگر بهمدرا هلدل مگرت فرمودند - و قلندر ( که مدوزا داشت ) بهمدر برکه و مدوزا حسن  
 قرار گریخت مدوزا هلدل بدرنس مرخص شد - و مدبر برکه بعدوز رحصب گریخت و حوی شاهی  
 و آنحدود بخصر خواجه خان فرار یافت و بهشتر از آنکه ( مدبر برکه ناگجا رسد ) مدوزا ابراهم تقدوز را  
 از معدد طهرحان بفحور و مدانه گروند بود مدبر برکه بر گسده بکل آمد - و حصرت جهانانی  
 خدمت مدقیدد مدوزا را سفیع معاملت او حاجنه آن محال را باو را گذاشتند و درس ایام بومله  
 خواجه مددتمنع شاه انواله مالی در محلص معقی پادشاهی راه باندت خدمت سرانرا رسد  
 مکه انواله مالی حوب را باندت برمد انصاب مددا و حمن صورت او بنگسدربان خماراندش را  
 در اشتباه لوبک نئی می الدالت - و بهمانی او مر سعانت او معوم مدشد - و لهذا مدظور  
 طری تربیت و مقامت حصرت جهانانی گشت چنانکه مدعلم او دمسند و از بدو مدنگهای ار  
 د جای خرد گشایش عوافت م س

نصرت موکب مقدس حصرت جهانانی حست آشنایی بنسکس

شیش صورا کامران نوردنکر - و شهادت مبررا همدال

همراهمان در آنحدود مدقیدد و گما می امر مدبرد تا آنکه در ناله در خواطری آرم

نمود - و بعد ازان بچهار پنج روز بجانب لمغانات (که گریزگاه میرزا بود) نهضت عالی اتفاق افتاد  
 باوجود آنکه (تلازگی چندین تقصیرات حاجی محمد بخشیده بودند) آن قنائح خود را ناکرده  
 شمرده باز در مکرهای تبهانه تر گام حرأت نهاد - و حرکات شنیعه بطهور آردن گرفت - و خاطر  
 مقدس را آزرده ساخت - و آنحضرت بحلق عظیم و فضل عمیم درگذراندید - و چون رایت اقبال  
 بحلال آباد رسید میرزا به تدکیهای کنور نورگل گریخت - و هر کدام از متمردان متنه اندوز  
 بگوشه خزید - خان خانبان را با جمعی کثیر در سر میرزا تعیین فرمودند - میرزا کامران بودن در حدود  
 کنور نورگل بخود قرار داده بحاد فیلاب شتافت - و خان خانبان مراجعت نموده در دکه  
 نزمین موس کامیاب شد \*

و درین وقت نظر بر مصلحت کل و فراغت عام و حصول امن انداخته حاجی محمد و برادرش  
 شاه محمد را (که در بد آموزی و باندازی استاد حاجی محمد تواند شد) حکم گرفتن فرمودند  
 و این دو برادر حق ناشناس (که در خدمات جز بر مال و اعتماد نظر نداشته و در حرص و آز  
 طریق ناسپاسی سپرده در عوض کالای فاسد خود نهایی مرادان چشم داشته کفران نعمت مینمودند)  
 گرفتار ادبار خود آمدند - آنحضرت بمقتضای شرط عدالت فرمودند که این خدمت مروشان  
 پست طرت در مدت ملازمت بطوع یا کره خدمتی (که کرده باشند) در طومارے بقلم آرند - و یکی  
 از حقیقت شناسان بساط ملازمت حرائم و گناهان ایشان را در کتابت آرد - تا بمیزان عدالت  
 حقیقت احوال این دو بد مرشت بر عالمیان هویدا گردد - نامه اعمال حسنۀ ایشان ناموشته ماند  
 و از سیئات آنچه (در محضر تحریر آمد) صد و دو گناه بزرگ بود - که هر یک ازان باستقلال سبب  
 ستن و کشتن و باموس کردن میشد - سبحان الله یک آدمی ست که از بیکو خدمتی سرافکنده  
 و لرزان میباشد - که معاداً در راه خدمت نظرش بر کار افتد - یا ساده لوحی را مظنه خدمت مروشی  
 یا بدستنی در حق او استوار گردد - و هرچند شایستگی خدمت افزونتر اندیشه این کار مرادانتر  
 و یک آدمی ست که ناکرده را بهای کرده میفروشد - و ناکرداری را بد بیکوکاری آرایش داده  
 و اراده طرازی چشم بر احسان داشته در مقام خود آرائی می درآید \*

و چون باین محاسنه حقیقت نفخ الامر بر عالمیان ظاهر شد (که این دو بد دولت سرار  
 بدیهی حویث اند - و وقت است که از خست وجود ایشان دامن روزگار پاک شود) نفس

و بعد از آمدن دروغ و غصه داد - و ماضی پیش میروا کامران مرصاد - که ما چند در کوه و دشت هرگز نماند - زود خود را باس حدود رساند تا اتفاق کار ساخته آید - قضا را بدرام خان (که از مدتها بقصد ملازمت روان شده بود) بعرض رسید حامی محمد (که با خان مذکور موافق بود) باسعتال رفته گریزانه اظهار محبت نمود - که بهانه صناعت درون قلعه برده و بعد از آنکه بماند در حال مدرسه قلعه بود - مترجمش (که همراه حامی محمد خان بود) اشارتی بجان کرد که خان ازان اشارت بر غدر و کد ار مطلع شده عدوی در پیش آورده (مجموع عزیمت رفتن قلعه نمود - و درون شهر بر سر چشمه مرد آمد و حامی محمد را لطائف الحدل مطمئن ساخته همراه خود بکابل برد - و عرصه داشت مسافر بر آمدن خود و آوردن حامی محمد ارمال داشت و حضرت هاندانی چون بدولت شدند (که مدروا کامران خود را بخود کابل کشیده است) بر سر مقام مدوچه کابل شدند - مدروا کامران بیک منزلی کابل رسیده رحلتن خان هانان و آرزوی حامی محمد خان شنیده باز سرانجام خود را بحال امان کشد - روزی حامی محمد خواست که از دروازه آغوش کابل درآید - خواسته حال الدس محمو (که حکومت کابل را بر عهده داشت) نگذاشت که درون قلعه درآید - و بسخنای درست پیغام داد و آن حیره روی بدره راوی را وهم غلبه کرد و بهانه سکار تراباج روان شد و از کابل منار گسده خود را ببابا میقرار رساند و اردامین کو بهرادی و لندری بطریق ایلغار بعرض شامت مقارن اس حال رانات نصرت اعدای حضرت هاندانی (که بدو طعنان مدروا کامران مدوچه کابل شده بود) در محله ملک بول احاطه نمود و افراد خان و قریب با بوس سرانندی یافت - حضرت هاندانی حاکم مرموند که شهر کمر در آباد - که بهاتب مدروا می یافتیم - تا نگارگی خلق جدا از بغرقت هر روزه نجات یافتند لیکن خود خاطر تر حامی محمد را ح بود اتفاق اولیای دولت برین شد که از حامی محمد خلاص جمع نموده بدو اهل کار مدروا ناید - آنحضرت بهر بول دولت ارزانی داشته بدرام خان را حامی محمد را مرموند - و همان ظاهر اخیلند که با بطریق مدارا کار ساخته شود برده تر روی کار مرموند و بهر آنکه که نباید حامی محمد را دارند - درام خان مدوچه - و بهر آنکه از اهل زام - تخت و بعد از مدتی و سرگرد حامی محمد را مرموند کنگر آمده خان غنای را دیانت و خان کابل را را همراه کرده بمقامت آن مرموندی حرم بخش مرموند خواسته اند غنای را را

بار سپردند که بمیرزا سلیمان رساند - و بمیرزا سلیمان حکم عالی شد که بمیرزا عسکری را از راه بلخ مشتمل سفیر حجاز بدهد - میرزا سلیمان مقدم فرستادها را گرامی دانسته در مراسم تعظیم دقیقه فرونگذاشت - و امثال امر عالی نموده میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت میرزا اردبست و خجالت بودن این دیار بتو قرار نتوانست داد - و نزاع و راهله ناشکیبائی دم در مرحله این سفر دور و دراز بهاد - و در سال ( ۹۴۵ ) دهم و شصت و پنج در میان شام و مکه پیمانه عمر او پُر شد - و مسامت زندگانش آنجا سپری گشت - و بمیرزا حلیمان این نعمت حضرت جهانبانی را بآمدن مقدمات بیگمان و رسیدن از کن دوات و کتسال شدن آن نعمت قباب قرار داده با عرصه داشته مشتمل بر عز و انکسار آیدها را با احترام باز گردانید •

## توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی باطفاى نایره

### فتنه میرزا کامران بار دیگر

از انجا ( که عادت را طبیعت حاسه گفته اند ) هر که ( عادت بد معتاد شد ) مثل کژدم در بیش زدن عادتیار است - و کیف جمعی که در بهاد خود بداندیش و شرارت انگیز واقع شده باشند - و در مزاج ایشان عادت داطبیعت اتعاق نموده باشد - بظاہرین مقدمه حق احساس میرزا کامران بار بر طبیعت و عادت خود مایل گشته حرکات ناخوش خود را و هیله مزای خویش گردانید - و جمعی از اغدای حلیل و مهمند و طایفه از اوباش ( که بیک اراد جدا نتوانند کرد ) بخود همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج درآمد - و حضرت جهانبانی ( که آرام بختن زمین و زمان بودند ) فرو نشانند این شورش را از عنادات دانسته عزیمت توحه بر اعلی قرار دادند - حواحه اختیار و میر عبدالهی را ( که از مقریان بساط عزت بودند ) بعربین فرستادند - که منشور عاطمت رسانده حاجی محمد را از ظلمت بداندیشی بدور حق شناسی هدایت بخشند - و تا متوجه شدن و قدم در رکاب عزیمت آوردن بمسامع عروجال رسید که میرزا کامران ناچنده از اوباش ع سرو پا قلعه را ( که نزدیک چهارباغ در حوالی حلال آباد است ) محاصره نموده - آنحضرت بآمدن حاجی محمدان مقید باشند بسرعب تمام بصوب حلال آباد توحه فرمودند - میرزا کامران باستماع این حذر ار روی سراسیمگی فرار نمود - و باز خود را بسر درهای کوه کشید - و اراک را براه بنگش و گردیر شتافت - که شاید خود را بحاجی محمد تواند رسانید - که آن نکت برگشته بمیرزا سخن یک داشت •

و سرگذشت حاجی محمد آنکه چون ایام ادبارش قریب رسید اندیشه های باطن حدیث او دیشتر از پیشتر نظهور آمدن گرفت - و فرستادهای پادشاهی را بحرف و حکایت داراست

مستتر پس حاتم ( که از بنای حق باشناهی تولد شمرد - و از ثمرات کافر نعمتی توان داشت )  
 با هست بغیر ( که آتی حلالی ندارد ) خضر خواجده خان و نانا سعید نعمان و میرنایش آنکه و تعلق مهم  
 و عالی محمد و حوکی خان و ابدال و مقصود موزی ( باشند ) از حساب ده سرخو را سراسمه  
 در مقام اقبال کنند - و میرزا همدان و حاجی محمد خان و خضر خواجده خان و جمع  
 ( که تقاضای آنها شنیده بودند ) اهتمام ابقی در گرفتن مدرزا ناکرده مراعات نمودند ( امتنان  
 سر راه بر مدرزا گرفته همه را ناراج کردند - و مدرزا ناندیشه آنکه ( منادا که نشناخت ) چار صرب زده  
 بنایس ملذذی حرد را ملک محمد مندراوری ( که از ارباب معدن اعیان است ) رسانید  
 و او حقوق سابق مدرزا را منظور داسه در مراعات احوال مدرزا شد - و مدرزا لژیس حوادث  
 ( که هر یک بد هوشمند بازبانه است قومی از بهر عورت گرفتن و از خواب غفلت بیدار گشت )  
 املا منته شده باز بر هر عقل خود شناسد و طاعت از مناهل آدم صورت ( که نه دل حق شناس  
 داشتند - و نه حشیم حنا رفت - و همیشه کار انسان منته سازی و حمله اندوژی بود ) از راههای  
 ادبار گرد مدرزا فراهم آمدند - چون اس خدر در اردوی معلی رهند اهل نغای را بازار گرم و ارباب  
 املای را حکم خود شد - در مجلس رفتی ( که آتش آشوب و منده زنانه آور بود ) حاجی محمد خان  
 در محنت بر خاضه نعلنی رست - حضرت جهانبانی به تقصای رمانه سازی و کمال ندرت انبی  
 ابلخلس حرکت بدیع را ناز جنگ انگشته الدعای نغمه نمود - و نهایت دبع و رفع مدرزا کامران  
 جمیع الامارای منته علیه ملل بهادر خان و محمد تلی نرول و قندول سلطان و جمع کدیر از بهادران  
 حاکمیار را تعین نمودند - چون عسکر اقبال نزدیک مدرزا رسید مدرزا خود را بصر درهای علیگار  
 و ده شکست کنند اصرار بدست افتادند - مدرزا آسودن را گذارده بحالت اعیان حلال و صمد  
 پناه آزد و برپایه روزگار چند ( که بدو گرد آمده بودند ) بلز از هم باشند و اقوام باهره از موقع  
 ابرو بدهای بدیع و نصرت مراعات نمود - و چون خاطیر اندس فی الحمله از شرارت مدرزا قرار یافت  
 بهجت مزید امانت مدرزا حاکم و از بدین عواطف محرومی بهیچ بحاطر اشرف راه نام  
 خواجه حال تقی محمد و آفتاب بی بی نطه را بهجت حرامنداری حاکم منته مدرزا املای  
 بصورت ندرت نمودند - که خود این نعمت به حضرت جهانبانی مراد باشد بخاطر از مهم ندرت  
 مطمنی مدرزا و مدرزا حاکم را تعین و اهتمام بدو کرد و مدرزا عسکری را

از آنها حرام نمکي ظاهر شده بود) صلاح حال آنها و مردم منظور داشته بيايما رسانيدند - و همت و تدبیر داد و دهش گذاشته معدلت پیرا گشتند - میرزا آقايه‌ان را مشغول شرف عذایات ساخته رخصت بدخشان فرمودند - و میرزا ابراهيم را بجهت عنايت خاص چند روز نگاهداشته بعد از تمهید بهاط نشاط بسرانرازی مقدمات مواعلت اختصاص بخشیده بدخشان فرستادند و مقرر شد که در زمان مسعود تا این شایسته عفت تناب بنحشی باز بیکم را (که بقیه تدمیه خاندان خلعت است) لوازم انعقاد و ازدواج بظهور آید - و ضمیر جهان آزادی بنده شیت انتظام سهام حال و مال داشته هر کدام از ملازمان عقبه خلعت را بفنون صهربانی شرف اختصاص بخشیدند •

### اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت شاهنشاهی

#### و تغاؤل نمودن دوربینان بهاط آگاهی •

درینولا ( که بتائیدات الهی دارالملک بلبل مقر ارائک علظت و مهبط انوار خنوت شد ) بجهت انصاف خاطر موضع چرخ را ( که ارتومان لهوگرامت ) نامزد حضرت شاهنشاهی ساخته آن نونهال بهارستان اقبال عنايت فرمودند - کارشنامان آگاه دل ازین عطیه عیبی بفرمان بردارین چرخ مال زده کوس شادمانی بر چرخ نهم بلند آوازه کردند - و کالت درخانه ( که اعظم تربیتها و اشرف خدمات است ) حاجی محمد خان مقرر فرموده اصلاح مزاج او فرمودند - اما از انجا ( که او از تنگ حوصلگی بدمهت شجاعت و معرور اعتبار شده بود ) اندیشه‌های نادرعت ادرا همواره در زندان غم میداشت - و پیوسته داسپاهی کرده خواهشهای دور از کار ( که کار مستان است ) بظهور می آورد - و حضرت جهانناسی از علو همت و فراخی حوصله ( که جهان بیکران بود ) میگردانیدند - چه نیت خیر آن مومنده کامکار آن بود که بهال وجود امان را ( که دمت پرورد صانع یردانی و نهال برومند چارچمن تقدیر است ) بهر لغزش از پای ندان اوکند - علی الخصوص کسیکه در میان ایران بعزونی عقل یا دروانی شجاعت یا اعتبار دیگر از صفات کمال و صدائع شریفه امتیاز داشته باشد - اما آن بدگوهر بیدارست از تیره بختی و بلخردی این را زلونی انداخته از اسباب مزید جنون خود میساخت - و آنحضرت همواره اعماص نظر فرموده مشغول عنايت و التفات میداشتند •

و بالکمله دران ایام معادت مرجام پیوسته ابواب داد و دهش و امباب لطف و قهر ( که مررشته نظام عالم و عالمیان بآن مربوط و منوط است ) گشاده و جمعیت بخش پراگندگیهای زمانه بوده هر روز آزادی فرماندهی و فرمانروائی بودند - میرزا کامران بعد از شکست از موضع اشتراکرام

اما خاطر مدسی منظر از رهگذر آن گوهر تاج شهر یاری و اکلیل باریک تاجها از پی معنی حصرت  
شاهساهی سعادت نگرین بود - که بجمع اقدس رسانیده بودند که این نوبت منرا کاهرا آن والا بدر  
عملی شکر را همراه آورده است - و باطن اندس را از توزع و بفرق نه هیچ گونه تعالی میسند  
را آنکه حسن آینه آن گلن گلشن اقبال و سر و چمن سلطنت را بنظر اقدس در آورد مقدم آن  
دور دنده را معتمد سعادت و اقبال دانسته بر علامت حال و حصول آمال سعادت سکر بجای آوردند  
و از غایت شوق به احضار آن نور پرورد الهی را در بر کردند - و بعد از ادا ای آداب شکرگزاری  
نصنات و حدرات ( که سکر عملی ست ) اقدام فرمودند - و دلهای عریا و مقرا و اوامل و انعام را  
نفس احسان و انعام بدمت آوردند - و هر یک از بلندهای خاتعنا را ( چه از رهگذر کلماتی  
دستار آن قرآنی خلعت و چه بغزالی خلعتی بیکو خدمتیا ) ببقعات حسرا ده دانه امیدوار  
نشدند و بر این مقدس حضرت جهانانی گذشت که بعد از این در هیچ پوش اوس موباه  
حسن خلعت حدائی نگریتم - که در دم سعادت ابر او هزاران دولت و میمنت مطوبی مت  
و درین پوش این نعم ارجمند را از میامی نگرین این گوهر را ملائیم و مقارن این حال سعادت طراز  
در سحر ملنون باز به حاربان در جنگ گاه نداد آمد - حصرت فرمودند که هر کس اینجا منگردد  
آلهای ما همس در شکر باشد - نص خود بدولت منوخته شده مهار را گرفته فرمودند که شکران را  
ناتواند و بارگسانند - و بدینند که درین مندر به خدمت - از انعامات حصه آنکه کتب خاصه  
پادشاهی ( که در جنگ هیچ آن از دست رفته بود ) بدمام و کمال درین خدمت منور بود - دستا به هزاران  
سادمانی - و خواجه ماس مندر بولت ( که انروز در آتش رفته بود ) در افعال نادره این قتال  
آتش افعال خرا سوخته موجب سکین سورت سوز و سر گردید - و دران روز نغم و فروری  
در باغ حاربتاری مجلس آزادی عیش و عشرت بودند .

حج ( بدنامی بولنقات ابروی انوار نصرت گسوده گشت - و شورا انگارای رفته اندوز را نمانند )  
نصرت بخدمه روز دیگر بکلیل منظر بركات قدوم گرامی و مورد سعادت حادثی - د - اول  
فرار کب کلل مرئی سعادت اتفاقی اقداد - و مختصات تنجی بصمت سعادت حضور در پند سادمان  
بخبر رسیده و بعد از آن بطریق معتمد آراء حاج را بقدوم خدمت بخش طرقت نموده در انجا  
بهرتیم و ایستاد و در بزم رحمت و مرامت نیکو خدمتیا بکمال و بر تادانین ملائلی دور  
بخدمت فرمودند - و باندو بویک و حادر نصرت و حسن مالتی و صحت علی قوایی را ( که بکرات

و قلب و مقدمه ( توجه نموده سامان شایسته فرمودند - قبال عمارت و ال بوجوب مقدس پادشاهی  
 مسجد و جلال یافت - و سرانگار باغنام میرزا سلیمان رونق پذیرفت - و جراتنار بحسب اتفاق  
 میرزا هندال صورت گرفت - و هراول بشیاعت و دتوری میرزا ابراهیم منظم شد - و التمش  
 بتدرج حاجی محمد خان و جمعه دیگر از بهادران کار آزمای مستحکم گشت - و از جانب قلب  
 میرزا کامران بود - و میمنه میرزا اسکری - و میسره آن سلطان - و هراول قراچه خان - و اواج طوفین  
 بر مثال دو کوه آهنین در چاندش آمده نزدیک هم شدند - و هراول قراچه خان و جمعه از حجاز  
 اخلاص اندساب ( که بضرورت بعد از قصیده قلیچا همراهی میرزا اختیار کرده بودند ) جلوریز  
 یکسر رانده داخل لشکر ظفر انظام شدند - و نزدیک جوی موری اول میرزا ابراهیم از فوط دتوری  
 پیشدستی نمود - بعد ازان حایر اواج قاعده متعاقب در آمدند - و میاء یان جان سپار از جانبین  
 در آویخته سملهای مرد آزمائی مرکز کارزار شدند - درین اثنا هر قراچه تراشت بریده پیش رخس  
 حایر نور آورده - و همگنان را از شرارت آن مذاقی فتنه انگیز نجات بخشیدند - حکم عالی شد  
 که هر شوریده این حرام نمک را از درازا آهنین کابل بیاورند - که موجب عبرت خود سران  
 نفاق پیشه گرد - و آنچه او بزبان خود دل زده بود ( که هر مامت و کابل ) آن قول بعمل در آید  
 و از ثقات چنین مسموع شده که مشغول از مشاذیل میرزائی این فتنه اندوز را گرفته میخواست  
 ( که جهت عذر تقصیرات پیش حضرت جهانبانی آورد ) که قمر علی هاربی ( که از حجاز  
 میرزا هندال بود - و در قندهار قراچه برادر او را کشته بود ) از عقب میرمد - و طایفه او را برداشته  
 شمشیر در فرق او میزدند - و می شکامد - و سر او را بریده به قمر علی آورد •

درین عرصه داروگیر و مصاف زد و برد ( که اولیای دولت آخرین کار دانسته بجاننازی  
 کمر همت بسته بودند ) میرزا کامران قاب مقاومت نیارده رو بفرار نهاد - و از کتل بادش  
 بحاجت افغانستان اداره شد - لشکر بصرت قریب دشت تقاراج نهاده اموال و اسباب فراوان بدست آورد  
 و اعدای دولت اسیر کمند مطوت و قتل تیغ قهرمان گشتند - و جمعه ( نقاب عرق خالص  
 بر روی مروهشته - و اشک دامت را شفیع خود ساخته ) بهزاران ملامت در زمرة اولیای دولت  
 انسلک یافتند - و میرزا اسکری بدست بهادران عسکر اقبال انداز - و چنین فتنه ( که مقدمه  
 فتوحات باندازه تواند شد ) نتایج کار ساز از پرده غیب روی نمود - و سرمایه هزار گوده شادمانی شد



چون موكب علي بردگ اشتر گرام رحيد ميرزا كامران ندمتور معهود از نام معامله بهمي  
آماده بكار گشت - و جمعيت صراحام داده روى بموكب عالي آورد - چون محاسن اندك مالد  
حسرت بهانداني عواطف ذاتنه را منظور داشته ميرزا شاه خوش مير بر كه را ( كه از احاطه  
سادات نرمد بود ) بخش ميرزا برمنادند - و نصائح ارحمند ( كه گوسواره گوش هوش اهل دولت  
و اتبال بواندشد ) برمودند - حلاصه اش آنكه همواره طريق مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذارس  
از فرزاني دوراست - حنك ناسد كه بر هر كابل اس همه دراع سوخت - حقوق مدعيه و حذبده را  
برمي داشته طريق مصالحت و حذيل مخالفت بخش گيرد - و در تحخير هاندومتان بكدل شده  
همراهي گيرد - سيد آداب رسالت را بواحي ادا نموده صلح و صلاح را قرار داد - اما بشرط آنكه  
( حلاله مددهار بآنحضرت تعلق دارد ) كابل پس متعلق ناسد - پاس سرط و عهد در ملازمت بوده  
منوبه تحبير هاندومان منكردم - چون آنحضرت در مقام رافت و عظمت بودند برمناده را  
مربطه دوم بتعالي موانع عدالتاي صدر برمناده بهنام دادند كه ( اگر درسي و راهي را آهنگ  
مستقيم است - و منخواهي كه راه يكجتهي ميبري ) صيغه رسته خود را در حلاله ازدواج گوهر يگنای  
غلامت ( يعني حسرت شاهشاهي ) درآرد - ما كابل را ناآنها عفت فرمايم - و ما و بوازي و متق  
و اتفاق ظلمت زداي سواد اعظم هندوستان شوم - و آن صالگ را ( كه محلي ضرور و آفات شده )  
مقام اس و اصل سازم - هم كابل در معني از ما و بوباسد - هم هندوستان - ميرزا منخواحت  
كه بهدراي نصائح هوش امراي كنده موافق دولت امراي پاناساي را بگوش جان حامی دهه  
لعن مزاحه قرائت ( كه مديار كار و نار ميرزا ببرد ) بدول نكرد - و گفت سر ما و كابل •

الفقه حراس روز چوه شكر يلدز مقابل ميرزا بود ( كه بحار ب داناين اخبر شناس مواهقه  
اين حنك كرده خود را بلمص خود حكمت دانست ) ميرزا بلطائف العدل حنك را درزي دنگر  
مي انداخت - و اسير و ميزي مند خواهان جنگ بود - ايكن حاجي محمد خان نبي خواست  
حسرت بهانداني مزاحه ب خطير او نموده در حنك بوقت دانستند - و در ليجواهان حجابان همت  
در نصرت اينده عرصه آرامي كردن را حامي معلوم - در اين اثنا خواهه بهدافتد و جمع دنگر  
( كه در ملك قندون از ملازمت دور اندوه بودند ) فرصت را غماصت داتحه بسوي ملازمت  
پايدند - و مدالب و هر چه بوردگ اشتر صفيف را بمودلف عربس رساندند - ( كه به لژ روز گذشته بود  
كه لژم و لژي در رايك مقام آورده بسويك صالوت و ترقه اسب آداب جنگ ) از مدله و مدصره

و دشمن همه متحد القول و متفق الکلام بودند ) بجهت خجستگی ذات و میمنت قدم یا بجهت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گروست - و نداشت که ایند جان بخش جهان آمیزین خجستگیهای کونین را ( که در ذات اقدس و دیعت سپرده ) برکت او بدوستان عاید است ده بدشمنان - کوران را از توتیا چه فروغ - چون کلام طعیلی انجام رسید سلسله مقصود جنبایدن و بقیه سوانح قدسیه حضرت جهانبانی را برشته اجمال کشیدن ناگزیر است •

## معاودت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان

### و محاربه با میرزا کامران - و قرین فتح نزول اقبال بکابل

چون ( بسعدت روز افزون و همت جهادگشا عرصه اندراب محکم سرادقات اقبال حضرت جهانبانی شد - و میرزایان برهنه مویی سعادت کویدن مقدم والای آنحضرت را شرب روزگار خود دانسته ملازمت شتافتند - چنانچه نگارش یاف ) آنحضرت در اندک فرصتی مامان لشکر و سرانجام کارزار نموده با خاطره حق شناس و بختی نظام بخش از راه کذل همدو کوه عزیمت توجّه مصمم فرمودند - چون گروه از مدافعان تیره رای قرین رکب دولت بودند آنحضرت بجهت انتظام خواطر و اطمینان ارباب ظواهر از آسمان طورت فرود آمده بر زمین طبیعت روزگار نشسته سوگند ( که در ظاهر پرهستان سلسله صورت معتبر است ) در میان آورده در مقام آن شدند که هر گروه را بطرزه مخصوص سوگند دهد - که در یکجبهتی و یکدلی همراهی نمایند - و فرمودند که ( اگرچه نگارنده صور حقائق اشیا قلم صنع الهی است - و پدید آرنده اوصاف اهل ودا در اعتقاست و ثبات بر جاده صدق و صفا تویدقات ازلی - و خاطر ملکوت باظر ما از همه جمع است ) لیکن میخواستیم که دلهای اهل روزگار ( که جر سبب در نظر دارند ) اندک بحقیقت گراید - و چهره راستی در آئینه احوال ایشان جمال درستی نماید - درین اثنا حاجی محمد خان کوکی ( که به عقل ادب شناس داشت و به دل اخلاص گرین ) بعرض رسانید - که بطوریکه حکم میشود همه سوگند میخورند - لیکن آنحضرت هم قسم یاک کنند که آنچه ( ما دولتخواهان از عالم خیر اندیشی صلاح دولت در کاره نه بینیم - و بعرض رسانیم ) گوش توجّه داشته بعمل درآورند - میرزا همدال ( که از عالم عقیدت بهره و از ملک معامله مهمی نصیده داشت ) گفت حاجی محمد این چه طرز حکایت گفتن - و کدام قسم حرف زدن است - هرگز خادمان بمخدومان و بندگان ندادند امثال این سخنان گفته اند آنحضرت ( که معدن مروت و بحر فتوت بودند ) فرمودند که همچین باشد - هر طور ( که خاطر حا . محمد خواهد - و از عالم دولتخواهی بعرض رساند ) آنچنان کنیم - بعد از تشیید مبایعه عهد

اق اراکا بدولت و اقبال نهضت فرمودند •

و درینجا شخصه حنفیه حاتم آنحضرت بخش میرزا آورد - مکررا از سر آفرین حنفیه اندیشههای بدیهه را بخاطر راه داده از مرط شوق در حمامه نگیند - و از اینجا کوچ کرده کابل را محاصره نمود و نام خان بروس در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در احکام مدنی طبعه داری اهتمام نمود و هرچند میرزا او را بمواعید کشد مدن نما مرست ممداد او حمل الممنوع ععدت و اخلاص حضرت جهانناتی را نمی گنجند - تا آنکه از احب حاکم را درس مدال شهرت داد - و حنفیه آنحضرت را مرمند و بصد عهد و پیمان نادرست و حروف و حکایات مرست آفرین نازی داده قلعه را گومت - و آن توباره حمی کائنات و گلدمنه بهارسن آفاق یعنی حضرت شاهنشاهی را ( که در تاریخ اقبال روز افزون مشام آمد روزگار را عطر می بخشد - و انوار خلافت ابدی از مرآت نامده اندالش میثاق ) از تاهمندی و کواهدی معدن ساخت - اما حمایت ابر ی ( که معارف احوال دولت استعمال آنحضرت است ) مریم قدم آن بصورت حرد لمعی بزرگ را از روی معنی در کلف هراست و از روی صورت در بهاء عطوبت خود دانسته پیونده نگهانی مکرر •

میرزا کامران در دارالملک بخیل بوده مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لشکر می بود  
و میرزا عمیری را حوی ساهی ( که اکنون معادن انصاف بلقب گرامی حضرت شاهساهی  
پایند محال آباد مسهور است ) حاکم کرد - آن موصیست دلاش و مرزخست مدان هندوستان  
و راهب مستمل ترخونهای هند و میرزا ار ناهوشنهای ولایت که منعم خان دنام اندس منحرب  
ساخته معهورا را گرداند - و قریب و آنحدود را بقراخون دان - و عوربند و آن نواحی  
به یاسن دولت مقربو حاله - و همعقبن مردم خود را حاکم و علوفه تعصم نمود - و باراندی دولت  
پادشاهی در مقام گرفت و گذرند خواهر سلطان علی دیوان را مقین ساخت - و دامت تطول گساره  
مرور و احوال مردم بلاد و حلص گرفته در سرانجام بد سرانجامی خود شد - و پیوسته از توحه  
موجب پادشاهی اندک - عائد بیده روزی بقرار و آرام نگذاردند - و مدار محبت از قراعه  
و خواهر تمام سرمد و تنب ساند - و از راه نظام و معنی سامان ( که سر بر سامانها ناسد )  
بهم رسانند - و اول از بکده •

• درم از وسعتی که برافشاده • بدای عمر کنند و بزم مصر اندازی •

درین منزل میرزا همدال بدوایت ملازمت - روپا اند شده بنامدیم مراسم پیشکش - میرزا از گشت  
و آرنجا اندراب منتهی مرادفات اقبال شده - میرزا - ایمان و میرزا ابراهیم سعادت آوردش مشرب شده  
لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند - چون سخن پایا رسیده بیشتر از آنکه ( حضرت جهانگیری  
مرالحام لشکر فرموده - متوجه تفسیر کابل شود ) گذارش قلم باهوش میرزا ناصر از اندامی غریب  
تا برآمدن او از کابل ( که مقدمه جزای کار است ) نگار است - تا نشاء ایان بادیه سخن را  
از منزل این تلمه - میرزا حاصل شود \*

چون ( کارگران قضا و قدر بحسب تشدید سبب درایت ابد باین بادشاهی و تخریب بایان  
اصحاب نفاق آسپهان فتح در لباس کسر و آه طور شادیم در روش غم از مکتب بطون احوال ظهور  
آوردند - و حضرت جهانگیری باهضم مخلصان جانباز منوچه خفاک و ایمان شدند ) میرزا ناصر  
از منوج این امر غریب ( که در منوچه او گذشته بود ) در تعجب ماند - و اهل نفاق توب توب آمدند  
میدیدند - و آن معامله زانهم از آمدن این هزاره کارای بیونا عرگرم و خوش وقت گشته  
دست جفا بر اهل وفا ( که کمال اهتمام بذروا اخلاص بادشاهی داشتند ) گما - و در همان  
میل مسارده بابا سعید قراچه قراحت را زخمی بیش میرزا آورد - و میرزا نیک پیش آمده  
از حقیقت حال و خامت مال او پرمید - جواب داد که بها سعید نادانسته زخمی بمن رساند  
آخر بتعقدات ناپایدار آن مکار بیونا را تسلی داد - بعد ازان همین تلی سلطان مهر دار را  
( که از مخلصان فدائی بود ) بابا دوست يعاول و جمعی گرفته آوردند - و آن حق ناشناس چنین مخلص  
درگاه را بدست خود شمشیر زد - و فرمود تا در حضور او باره باره کردند - و آن سرمایه دار گنجینه  
اخلاص در راه وای نعمت خود جان رنزی و حیات شدنی را بنقد وفا مبیع نمود - و تا ابد باین  
سعادت سرمد بزم آرای مخلصان عقیدت منش گشت - و تاختی بیگ را ( که از آمرای معتبر  
چغتی در گروه اهل حقیقت معدود بود ) آوردند - بے ملاحظه او را نیز نه تیغ گذرانید - بعد ازان  
بیگ نادای کولای آمده حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد - میرزا ار تملک دلی شکفته شده  
یامین دولت و مقدم کوک و حمی را بتعاقب تعیین کرد - و قاسم همین سلطان ( که داد حرام نمکی  
و کور دلی دران روز داده بود ) از ترس و وهم ( که منافقان نادرست را دامگیر است ) پناه  
بدانکه کوه برده ایستاد - و از سراسیمگی نه روی رتن داشت - و نه رای گریختن - حسن صدر  
و جمعی را مرستاده بدلاسا<sup>(۲)</sup> و مواسا آوردند - و میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بپاریکاران فرود آمد

درس را دود از سه روز گذران ایمان بولگی و سابعی ( که در آنحدود بوط داشتند )  
 ارامش و گوسفند و آنچه معدود اینها بود دستکش آوردند - و در چنین دوت خدمت شایسته  
 معدود رسانیدند - و شب در مردگی برت آن مردم مثل آفاق افکند - و چون صبح آن دولت حواری شدند  
 حذر رسیدن کار را به عظم بحر کردگی متر سید علی سهرابی رسید - سوداگران عراق و خراسان ارامش  
 و امانت مرادان همراه داشته بهرم سفر هندوستان گمراه تمام نهند بودند - آخرهای روز  
 عده های کاروان به حالت تعدیل رگب دولت بهر آنراز شدند - و روز آن روز عینی مقدمه مباحث  
 آسمانی شد - و سوداگران هر چند عادت نفس معارفت و امداد این حدس والا حصری را سرمایه  
 سعادت روزگار خود شناخته همه ایمان و امانت را به دستکش نمودند و آنحضرت این را از بائیداد اربلی  
 دانسته بعضی ارامش و اسرار را به نصیحت در چهل رده نجات معجز مرصود گریستند - و لجم  
 مزارع رگب دولت و مقربان بهای تربیت نصیحت کردند و بخشی هر کدام از مرزبانان بدخشان را  
 سرحدان نمودند و تنه را بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود هر جا که خواهند بفرسودند  
 و از دیگر کمبرد مورد موکب اقبال شد - ظاهر محمد بهر مدرحد آنجا بود - و درم گرامی را  
 نصب عظمی ساخته خدمت شایسته اما از ختم ( که داشت ) تا از سامانی ( که داشت )  
 در آداب عدالت بی سرمدگی را از هر چه معدودت پاک بدوامت کرد - و از آنجا شب در میان  
 کنار آب تنگی نزل دولت فرمودند - و در آن منزل از آن طرف آب شخصی فریاد کرده آواز برداشت  
 که ای کاروانان در میان سما جمیع خبر ناساهاست - حسن این آواز به ع مقدس رسید فرمودند  
 که جمیع از ما خبر بگویند و از بدیدن که بوی چه کسی - و مرتضی که مدعی و در میان سما از پادشاه  
 به خبر است که جواب داد که من مرشدی نظری سال اذکم - که بجهت تحقیق خبر پادشاه  
 ... اده - و در آن ما این خبر بهت داد که بداد زنی از معرکه فرآمدند - و در کمر  
 از آنجا آمدند مردم و مرزبانان به حالت جامه ناساهی ( که در آن روز پوشیده بودند ) مانده بدش  
 بهر آنکه در آن روز و در میان آنها کرده - و مرصها آسند حضرت ای بحضور ارب طلبان - و  
 و مرصده مرا می نامی بهر من رسیده که در این روزی بوده امی ماند گفتند در و ناظری  
 حاضر شد و در آن روز که مسافت آمده اند - که دوت به امداد و مرصده مرصده  
 حاضر شد و در آن روز که مسافت آمده اند - که دوت به امداد و مرصده مرصده

حیدره را از بالای والای خود فرود آورده بسبیل خان سپردند - او از ساده لوحی جدید خاصه را اذاعت  
روز دیگر بهیاره از ملازمان درگاه بدولت ملازمت امتسعاد یافتند - روزی شاه بداغ خان و تولک توچین  
و مخزن قاقشال را ( که مجموع آن ده دهر بودند ) بچند ادلی و خبرگیری کابل رویه مرستادند  
بنحیر از تولک توچین هیچ یکم برگشت - و او دران روز بازار امتحان مشمول عنایت گشته بمنصب  
قوربگی مرامراز شد - و جمعی از معتبران را طلبداشته کنکش فرمودند - حاجی محمد خان  
( که غزنین حایکیر او بود - و بعاق را بخته تر از دیگران در کانون دل میداشت ) رفتن قندهار صلاح دید  
و پایت قدول نیامت - و گروهی از درست بینان رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال  
و میرزا انراهم را همراه گرفتن و سرانجام لشکر نموده توحه کابل را مصلحت دانستند - و طایفه  
از بهادران جانشینان فراخور پنداری و قوت شجاعت سخن کردند - که امروز میرزا کامران از باده درد آمیز  
بفاق کوتاه اندیشاں تدبیر حوصله مست و مدهوش عملت است - و ماسعادت یافتهای بارگاه جانشیناری  
و وراثت عرصه حقیقت گذاری در قدم حضرت هستیم - دیگر کدام روز بکار می آئیم - لایق دولت  
آنکه همه یکدل و یکصفت شده در رکاب نصرت متوحه دارالملک کابل شویم - امید واثق که رفتن  
بدخشان مهم میرزا کامران ساخته و پرداخته آید - چون ( وریب و بعاق جمعی کثیر از تربیت یافتگان  
درگاه بتنازگی معلوم شده بود ) اعتماد برین رای فرموده حزم و احتیاط در یورش بدخشان  
صلاح وقت دانسته از راه یکم اولنگ نهضت فرمودند - حاجی محمد شاه محمد برادر خود را  
با مردم خود در چنین وقت رخصت گرفته بعزین مرستاد - آنحضرت بدست مقدس خود مشهور  
سلامتی خود آنحضرت شاهنشاهی نوشته بار سپردند - که دهر و صعبی که تواند رساند - و بزبان  
بیز پیغامهای تسخیر و نصرت و مواعید وصول موکب عالی دلدادند - و حکم فرمودند که زودتر خود را  
بعزین رسانند - و تا هنگام مراجعت ما ( که ایشاء الله تعالی بر روی میسر خواهد شد ) در نگاهداشت  
عزین مساعی جمیده نماید - هر چند ( مخلصان صادق بعرض اقدس رسانیدند که اهل بعاق را  
از خود در چنین وقتی جدا ساختن عنان اعمال بعاق بدست این بئاتان سپردن است - و صلاح  
کار بدخواهان معسر بعمل آوردن - و همه بکنایه و صریح معروض داشتند که او برادر خود را پیش  
میرزا کامران میفرستد - و خود میخواهد که حاجوس درخانه و فریب ده ساده لوحان عقیدت شوند )  
آنحضرت برین مقدمات گوش نهاده رخصت شاه محمد فرمودند - و روز دیگر بحاکم کمر  
عزین عزیمت معطوف داشتند - اکثر مردم ب حقیقت از ملازمت گرامی جدا شدند - و حمی ( که  
نگاهبان حدود اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند ) در ملازمت گرامی بوده کمر خدمت  
بعزم درست بر میان واداری هستند \*

که هم در سیر این کار رست - دیگر مغرور ملی رحش رحمی را در مندان کارزار چنان حواله داد که دمار  
از روزگار آه زمرا بدولت برآورد، در اردحام گسایش و هجوم کشاکش رحمی از امب حدا سد  
دعش دومت محمد لوزا بگام دشمن نتوانست دید - نصرتش دید - و در هدایت بدر کار عظیم او را  
تمام ساخت و آن مقدار توف و حیلش نمود که خود هم مصمم و منقشی گشت - و حضرت  
جهانبانی بر بلندی برآمده اندازد: «ای موانق و مخالف میموند - با آنکه از طریق کسی ملامت  
در آن سنی اصل بپ توپ است مخالف حقیقت مکر و مروت آن سنی بندان تیره روزگار  
ملازم آن دمی معات - شجاعت دانی و حالت طوری در حوش آمد - بدان حال سنان  
از مهر و علت عصب مرا گرفته بود بعوج مخالف ناهند - و موج دشمن از هیئت و شهادت  
آن پادشاه و اسکوه منفی شد از گوشت نرسه بر امپ حاصه رهند - و رنگ بانای کولایی دانسته  
با دانسته از عصب آمده شمشیر انداخت - آنحضرت برگسند بطریق تهر نو الداحند و بهمان نگاه  
تیر بر سمت از با خطا کرد - و مهر صگاهی (که مغرور خان مشهور است) آمده آن بدولت را گیر براند  
مغرور اعدت اسب ایلغی (که سوار بود) لفظ اقدس درآورد - آنحضرت بران رخس معادت سوار شدند  
و اسب خود را بدو ساحت عصب بروردند - در آن اثنا عدد الوهاب (که از عاقل معدن بود)  
آمده شرح بدو من آمو دروا کاهران معروض دانسته حلی حاصه را گرفت - که حه دیت ناخس امت  
از ازل چلش آمده که گاه دایو مراد از زول آمال ملامت است - و گاه از گردش حرج  
دولتی بهی گشته روی بریز سنی دار .

آرسته مقدر ازلی (که منظم حلقه در دوسی و پادشاهی و مرتب دایره سعیدی و شاهی ست)  
مستکما را کند گساده و حریفان را نفع اندازد کرده است - با در طاعت صراحت  
- دایم باز یک شذر تان در بهار امروزی خورده عالم ناب نداند و ناله سینه سراب دمای  
طنب نکرده مسالیم حشمه مضمون نرسد - معذرت این حال و منظور این مقل و اعدا دست  
که در روز حشمه احوال مایه صحت بهاندای - و آن صورت بخت فیتاک و بهاندای  
(که هم کدر تر از صراحت خاص صحت را درای صوب کرمانه بود) مدحه شدن و عذر الوقاب  
و مرخص شدن و معذرت این و بدل حال و جده - مگر مایه رباب صحت اضمحام بودند - امتیاز این  
و عذر الوقاب حکم شده حد ازلی کرده می آمده باشد و مایه صحت صواب ترقی و آداب و حکم

(۲) در [نشر شده] به ارجاء - لا (۳) در [چند نسخه] به دست آید و شد (۴) در [و غیره نسخه]

بنده الهی کم این

در حقّ مردم بجز حسن ظنّ راه نمیدادند ( تدبیر این حرام نمکین سوربخت در مواب پنداشته  
 حاحی محمد خان کوکی و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه حلال الدین محمود  
 و چاپی بیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوه‌بر و شاه قلی نارنجی را بصوب  
 ضحاک و بامیان فرستادند - و مدّعیان خان و جمعی کثیر از ملازمان عدّه اخلاص را بر راه مال اولنگ  
 تعین فرمودند - و قراچه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعی ( که در ملازمت اقدس  
 ماده بودند ) روز نامهچّه احوال اقبال قرین پادشاهی را نوشته روز بروز بمیرزا کامران میفرستادند  
 و پیوسته با نیردگ فریب و مسون لعرض حضرت جهانپانی میرساییدند که میرزا را درین مرتبه  
 جز بیب خدمتگاری امری دیگر مصمم ضمیر نیست \*

چون [ از اهل اخلاص در ملازمت کمتر ماندند - و هنگامه اهل نفاق ( که در لباس عقیدت  
 حیل‌پرداز بودند ) گرم شد ] میرزا کامران ( که از شکوه پادشاهی و فراوانی لشکر در تیه حیدرت  
 سرگردان بوده به راه ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت داشت ) از بعاق این گروه شکوه  
 آگاه گشته بدلائل منافقان از راه ضحاک و بامیان بجانب دره قنچاق ( که از توابع غوربند است )  
 توجّه نمود - یامین دول و مقدم کوکه و باباسعید را همراه ساخت - و خود قول شد - و مجموع  
 مردم خود را در توب کرده روان شد - نیم روزی بود که یکی از رعایای آنکود از آمدن میرزا کامران  
 و بداندیشی او بمسامع جلال رسانید - قراچه ( که سرفتنه بداندیشان بود ) بعرض رسانید که بر حرب  
 و حکایت امثال این مردم گوش داشتن و بر اراجیف دل نهادن موجب تفرق خاطر و باعث  
 توهم اجتماع میشود - اگر بموجب این خدیر قصد جنگ و استعداد پیکار نموده شود هرائنده  
 چون این خبر بمیرزا کامران رسد از داعیه ملازمت متقاعد خواهد شد - درین حرب و حکایت  
 خدیر آمدن میرزا و قصد نادرسی او نتواند و توالی رسید - سبحان الله هنوز نفاق و تدل این منافقان  
 تاریک‌درون بر مرآت ناطن پرتو اشراق نیعکند - و در خاطر اقدس جز گمان نیک امری دیگر  
 خطور نکرده - تا آنکه آمدن مخالف دعرم مخالفت مشخص و مقرر شد - حکم عالی شرف بعاد  
 یامت که جمعی ( که همراه اند ) سوار شوند - و خود بدولت پای همت در رکاب جلالت بهادند  
 در اندک فرصتی معرکه قتال گرم شد - پیر محمد آخته ( که از فدائیان درگاه بود ) و محمد خان حلایر  
 و جمعی دیگر از یگهای جاسپار پیشتر روان شدند - و پیر محمد آخته ( که تشنه جگر زلال  
 جاسپاری بود ) قدم در دایره دار و گیر آورده چندان در حان ستانی اعدایع پیکار را آب داد



حسد است آن دارند ) اما معایب حوی بنده خود گشته اس چنان نرد فعل بازی و نوبائی  
 با حسن صاحب با گذارے می نارد عجب و صد هزار عجب اس چه ندره دلی مت - و اس حد  
 حدیثی - انگلسم که خلیل حوینها و شرانغ برزگنهای اس دات ندی را در می یاند  
 معامله همی رسمی حسد - آنکه (از ملازمان خود توقع دارند بآن مقدار احسان) خودها (که مورد  
 حدس الطاف و عنایات اند - که بک ازانها بما عمر برای حق گذاری کافی ست ) با صاحب  
 دلی نعمت بر خلاف آن سلوک میکنند - وار بے مکاری و ندرائی در برابر چنان بدش می آیند  
 آرس کمکه (مخالفت و سرارت مرسته شد ) ظهور امدال اس امور آرو چه نغید - و کور مانثر راد را  
 از برتو دورسد حد طرب جسم احص اس قوم فصل بقا بے نور شده و حلقه مستی اس مروه  
 نورم مرور نیک گسار - جعوق نعمتهای صاحب را کجا بواند شناخت - و قدر احسانهای  
 دای نعمت را نمی بواند ادراک کرد - چه های سکر آن نعمای نامتناهی - بومی نفس اماره  
 اس حد کمان ده آعدان خود رای ست که نرور نژوی هریش لحام آروا توان گشند - با ندی  
 هر نجه بصلحت عنان آروا بول نامیدان •

بارے مقتضای سربوست آمیابی از کابل کوچ برگزیده مزاج را محیط موکب معقد صاحبند  
 و از احسان بکارگران و از احسان بآب ناران بهمت برمودند - اتفاقا درس منزل حوی آسے بود  
 حضرت - آره اسب رانند و حمام از ملازمان (که در نواحی بودند) از ملاحظه نیک و ندر زمیں  
 و اطراف رفته ساک محالک حوسن داری گسند - آنحضرت را اس روش بادوش رساند بنامد  
 نعمت سریش اس مروه کفره آس سرج احص حانداران ندایی ساه اسماعل صفوی  
 ( که خود را از مرار کوه آسمان لرباع بگروید روایع نرسید زمین اداخته لحاک برابر سدن  
 و ندای بدنامی و عاصی داری باند ماحده معمار اساس حقیقت گسند ) در بیان اندس رانند  
 کتاب صالح آنحضرت در حق ندگان خود دراء مرید و مکرهای کوبه حوسن داری ندره روزگار  
 در دره - آنکه مزاج و مواضع متناق و گروید دگر ( که سله امیر سراز  
 در رات بودند ) سله و بے واسطه و بلب برنسانند که معامله کوه نردان اسب - و صاحب  
 حان معقد مزاج و در بے لحظه درون درون و افان حان سپار و اندازهای مختلف بدس با دگرد  
 که مولا از راه دای و همگی خاش این بدند - آنکه ساه فراهم مده را تراکده سازند  
 انار مزارا امال و اندام بدین - حضرت جنتی ( که تر لعاب قدرت و حب سرور



از اسل کیمک حوامت و جمع کثر از اوزبکته بکمک از آمده شریک محاصره شدند  
 منترزا هندال بجهت احوال و ناری دادن مخالفان (که در معنی رهنمویی لشاها را معصود است)  
 بدیسه رسیده انگلیس و خط از جانب منترزا کامران بحساب خود نوشت مشتمل بر تحذیر  
 عهد آقاي و مرید دادن اوزبکته و فروش تحذیر کاران آن مرید نامه را بهاصدق داد که عمدا  
 خود را بجهت اوزبکته انداخت - بعد از گوش مامد (چون خط ظاهر شد - و از مصومین آن  
 بطور دوست که ایحان بهم آقاي نموده اوزبکته را هدیه بدرد و امیر کیمک این را حواله داد صاحب)  
 اوزبکته از مطالعه آن برهم خورده محاصره را گذاشتند - و بوقت خود مراجعت نمودند و کار ملعه  
 بساخته ماند - و معاری اس حال خبر رسید که چاکر رنگ کولاب را محاصره دارد - و منترزا عسکری  
 سکنت خورده در ملعه درآمده است و منترزا حلیمان باسحق حلطان بکر شده ملعه ظفر را  
 در تصرف خود آورده و اسحق حلطان را (که نا متعق شده بود) مقتد ساخته - منترزا کامران  
 از این اخبار سرانگشته شد - و از کار تندور ناامید گشته باسدن دولت و بانوس را نا جمع بر سر  
 منترزا حلیمان فرستاد و خود بخود کولاب سناقت - حاکم رنگ خود را بکداریه کشد - منترزا عسکری  
 برآمده منترزا کامران را دید - و منترزا صوملی الیه را همراه گرفته منوچه دبع منترزا حلیمان شد  
 و نزدیک رستای مرد آمده بود که جمع کثر از اوزبکته (که بعد از این سعد رنگ بترالی آمده بودند)  
 کتیر آنها برادر منترزا امند - و بام آن نازاج رمت - منترزا کامران و منترزا عسکری و منترزا هند الله معل  
 نا معدودس طاقان آمدند - و سعد مذکور بر حقیقت کار آگاه شده اعران را باعران بنام مصحوب  
 معمدان خود پیش منترزا فرستاد و از اصحاب نازاج نامه معدود حوامت - منترزا هندال  
 و منترزا حلیمان خدمت دایمه منوچه دبع منترزا کامران دادند - منترزا بودن خوب را در بندها  
 صلح نداده بخیریت منوچه شد که از راه فتحاک و سندان خود را در میان هرازه کشد - و از انجا  
 حال کابل بواسطی دانسته آمدن نکل نا رمن بخود دیگر مرار دهد - و (حون آمرای نفاق بدشت  
 حضرت جهانباي پسر منترزا را بحرص آمدن کابل منع کردند) از مرط مرید و محون الجحان را  
 نزدگاه حضرت جهانباي فرستاده معروض داشت که مقصود من از آمدن آنست که اگر گدسته  
 عدل حوامت و خدمت آنحضرت را از مرگ بدم امتد که بعضی از و حرائم من باطاف نادساهی  
 دفعو مقرون گردد •

• باز آمدم که سجد آن خاک پا کنم • گریه می روا شده است ادا کنم •

آمد که درس مرده بواسطه تنگدستی از نار گریه شرمندگی نجات نام آنحضرت از معای  
 طبع (من از اندر او را معذور و زور خالص مرا کرده) بصدق مقرون دانستند •

مدنول داشتند - و خواجه جلال الدین محمود را ( که درسم رحالت بیست حاکم ابرار فرماده بودند  
و خواجه بکیت بعضی هوانج در قلندهار توقف نموده بود ) فرستادند او را بر طرف کرده باز پس  
طلیدند - و خواجه عبدالصمد و میرحمید علی ( که در دایره تصویر و نقاشی بکانه آفاق و نادر  
ادوار بودند ) مصحوب خواجه سعادت بساط نوس دریافتند مشمول عطا طبع و مکران گشتند  
و خواجه سلطان علی را ( که بخطاب افضل خانی اشتها داشت ) از عهد مشروطی خزانة به منصب  
وزارت همراه ساز ساخته دیوان خرج گردانیدند - و دیوانی جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت \*

و حال میرزا کامران آنکه ( چون حضرت جهانبانی از مرط شمرقت و عطومت ذاتی  
تقصیرات عظیمه میرزا کامران بخشیده کول را بار مرحمت فرمودند - و چاکر بیگ کولبی  
ولد سلطان و بس بیگ را همراه میرزا ساخته رایب توجه حساب کابل برادر داشتند ) فرصتی نگذشته بود  
که میرزا بچاکر بیگ بدملوکوی نموده او را از انجا اخراج کرد - و آنچنان سسشش واد را بر طاق نمیان  
نهادند اندیشهای تناه بخود راه داده مترصد فرصت بود - در غنیمتیکه ( حضرت جهانبانی در کابل  
عدالت پیرای بودند ) همیشه بوعدهای دروغ آمدن خود را معروض میداشت - و آنحضرت  
از صفای طوبیت و نیک گمادی ( که شیمه کربمه نزرگ بهادر امت ) سخنان نازاست او را رامت انگاشته  
متوجه بلخ شدند - میرزا این فرصت را غنیمت شمرده اراده رفتن کابل باز بخطر غدار خود  
مصمم ساخت - و اندیشه بغی و فتنه ( که محرم طیبیت او بود ) نزدیک بطهور رمید - و بتحریریک  
سلسله مکر او آمرای تنگ سایه اخلاص و تنگ حوصله ارادت دران یورش ( چنانچه گذارش یافت )  
انواع نفاق بعمل آوردند - و ( چون آنحضرت مراحمیت نموده ظل عدالت در دارالملک کابل اذن داشتند )  
میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه قتال میرزا سلیمان شد - میرزا سلیمان بچنگ  
ار طایقان بقلعه ظفر شتافت - میرزا کامران نابوس بیگ را طایقان سپرده خود متوجه قلعه ظفر شد  
میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده اسحق سلطان را بقلعه ظفر گذاشته  
خود را ده تنگ بدخشان کشیدند - و بموضع جرم رفته منتظر پاداش الهی نشستند - میرزا کامران  
از جانب میرزا سلیمان نحوه فراغ حاصل کرده متوجه قندوز شد - و میرزا هندال اولاً از راه فریب  
دوستی بنا در آمده حرف بکجهتی در میان آورد - میرزا هندال سخنان او را گوش نداشته در ثبات  
عهد خود ایستاد - و میرزا کامران با استعداد تمام قندوز را محاصره کرد - میرزا هندال در مراسم جنگ  
و قلعه داری دقیقه مرونگ داشت - و میرزا کامران ( چون کاره نتوانست ساخت ) باز بکینه متوسل گشته

مصاحب بیگ - شاه بداع خان - شاه بیگ حاکم - شاه ملی تاریخی - محمد قاسم موسی  
 لطف الله سهرندی - عند الوهاب (۲۱) - نامی محمد پرواچی خالداس \*

و بعد از سه روز بر سر بیخ چهارچشمه آتقان برول امداد و درس منزل محمد قلی شیخ کمال  
 ( که نراه راحت افتاده بود ) خبر موکب معلی یافته ملحق شد - و در درس منزل مشهور عطوت  
 بنام نامی حضرت شاهنشاهی و محدثات تنق عصمت ( که در دارالامان کابل بودند ) مرموم  
 حامی عنایت مصحوب بیگ محمد آخوند بیگی روانه ساختند - و بر شدت خان حاکم کاشغر ( که بدو مدینه  
 ملحه حبیب معدت و احسان بود ) معارضه عطوت احوال نموده حذر مقدم اشرف را نگاشته بودند  
 که برادر بدلت محمد کامران بمقتضای طبیعت بجه نفاق در محس وفاق بر حین نموده حاسب  
 محبت و دولتخواهی را بالکل فرگذاشت - و بنارسه از همراهان را همت باوری نکرد - لاجرم  
 این سفر بحاطرهاده ابدای دولت منتهی نشد - بلکه باعث مرید ملال و کدورت خاطر گردید  
 و سرانجام مامنی کرده نصیحتهای ارحمنه ( که سلی بخش حواظ محبت انما بودند ) دران  
 معارضه بدس حبت اندراج نافته بود و لاجل اشب در میان بعورند برول دولت کرده شب دیگر  
 بحواحه متاران روز اقبال فرمودند و از انجا بعربانج و از انجا بمعمره دورد سعادت آتقان امداد  
 و حضرت شاهنشاهی کامیاب استغفال شده درس منزل ادراک ملازمت گرامی مرموده مسوول انظار  
 عنایت شدند و از انجا بعامت معمره لچدر امداد خانه گستر دارالملک کابل گسند و مترزا  
 حاکمان از راه نده حسان رست - و میرزا هندال نقدیز شامت - و منعم حان بدر همراهی  
 میرزا نقدوز آمد - و امرا همه بی هم کابل رسیدند - و شاه بداع خان ( که داد خلادت و مردانگی  
 داده بود ) در مد علم امداد - و متر شریف بخشی و خواجه ناصر الدین علی مصدونی و متر محمد منشی  
 و متر حان بیگ داروغه عمارت و خواجه محمد امین کنگ را در همس حال پیش آمد  
 و باتی حمیع ملازمان درگاه در حرک ملامت ماندند - و [ چون اتالیق و حمیع دیگر از اربیده  
 ( که در اندک دمست افتاده بودند ) حاصی یافته بطریق خویش رسیدند - و انواع عواطف و مراحم  
 بادشاهی بنان کردند ] در محمد خان در تعجب مامده مردم بادشاهی را ( که پیش از بودند )  
 محکوم آدمنابه روانه دارالملک کابل ساخت - و آنحضرت در ممتقر حالات منمکی گشته  
 پس مراحمت را از فرط درد بدنی عسی صلاح دولت دانسته در انظام مهمات دین و دولت توجه عالی

( ۲ ) در [ چند نسخه ] اردجی ( ۳ ) در [ بغیر نسخه ] خلعی ( ۴ ) در [ بغیر نسخه ] سیح کمان - و در [ بغیر ]

محمد قلی و سید کمال ( ۵ ) در [ چند نسخه ] خان بیگ \*

( که بجانب دره کز لجه تقدير خواهي نخواهي واقع شد - و اتفاقاً رو بنگاه داشت )  
 معاودت بصوب کابل اشتها بامست - و رفتن ميرزا کامران در اثناء عوام مشهور شد - مردم  
 روی در پريشاني نهاده سو بهو متفرق شدند - هرچند [حضرت جهانباني حسين قلي سلطان مهردار  
 ( که از مخصوصان بساط عرت بود ) و جمعی ديگر از مقرران را نسبت برگردانيدن آن جمعيت  
 پريشان روزگار تعيين فرمودند ] چون تقدير موافق تدبير نبود فايد شدند نيستاد - و استحقاق  
 مشيت حکيم قدیر برين صورت پذيرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خالی حاکمان و آسيب  
 جفا پيشان بمحفوظي گرديد - و مهبط برکات ذات قدسي گشته تختگاه ابد دستگاه حضرت شاهنشاهي  
 ظل الهي گردد - و چندين هزار تخم نيکي در مزارع بساط غدرا و رياض اعمال متداول انشايد آرد  
 و حلاقه مشن آنکه ايند بهال آرا اين چنين نصرت را در لباس چنين حال ( که موجب اربابان عبرت  
 و خدمت و شمشندان گردد ) بطهور آورده اعداب حکم و مصالح را موانع تمام داد - چه اگر اين واقع  
 ناملائم بظهور نيامد در مشاغل تسخير مازاد التهر کار بچارگان هندوستان در تعويق مباد  
 و سرانجام اين ممالک ( که مامن سواجان هفت اقليم است ) در حجاب تاحير افتاده •

و بالجملة چون مخالف ازين قضيه ناموضيه آگاهي يافت مهم برشم خورد؛ خود را اذتظام داد؛  
 بتعاقب درآمد - و حضرت جهانباني نفعي بغيض مبارزتهاي شگرت و سهارتهاي بزرگ  
 ( که وصفش کارنامه قتال روزگار را ديماجي بسشد ) بطهور آوردند - و دران بيشه سيران نبرد  
 رخس جهان گرد زرین قام ( که تسوالناظرين نام داشت - و آدرا محمد خان حاکم هرات پيشکش  
 کرده بود - و آنحضرت نران سوار بودند ) نزخ تير افتاد - و حيدر محمد آخته امپ خود پيشکش  
 آن پيشواي دولت و دين نموده باين خدمت مبرلند گشت - و حمايت ايزدي آن صاحب مرير  
 مروري را نگاهباني فرموده بمامن رسانيد - و اکثر همراهان آثار ديتي را بچشم خود ديده  
 بروقت پست فطرتي و دهن همتي هرطرف پراکنده شدند •

تفصيل عمدهای موكب عالي رقمزده کک بيان ميگردد - ميرزا هندال - ميرزا سليمان  
 قراچه خان - حاجي محمد خان - تردی بيگ خان - منعم خان - خضرخواجه سلطان - محمد قلي خان  
 جلاير - اسکندر خان - قاسم حسين خان - حيدر محمد آخته بيگي - عبدالله خان اوزبک  
 حسين قلي خان مهردار - محبت علي خان مير خليفه - سلطان حسين خان - بالتو سلطان

القصه روز دیگر ازینکه هجوم نموده، نعمان و کمال آماده جنگ و مصدق بشکست می شدند  
 عندالغزیر خان نصر عید خان قول شده بود - و پیر محمد خان برابار - و سلطان حصار حراتار  
 و آنحضرت بدر لشکر را حاجا نصب فرموده، فلب را بوجوه آندس رعیت تحشیدند - و منرا  
 سلیمان را در برابار - و منرا هندال را بچرا برابار یعنی فرمودند - و راجه خان و حاجی محمد خان  
 و بردی بنگ خان و منعم خان و سلطان حسن بنگ خان را برادران در هراول معر شدند  
 و بعد از نیم روز تسویه معروف و آرامشگی امواج با تمام رسد - و نا شام جنگ عظیم در کار بود  
 و جوانان بزرگ آرمای عرصه همت نموده داد دلاوری داده هراول مخالف را برداشته رانند  
 و از خونبارها گذرانده در کوه بید بلخ درآوردند - حضرت جهانگانی بمقتضای مطابت و منانت  
 رای خود خواستند که نعمان بموده رانان را از خونبارها گذرانند و رفیقان کوبه آندش بقای پیاده  
 در لباس رفیق حلاف مصلحت را در نظر حلوه دادند و دوستان نادان درازای ادراکی تقویت  
 آن کوبه بقای بیدولت کرده رای دشمنان اخنار کردند - و نگذاشتند که از خونبارها بگذرند  
 و محبان نادرست کم همدانه در میان آورده گاه کمی لشکر خود و عذار بی - پناه مخالف و گاه رمی  
 منرا کمران بکبل و اندیشه امیر شهباهل و عدال پاهای و گاه انتظار برین معریب منرا کمران  
 و امثال این خنرها را سبب مانده مراجع را بحریص منموندند - و آخر بهار مشاهده با نفی خود  
 باس راضی شدند که بجانب دره کر ( که از جاهای محکم امت ) شنیده روزی چند در اینجا باشند  
 و لوبقات آندود و جمع دیگر از سناهی را جمع کرده اسباب منج منالجم دهند و درس توقف  
 حیر منرا کمران بدر مستص خواهد ریخت - و بر نقد بیروج رمی منرا پکابل مارا با المنجود کافس  
 منامس رست نعمت و بعد ازین با عاطر جمع بحسب بلخ بلکه ماوراء النهر ناخانی منمر  
 خواهد شد - و بنائندات الهی نا امور همه رست منج و نصرت همراکاب و همقان موکب عالی بوده  
 ابدال بر اقبال پیش می آید بهمه حال دمت از جنگ باز داند بهمان دره کر بوجه دانه نموده  
 آنحضرت بواسطه نگاهداشت خواطر جمهور بے علاج شده نا صورت بوجه فرمودند - و بلخ گرفته را  
 از بے اتفاقی ارباب بقای همجان گذاشتند - و شیخ بهلول را حبس برگردانند هراول ( که از آب گذشته  
 و از یک را رانده در سپید درآورده بود ) فرستادند - و منرا حلمان و حمی دیگر از بهادران  
 نامی را حذلول یعنی فرمودند \*

حوزه ( همگی نسبت حق ناسامان قدر دره برهم زدن دانه بود ) اس مراجعت

|  |  |
|--|--|
| ۳۳۲ — — — — — دولّت و اقدال                | توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی                 |
| مجموعه از سوانح و حوادث هندوستان           | باطعای نایره و تاجه میرزا کامران باریگر ۳۰۸  |
| ۳۳۵ — — — — — در ایام طرح و طرح روی هندو   | بهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی                 |
| ۳۳۷ — — — — — احوال شیخو                   | جنت آشیانی بتسکین شورش میرزا کامران          |
| پرورش جهانگشای حضرت جهانبانی بدست          | باردیگر و شهادت میرزا ابدال — — ۳۱۱          |
| آشیانی بتسکین هندوستان و فتح آن            | احتماص ولایت عربین بهضرت                     |
| ۳۴۰ — — — — — بدین دولت روز افزون شاهنشاهی | شاهنشاهی و ارتفاع مقامات و مقام              |
| ظهور کرامت عیاد و بشارت عظمی از حضرت       | مستعدان دولت بخدومت والا — — ۳۱۵             |
| شاهنشاهی و دیگر سوانح ابدال — — ۳۴۷        | عزیمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی               |
| بهضت راجات جهانگشای حضرت شاهنشاهی          | از بهسود بر سر قبایل افغانان که کدیگاه       |
| بصورت بهجاب بهوخت امر عظمی حضرت            | تاجه میرزا کامران بود و فرار از هندوستان ۳۱۹ |
| جهانبانی جنت آشیانی — — — — ۳۵۵            | توجه حضرت شاهنشاهی عربین و آن                |
| دکرتده احوال سعادت منوال حضرت              | سرزمین را بنزد احوال ارتفاع آسمانی           |
| جهانبانی جنت آشیانی و شرح بعضی             | بخشیدن — — — — — ۳۲۱                         |
| از جلال مختصرات و قوانین آنحضرت ۳۵۶        | بهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی                 |
| پرتو انداختن مفر عالم تقدس در مرآت         | جنت آشیانی به بگش و تادیب                    |
| باطن حضرت جهانبانی جنت آشیانی              | گردن کشان و لوی عزیمت امراحتان               |
| و معارف شدن بآن عالم — — — — ۳۶۲           | هندوستان و دست آوردن میرزا کامران            |
| سوانح دولت امرای حضرت شاهنشاهی             | و مراجعت بکابل و دیگر سوانح — — ۳۲۳          |
| از هنگام توجه بصورت بهجاب تا وقت           | توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی                 |
| ۳۶۶ — — — — — حلوس مقدس                    | جنت آشیانی بقندهار و مراجعت                  |



و مراجعت بعد از محاربت و موافق

عمرت ائرا که بعد از آن موقع نماند — ۱۹۲

رسیدن بود و ولادت محمدرضا حضرت

شاهنشاهی حضرت جهاننای حضرت

آشنایی و تنعمت پیش — — — ۱۸۳

ظهور حارون عادت از حضرت شاهنشاهی

که عدوان کرامات و دنیاچه مقامات

دواد بود در ماه هشتم از شرب و ولادت — ۱۸۶

نوحه موکب حضرت جهاننای حضرت

آشنایی بقلندهار و از استبداد مفرحان

گرفتن و آهنگ عراق کشیدن — — ۱۸۸

ذکر محمله از احوال غهران مآل شعر حان ۱۹۵

ذکر محمله از احوال منورزا حندر — ۱۹۶

ذکر محمله از احوال منورزا کامران — ۱۹۹

نهیست موکب مقدس حضرت جهاننای

حنت آشنایی بحراسان و عراق و آنچه

درس سفر روی نمود — — — ۲۰۲

فرمان شاه طهماسب بحاکم حراسان — ۲۰۶

مراجعت موکب مقدس حضرت جهاننای

حنت آشنایی از عراق و آمدن حضرت

شاهنشاهی از قلندهار نکابل — — — ۲۲۴

علمه حضرت شاهنشاهی در کسبی گرفتن

با ابراهیم منورزا و نندارای حنت

نعاره ابدال بولغی — — — ۲۲۶

وصول موکب مقدس حضرت جهاننای

حنت آشنایی بگرم عدد و دفع علمه نسب ۲۲۷

وصول موکب مقدس حضرت جهاننای

حنت آشنایی بقندهار و محاصره کردن

و دفع ندرت — — — — ۲۲۸

نهیست موکب مقدس حضرت جهاننای

حنت آشنایی از قلندهار بمختار ۲۲۹

آرایش حش دولت بدرای خنده مور

حضرت شاهنشاهی و آنکس بعین نماند

انبال و ظهور حارق عادت از آن نوبال

بومدان دولت — — — — ۲۳۶

نهیست موکب مقدس حضرت جهاننای

حنت آشنایی بمختار بدخشان و منج

آن ولایت و آنچه در آن نام روی نمود ۲۵۰

برده گنجایی اسرار حکمت در گرد نند

انگلیس منورزا کامران و بعلط از برکابل ۲۵۵

نهیست موکب مقدس حضرت جهاننای

حنت آشنایی از بدخشان نکابل

و محاصره آن — — — — ۲۶۰

ظهور کرامت علما از حضرت شاهنشاهی

و منج نکابل — — — — ۲۶۵

مکتب بعین حضرت شاهنشاهی

و دیگر وفای که در آن نام روی نمود — ۲۷۰

نهیست موکب جهانگشای حضرت

جهاننای حنت آشنایی بدخشان

و دفع و منورزی رجوع نکابل — — ۲۷۳

نهیست موکب مقدس حضرت جهاننای

حنت آشنایی از کل بلخ و رجوع عالی

از بے اتفاقی منورزا کامران و بغا

امرا نکابل — — — — ۲۸۵

نهیست موکب مقدس حضرت جهاننای

حنت آشنایی از کابل و محاصره منورزا

کامران و دیگر وفای حضرت ائرای — ۲۹۴

معارف موکب مقدس حضرت جهاننای

حنت آشنایی از بدخشان و محاصره

نامندوز کامران و منج بعل ابدال نکابل ۳۰۲

احصای دانن موقع حرج بحضرت

شاهنشاهی و بیلارل نمون در بدندان

|  |                                       |                 |
|--|---------------------------------------|-----------------|
| کنکاش نمودن حضرت گیتی ستانی              | ایضا — — — — —                        | قیان            |
| و گرفتن حضرت جهانبانی یورش               | ۶۳ — — — — —                          | تیمورتاش        |
| شرق رویه بردمۀ اخلاص خود — — ۱۰۲         | ایضا — — — — —                        | مکلی خواجه      |
| ذکر بعضی از سوانح این حال معادت اتصال    | ایضا — — — — —                        | یلدوز خان       |
| و خبر طغیان رانا سانکا و وصول حضرت       | ۶۴ — — — — —                          | حوبینه بهادر    |
| جهاندانی حضرت گیتی ستانی ۱۰۴             | حضرت عصمت قنات قدسی بقاب              |                 |
| مضاف نمودن حضرت گیتی ستانی               | ایضا — — — — —                        | آلنقوا          |
| فردوس مکانی برادا سانکا و رایان فتح      | ۶۷ — — — — —                          | بوزبحر قآن      |
| افراختن — — — — — ۱۰۵                    | ایضا — — — — —                        | بوقا خان        |
| رخصت حضرت جهانبانی نگار و بدخشان         | ایضا — — — — —                        | دوتمین خان      |
| و نهضت موکب جهان بورد حضرت               | ایضا — — — — —                        | قایدو خان       |
| گیتی ستانی بمقتدر خلافت — — ۱۱۱          | ۶۸ — — — — —                          | بایسنقر خان     |
| حضرت جهانبانی جنت آشیانی                 | ایضا — — — — —                        | تومده خان       |
| نصیرالدین محمد همایون پادشاه عازی ۱۲۰    | ایضا — — — — —                        | قاچولی بهادر    |
| ذکر آمدن میرزا کامران ارکانل به پندش ۱۲۴ | ایردمچی برلاس — — — — — ۷۱            |                 |
| نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی             | ایضا — — — — —                        | سوعو چیکن       |
| جنت آشیانی تسخیر بدگاله و مسیح           | ۷۲ — — — — —                          | قرا چار نویان   |
| عزیمت و مراجعت بمقتدر خلافت — — ۱۲۶      | ۷۴ — — — — —                          | ایجل نویان      |
| ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی        | ایضا — — — — —                        | امیر ایلدگر خان |
| بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر          | ۷۷ — — — — —                          | امیر برکل       |
| و فتح آن ممالک — — — — — ۱۳۰             | ایضا — — — — —                        | امیر طراعی      |
| گذاشتن میرزا عسکری گجرات را بحیال        | صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدینا |                 |
| فاسد — — — — — ۱۴۲                       | والدین امیر تیمور گورکان — — — — —    | ایضا            |
| نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی             | جلال الدین میرانشاه — — — — — ۸۱      |                 |
| جنت آشیانی به تسخیر بدگاله و فتح آن      | سلطان محمد میرزا — — — — — ۸۲         |                 |
| ممالک و مراجعت بمقتدر خلافت و آنچه       | سلطان ابوسعید میرزا — — — — —         | ایضا            |
| درین میان روی نمود — — — — — ۱۴۷         | عمر شیخ میرزا — — — — — ۸۳            |                 |
| ذکر احوال شیر خان — — — — —              | حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی           |                 |
| گرفتن شیر خان قلعه رهناس را — — ۱۵۳      | ظہیر الدین محمد نادر پادشاه غازی ۸۶   |                 |
| توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی             | مبارک حضرت گیتی ستانی فردوس           |                 |
| جنت آشیانی از دارالخلافت آگره بهمت       | مکانی با سلطان ابراهیم و ترتیب        |                 |

# فهرست دفتر اول از اکبرنامه

| (الذکر)                                       | (صفحات) | (الذکر)                                | (صفحات) |
|---|---------|--|---------|
| دگر نعضه نشارت عیسی امارت مدسی                |         | بر دروایت زمان سلطنت و دوام ملازمت     |         |
| که بدش از ولادت ناسعادت حضرت                  |         | حضرت شاهنشاهی — — — — — ایضا           |         |
| شاهنشاهی ظهور نافته — — — — — ۱۱              |         | بریت انعام معالی العالی و نفعی         |         |
| ذکر طلوع نتر اعظم و سطوع معد اکثر             |         | احامی گرامی آتای کرام حضرت             |         |
| از نمای سعادت عینی ولادت حضرت                 |         | شاهنشاهی — — — — — ۴۸                  |         |
| شاهنشاهی ظل الهی — — — — — ۱۷                 |         | ذکر احوال آدم علیه السلام — — — — — ۵۲ |         |
| دگر صورت راسخه معبود که در ویا                |         | شدت علیه السلام — — — — — ۵۳           |         |
| ولادت اشرف بموجب ارتفاع امطرلاب               |         | النوش — — — — — ۵۴                     |         |
| اونانی ثبت نافته نرد — — — — — ۲۳             |         | مدان — — — — — ایضا                    |         |
| نصوبر زانچه طالع آسمان پندرای حضرت            |         | مهلاندل — — — — — ایضا                 |         |
| ساعتساهی و محملی از احکام بطرز                |         | نرد — — — — — ۵۵                       |         |
| لعدر سنامان هندوستان — — — — — ۲۷             |         | احلوج — — — — — ایضا                   |         |
| دگر راسخه سعادت ارقام که علامه الرامی         |         | متوسلخ — — — — — ۵۶                    |         |
| نصد الدوله امیر منج الله سترازی               |         | لمک — — — — — ۵۷                       |         |
| استخراج نمود — — — — — ۳۱                     |         | لوج — — — — — ایضا                     |         |
| سرح احکم اس زانچه بدیده که هککل               |         | برک — — — — — ۵۹                       |         |
| بازوی انجم واندک و معبود مارک                 |         | النجه خان — — — — — ایضا               |         |
| ورون و ازار امت — — — — — ۳۶                  |         | دست باوی — — — — — ایضا                |         |
| صورت زانچه اندس معقول از خط مولانا            |         | کنوک خان — — — — — ایضا                |         |
| الناس اردبیلی موافق زینج الحاکمی — — — — — ۴۰ |         | النجه خان — — — — — ایضا               |         |
| ندان حکمت در احکام مدان حکمای                 |         | معل خان — — — — — ۶                    |         |
| مدان و متعلمان هندوستان در طالع معبود         |         | مرا خان — — — — — ایضا                 |         |
| حضرت شاهنشاهی — — — — — ۴۱                    |         | اعورخان — — — — — ایضا                 |         |
| نصوبر احامی گرامی دایم سعادت پندرای           |         | کس خان — — — — — ۶۱                    |         |
| و توایل زرهانی موالد حضرت                     |         | آمی خان — — — — — ایضا                 |         |
| شاهنشاهی — — — — — ۴۳                         |         | مندر خان — — — — — ایضا                |         |
| ذکر اضمه از نوازنج ندهمه ولادت                |         | مکلی خان — — — — — ۶۲                  |         |
| مددت پندرای حضرت شاهنشاهی — — — — — ۴۷        |         | مکندر خان — — — — — ایضا               |         |

فورت ولیم کالج - بسیار محو و اثبات از کاتب دران راه یافته - تاریخ اتمام کتابت دران مدرج نیست  
 اما بعد سال هفدهم در نسخه ( ۶۳۲ ) تاریخ از کاتب مرقوم است - و آن چنین است  
 در دار الخلافه شاهجهان آباد بتاریخ دوم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۰۶ یک هزار و دویست و شش  
 موافق سنه ۳۳ شاه عالم صورت اتمام و طرز اختتام پذیرفت \*

( ب ) این نسخه ناقص است تا آخر سال هفدهم - ایضا از ان فورت ولیم کالج - در اعلاط  
 دد تر از اولین - در آخر این عدارت مرقوم است - روز شنبه تاریخ سیوم شهر رمضان المبارک سنه  
 ۹ ( همین صورت ) از جلوس والا \*

( ج ) ایضا تا آخر سال هفدهم - از ان فورت ولیم کالج - فی الحمله صحیح است - تاریخ  
 کتابتس نامعلوم \*

( د ) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانه دهلی ست - فی الحمله صحت دارد - تاریخ  
 کتابتس نامعلوم \*

( ه ) ایضا تا آخر سال هفدهم - از ان ایسیاتک سوسایتی کلکته - از اغلاط پر - تاریخ کتابتس  
 مرقوم نیست \*

( و ) ایضا تا آخر سال هفدهم - از ان عالیکناد مولوی کبیر الدین احمد صاحب مالک  
 مطبع اردو گائید شاعت و بوضه - اغلاط بسیار دارد - نه ورق قبل از اتمام تاریخ کتابتس چنین  
 آورده - بتاریخ غره ربیع الثانی سنه ۳۶ چهل و شش جلوس صاحبقرانی اورنگ زیب پادشاه عازی  
 رافم الحروف شیخ مصطفی انصاری - حسب اشاره مدیر عطاء الله کشمیری تحریر یافت \*

( ر ) این نسخه مطبوعه مدگی ست - تا آخر سال چهل و شش - اغلاط بسیار دارد - چنانچه  
 پیشتر ایمائے بدان رفته - تاریخ طبعش پانزدهم شهر صفر سنه ۱۲۸۴ هجری \*

( ح ) این نسخه تا آخر سال هفدهم است - از کتبخانه دهلی - اگرچه دفتر اول در صحت  
 یکنائی دارد - اما از ابتدای دفتر دوم محو و اثبات راه یافته - تاریخ کتابتس نامعلوم \*

( ط ) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانه دهلی - اغلاط در دے پایاں - در آخر چنین  
 مکتوب است - بتاریخ چهاردهم شهر ربیع الاول سنه ۹ ( همین صورت ) جلوس اکبر پادشاه عازی \*

( ی ) این نسخه تا آخر سال بیست و چهارم دارد - اما دفتر اول ندارد - از کتبخانه دهلی  
 فی الحمله صحیح است - در آخر چنین مکتوب است - هفتم جمادی الاول سنه ۱۱۰۷ - فقط \*

\* اللّٰه یف الانیم - عبد الرحیم \*

ملیجای از اب بدریج و بعلم - ماوی اصحاب معظم و معظم - درد انفراد الرمس الصاحب  
 بیج لحمن حاکم المدرسه الکلیه العالیه الی ما نال احد من سنقوا من الحکم العاصه  
 ما ناله من صائل حله حله و شمائل حمیده مرصه •  
 • بیت •

• و هذا و ان کل الاخر زمانه • قلب بما لم یمنطه الاوائل •

لا رالت سحبت اعطاه مطره - و نحل اعداه منمره و شوارق الطانه طالع و بوارق اعطاه لمره  
 و ریاض اناده ناصر - و اعمار اناده باهره الی يوم آخره ( زبور طبع می بود •

د نسلبی ست که کرد مصحح ده لحنه اکثر نامه ( که موموم ده آ ب ح د ه و  
 ر ح ط ی امب - و فصلش بدیل اس دنداده رم بدتر منشود ) موجود امب اما  
 همگی بحسبها علمی اند سواى نسله که مطبوع است و لکن همگی - که آن هم حکم علمی دارد  
 و آن همان است که بدیل اس دنداده طبعش بمعری نال آمده و معلوم است که علمی بحسبها  
 • ملو از اعلاط می باشد - که کاتبان ساده لوح را نظر بر حصی صوری است که عبارت از خط  
 خوب است نه بر حصی معنوی که عبارت از عبارت نیک و صحت - و نالجه باعانت اس  
 نصیهای دهگانه در تصحیح آن معنی به حد و مرز و حد بدست از نشتر ( که مریدان دران  
 مصور نصیب ) نگر می رود •

دنگر بوضوح دوند که جز اول و دوم (دعای نصیحت و چهار مارم) از اولی دندار اس کاتب بدصحب  
 ماهر امرار خفی و علمی المرحوم مولوی آغا احمد علی ( سعاد الله من عس نصیب - و ادخله حله  
 التعم ) حاد شده بود که مولوی موسی الله دانی حق را لنگ گفتند - باقی نصیح الرأی  
 الی رحمه ربه الکریم العاصی عند الرحیم و نصیب نالده مازمان حجاب بدصل صاحب بهادر  
 ممدوح در بحجاب نصیب امداد و نوادر لعاب ( که حجاب انصاف مآب را درس داد ندر  
 و بطوری است ) از حله طبع مکتبی گردید و دندار مذکور در دست لای مرتب است • سر •

• ملو بدل منکاه بکنت صانه • بعدی سفنت النفس مل التندم •

• و لکن بکنت علمی بهتج لی النکا • نکاه بکنت العسل للمقدم •

انسان الله تعالی اگر چندین حیات معدوم و ناکند و طایر روح درون بی ثبات و لب حاکمی  
 خرامد در نصیح و تحقیق دندار دوم بدر سعی موزون و نازش به و ندر ندری کار خود آمد  
 و هرگز ناصبره و نواند دران راه نخواهد یافت - و بالله التوفیق و علوه التکلان فی الحقیقه •

• بفصل نصیهای دهگانه •

[illegible]

دستین معسالمی آنکه اندر دانه دانه نال و دوشدار - آواز دل و سعادت شادان بود  
معامله مهمی و حقیقت و زینت او الفضل گوش و سوز او را بود \* \* \*  
\* وزیر چایین شهر چال \* \* \* چال چایون دگرش قرار چال \*

آئینہ در سر مدعا - پوشیدہ دہاد کہ این مدعا دلی و این مدعا گواہی (مراستما و مبرا)  
داس معذور است - و هزاران مدعا دلی و مبرا (مراستما و مبرا) و مبرا (مراستما و مبرا)  
قطره ایست از دریای علم (ابو الفضل مدعا) : داس (مدعا و مدعا) و مبرا (مدعا و مبرا)  
بهرمان صاحب الحکومت و ایام - مبرا (مدعا و مبرا) و مبرا (مدعا و مبرا)  
نامطبوع برآمد - بصورت معروف بود - و مدعا (مدعا و مبرا) و مبرا (مدعا و مبرا)  
و بباطن ناپسندیدگی - باز برای ایشینک - و مبرا (مدعا و مبرا) و مبرا (مدعا و مبرا)  
( صاحب المعاصر المدعی - و مبرا (مدعا و مبرا) و مبرا (مدعا و مبرا)  
الغالیه - رافع اعلام العلوم العقلیة و الذقلیة - مبرا (مدعا و مبرا) و مبرا (مدعا و مبرا)  
زدة العقلا - مبرا (مدعا و مبرا) و مبرا (مدعا و مبرا) و مبرا (مدعا و مبرا)  
خدایند سبب رضیہ - صاحب صفات رضیہ - مبرا (مدعا و مبرا) و مبرا (مدعا و مبرا)  
شمع معالم داس و مبرا (مدعا و مبرا) و مبرا (مدعا و مبرا) و مبرا (مدعا و مبرا)  
دقائق معانی - مبرا (مدعا و مبرا) و مبرا (مدعا و مبرا) و مبرا (مدعا و مبرا)  
معدلت دثار •

\* شاہِ سرپرِ علم و چہ شاہِ ست درویش \* ماہِ مزبور وصل و چہ ماہِ ست ماہِ دین \*

\* لافش دھے دیدک خداورد و جاگروم \* امّا دیدک هیچ مقامے گزین چنیں \*

\* صدر صدور جمع کرام است در عطا \* فحل تحول نزم هنرها مت بالیقین \*

## بسم الله الرحمن الرحيم

هرزان حمد و ثنا انبار معدنی که دانش را پردۀ عدت پهلند و صفایش را پردۀ شهادت  
 بوساند آسمان با آن علویان اسفل رتبه نصبت از نصر خلعتش و منی نا اس وسعت  
 و نمکس سنگ باره نصبت از صفت صنعاش - رمال نادے ست از چمن قدرش جهان  
 منظرے ست از گلن حکمش •  
 • نظم •

• برون دانش از علم گزیدان • درون وصفش از شرح افلاکدان •  
 • بآن کی رسد مکر نوع بشر • که ماصر ز درکش عقول عشر •  
 و مهابان صلوات بآر شانه که وحوش مادی است در اتمت از همگی مهاب جهان  
 و نورش مابق است در اندمیت از ماصر انوار زمیں و رماں - نفس مدعش خورے ست در معای  
 رسالت و پیغمبری - ذات ناکمالش درے ست بر باج هدایت و رهبری •  
 • نظم •  
 • بدت که ساء دو عالم هم اوست • صفتی که دادی و حاتم هم اوست •  
 • کردیم که دس امت انعام از • بدیم که نسج امت از نام از •  
 و نقائس درون و شرائع عالم بر آل و اصحاب کرام که سارکن اند از آسمان هدایت  
 و رطبا حندان اند از بھلکان ولایت •  
 • نظم •

• شمع که دس حانه زس ازان • جهان روشنی یافت از نور شان •  
 • همه بودند گنج معانی همه • نراز گوهر و لعل دنی همه •  
 اما بعد در صماں دانش مطایر مہمنصران کز خانہ ادنی محفی نعمت که اگرچه [ نعم الہی را  
 ( که بر نوع نبی آدم از مبدأ مہ ص افاضہ سدہ امت ) مانای نصبت و پنداشت که شکر  
 نک نعمت ازان نعمتہای نامنداهی از طاقیت بشری بدیون ] اما نصبت بطق را ( که افاضہ  
 و احاطہ و امداد و امدافادہ بآن منوط و مربوط امت ) پانہ ناند حاجت - چه همین نطن امت  
 کہ بواسطہ آن جنرہل امن پیغمبران را از بشریہ وھی از حجاب کبریا مسرّب ورموا • ادد ( اگرچه  
 آن نوع دیگر ناند از نطن ) و همین نطن امت کہ بواسطہ آن بدعمران نراھروان دادند نخواست را  
 دس عراہ هدایت کسندہ - همین نطن امت کہ بواسطہ آن از مطاط اللس لوی حکمت در عرصہ  
 جهان انراخذ و همین نطن امت کہ بواسطہ آن مظنون و الدن آزار دینش نکوشی عاملان





دفتر اول

از

اکبر نامه

مصنف

علامه بهاء شیخ ابوالفضل علامی بن شیخ مبارک ناکوری

تصحیح

جناب فضیل آف وافق دقانی مواضع نکات - عارف حقانی رموز و اشارات دادده بدائع معانی  
و منافع بین داغده فصحاء دهر و علماء زمان ماهر حکمت‌های ظہری و عملی

مولوی آغا احمد ملی

و حذب - مصالک و تناسیب نور حدیث حکیم و دلسوری - نور حدیث معنی و قدر بروری - سرایس ابتکار انکار - پیچہ را  
عازہ پیرلی - مجالس انوار انکار دلیقه را جلوہ آوری مرکز دایره صلح و فلاح مودمک  
ناصرہ بداعت و براعت - سر لہ درق ملهم و طبع مستقیم

المولوی عبدالرحیم

مدرسہ مدرستہ عالیہ کلکتہ

از طرف اشیا تک موسیقہ نگالہ

در مطبع

مطهر العجائب المعروف بہ اردو کابینہ پریس واقع

کلکتہ

در سنہ ۱۲۷۷ھ از طبع بحالہ نو برآمد

